

# "جزوه درس تفسیر موضوعی قرآن"

مرتضی امامی

## \*بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ\*

- فنداسیون و زیرساخت بنای خوشبختی "معرفت و شناخت" در دو حوزه عقل نظری و عقل عملی است که شامل سه موضوع؛ خودشناسی، جهان‌شناسی و خداشناسی است.
- اسکلت بنای خوشبختی، عشق و عاطفه و احساس است.
- ظاهر و نمای خانه‌ی سعادت، قانون‌ها و مقررات و احکام است.
- جلوه‌ها، امکانات و تزیینات بنای رستگاری، خوی و سرشت پسندیده است.
- سیستم حفاظت و نگهدارنده‌ی تعالی و کمال انسان، "ولایت و برائت" است.

حیات طیبه و زندگی حقیقی در گرو همه‌ی این اصول است؛ در حوزه شناخت باید در سه موضوع ۱. آفاق ۲. انفس ۳. خدا، تفکر کرد؛ (سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)<sup>۱</sup> «به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل-هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟»

اهمیت علم خداشناسی بیش از دیگر موضوعات است ولی برای رسیدن به آن باید از خودشناسی آغاز کرد. اگر انسان شناخته نشود خدا شناخته نمی‌شود؛ پیامبر(ص) فرمود: «آنکه خود را شناسد، خدایش را هم شناخته است»<sup>۲</sup> و علی(ع) فرمود: «شناخت خویش سودمندترین شناخت‌ها است»<sup>۳</sup>. و برای شناخت انسان باید به این سوالات پرداخته شود:

- من کیستم؟
- از کجا آمده‌ام؟
- چرا آمدم؟
- اینجا که آمده‌ام کجاست؟
- چه استعدادها و امکاناتی دارم؟
- کجا باید بروم؟
- چه امیالی دارم؟
- آیا می‌توانم به تمامی امیالم دست یابم؟
- از کدام راه باید بروم؟
- راهنمای من کیست؟
- چه موانعی در راه دارم؟
- چگونه آنها را از مسیرم بردارم؟

من اگر پاسخ درستی برای این پرسش‌ها بیابم آنگاه به "خوشبختی و سعادت" دست یافته‌ام!

۱. (فصلت: ۴۱): (۵۳)

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲ و ج ۵۸، ص ۹۹.

۳. غررالحکم و دررالكلم آمدی(ره)(محلّتی)، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۳۱۰/۶۲۸.

این سوالات را می‌توان در چهار بخش اصلی دسته بندی کرد:

۱. شناخت هدف؟

۲. راه رسیدن به هدف؟

۳. امکانات؟

۴. موانع؟

صد هزاران فضل داند از علوم جان خود را می‌نداند از ظلوم<sup>۱</sup>

برای شناخت هدف، ابتدا به محیط پیرامون خود با دقت بنگرید! تفکر کنید! باید در واقعیت‌های اطراف دقت کنید! تا بفهمید کجا هستید و برای چه هستید؟! مثل وقتی برای اولین بار وارد محیطی ناآشنا می‌شوید، اگر خوب در امکانات و وسایل و اشیاء پیرامون دقت کنید، آنگاه هدف از آن مکان را خواهید یافت و برای آشنایی با هدف آفرینش ابتدا اندیشه را از هر جریان مزاحم و تأثیرگذاری آزاد سازید، موضع نداشته باشد! آنگاه در محیط آفرینش، تعقل کنید!

برای مشاهده آیات آفاقی سعی نمایید:

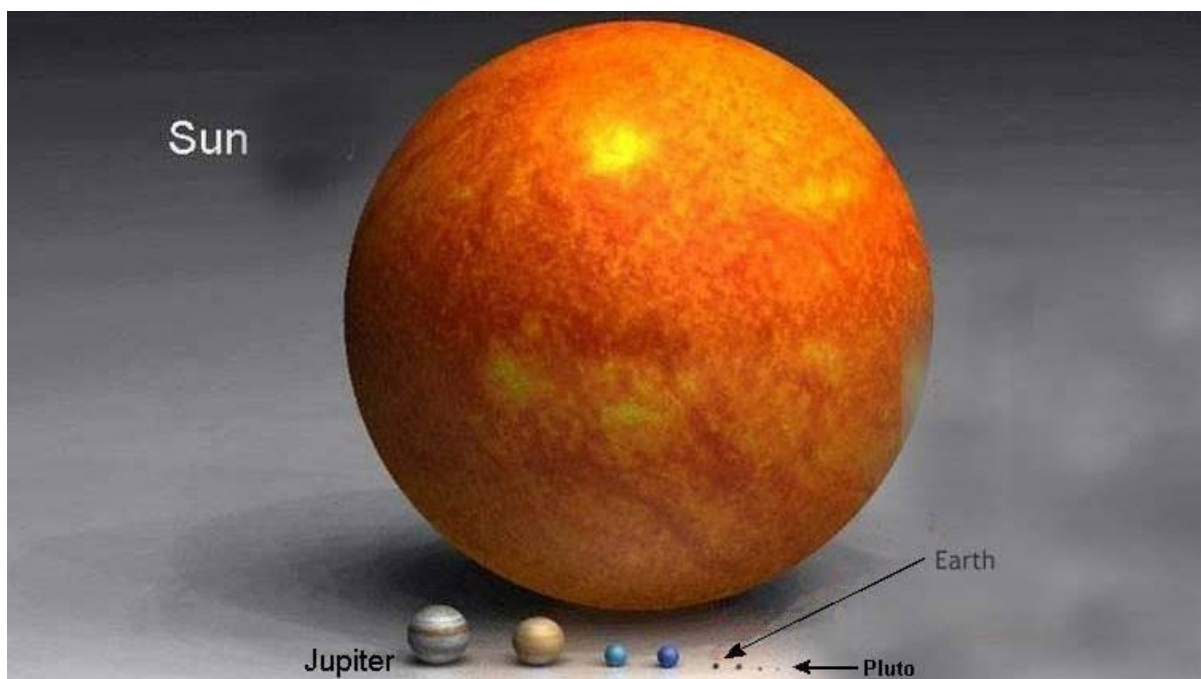
- زیبایی‌های آفرینش را ببینید!
- اسرار هستی را بیابید!
- عجائب خلقت را درک کنید!
- تدبیر و مدیریت عالم را تماشا کنید!
- تنوع و کثرت موجودات را مشاهده کنید!
- لطف و مهربانی را در آفرینش احساس کنید!
- عظمت هستی را دریابید!

از آخر (عظمت هستی) شروع کنیم: عالم پیرامون ما چقدر است؟ و عظمت آن تا چه اندازه است؟ باید نربانی فراهم کنیم و تا بام هستی بالا برویم، از آنجا بهتر می‌توان دید! زمین را ابتدا با جثه‌ی خودتان مقایسه کنید<sup>۲</sup>، بالاتر برویم زمین را با ۸ یا ۹ سیاره‌ی همسایه مقایسه کنید، تنها مشتری ۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰ برابر بزرگتر است. سراغ خورشید برویم سیاره‌ای که ۱۳۹۷۰۰۰ برابر بزرگتر از زمین (با قطر ۱۲۰۰۰ کیلومتر مربع) است<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup>. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم

<sup>۲</sup>. (اندازه خود را با اتاق، ساختمان، دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور، قاره و دریاها و... مقایسه کنید، اندیشه‌تان را تا اعماق و درون هسته هم فرو ببرید!)

<sup>۳</sup>. نظیر یک دانه ماش در برابر یک توپ بزرگ بسکتبال!



بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیارد ستاره‌ی دیگر در اطراف خورشید وجود دارد.

باید سعی کنید ذهنتان را با درک مفهوم اعداد بزرگ آشنا سازید مثل مفهوم میلیون، میلیارد، ... و بی‌نهایت، این اعداد را با مقیاس ریال و تومان نمی‌توان به خوبی درک کرد، این اعداد را باید با تعداد سنجید. درک دقیق‌تر این مفاهیم خیلی به ما کمک خواهد کرد!

- هزار صفحه کاغذ و در هر صفحه هزار نقطه و در هر ثانیه سه نقطه بگذارید تا در مدت ۹۲ ساعت، حالا متوجه می‌شوید که یک میلیون چه اندازه است!
- اگر بخواهیم یک میلیارد را فقط بشماریم چنانچه روزی ده ساعت بدون وقفه شمارش کنیم و برای هر شماره مینگین ۲/۵ ثانیه زمان در نظر بگیریم آنوقت حدودا به صد سال زمان نیاز داریم.

حالا بهتر متوجه می‌شوی که ۳۰۰ میلیارد ستاره در اطراف خورشید یعنی چه؟! آیا این ستاره‌ها بزرگتر از خورشیداند یا کوچکتر؟! بین دویست تا سیصد میلیارد ستاره دیگر در اطراف خورشید است. خورشید جزو ستارگان کوتوله آسمان است.

دانشمندان ستاره‌ها را به دسته‌های؛ کوتوله‌ها، متوسط‌ها، غول پیکرها و ابرغول پیکرها (با قطر ۲۸۰۰۰۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع) و فراغول پیکرها تقسیم کرده‌اند و کوتوله‌ها را هم به کوتوله‌های کوچک و متوسط و بزرگ تقسیم کرده‌اند و خورشید جزو کوتوله‌های کوچک است. این مقایسه تنها در کهکشان را شیری است.

فاصله نزدیکترین ستاره (پروکسیمای قنطرس) تا خورشید چهار سال و سه ماه نوری است<sup>۱</sup> و قطر کهکشان راه شیری بین ۱۲۰ تا ۲۰۰ سال نوری است.

<sup>۱</sup> . یک سال نوری ده هزار میلیارد کیلومتر است.



سایت ناسا می‌گوید: ما تاکنون به جز راه شیری، حداقل ۱۲۰ میلیون کهکشان دیگر را شناسایی کرده‌ایم ولی بیش از صدها میلیارد کهکشان دیگر وجود دارد<sup>۱</sup>.

کهکشان‌ها از دید بزرگی و شمار ستاره‌ها، دارای طیف گسترده‌ای هستند، کهکشان‌های کوتوله نزدیک ۱۰ میلیون ستاره و کهکشان‌های غول‌آسا تا سقف ۱۰۰ تریلیون ستاره دارند. کلیه ستارگان یک کهکشان در مدار خود، به دور مرکز جرم کهکشان می‌گردند. بیشتر از ۱۷۰ میلیارد کهکشان در کائناتی که توسط بشر قابل مشاهده است، وجود دارد. اکثر کهکشان‌ها قطری بین ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ پارسک دارند<sup>۲</sup>.

کهکشان راه شیری کهکشانی است که ما زمینیان در آن زندگی می‌کنیم. این کهکشان به شکل نوار درخشانی که آسمان را دور می‌زند و در شب‌های تاریک بدون ماه با چشم غیر مسلح دیده می‌شود.

این کهکشان به همراه دو کهکشان مارپیچی آندرومدا و کهکشان سه گوش و نزدیک به سی کهکشان کوتوله خوشه محلی، کهکشانی بزرگتر را ساخته‌اند. کهکشان‌های کوتوله، گرد سه کهکشان بزرگ در حال چرخش بوده و در حقیقت اقمار این کهکشان‌ها به شمار می‌آیند. خورشید به همراه سامانه خود در فاصله حدود ۲۴۰۰۰ تا ۲۸۰۰۰ سال نوری از میانه کهکشان جای دارد و هر ۲۵۰ میلیون سال یک بار گرد مرکز آن می‌چرخد.

کهکشان آندرومدا-M31 بزرگترین کهکشان در گروه کهکشان‌های محلی است. این کهکشان در فاصله ۲'۵۵۵'۰۰۰ سال نوری جای دارد. گروه کهکشان محلی شامل M31، M32، M33، M110 و

۱. کهکشان‌ها از ستاره‌ها، بقایای ستاره‌ای، ماده تاریک، گازها و گرد و غبارهای میان ستاره‌ای تشکیل یافته‌اند و با نیروهای گرانشی به گرد هم آمده‌اند. کوچک‌ترین کهکشان‌ها دارای پهنایی برابر با چند صد سال نوری، شامل نزدیک به ۱۰ میلیون ستاره هستند. بزرگ‌ترین کهکشان‌ها تا ۳ میلیون سال نوری پهن دارند و شامل بیش از ۱۰۰'۰۰۰ میلیارد ستاره هستند. در شب‌هایی که آسمان صاف و کاملاً تاریک است، نواری ابرمانند از تعداد بسیار زیادی ستاره‌های کوچک نزدیک به هم در آسمان دیده می‌شود که در گذشته کهکشان نامیده می‌شد.

۲. هر پارسک معادل ۳۱ تریلیون کیلومتر می‌باشد.

کهکشان راه شیری است.<sup>۱</sup> دورترین کهکشانی که بشر توانسته نورش را رصد کند ۱۳ میلیارد و دویست سال نوری از زمین فاصله دارد؛<sup>۲</sup> (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ)<sup>۳</sup>، «و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است. هر کدام از این دو در مداری شناورند». و اینها همه تنها یک قسمت کوچک از آسمان اول است؛<sup>۴</sup> (إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ)<sup>۵</sup>، «ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم!». (وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا)<sup>۶</sup>، «و بر فراز شما هفت [آسمان] استوار بنا کردیم». و این هفت آسمان تنها عالم مُلک و بخش کوچکی از عالم ملکوت است اما حقیقتِ عظمت هستی، عالم ملکوت<sup>۷</sup> است؛ (أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ...)<sup>۸</sup> «آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند؟!». برآستی این همه عظمت و وسعت در عالم مُلک و ملکوت نشانه‌ی چیست و برای کیست؟! اندیشه در عظمت آفرینش برای آن است که بدانند، عالم وسیع خلقت با نظامی حیرت‌انگیز، بیهوده آفریده نشده است. نظر افکندن در نظام شگرف این عالم که پهنه ملک و ملکوت خداست، هم نیروی خداپرستی و ایمان به حق را تقویت می‌کند و هم روشنگر وجود هدفی مهم در این عالم با عظمت است؛

تا من این کارگاه عالم را                      کو حجاب حق است بردارم  
تا بسوزم حجاب غفلت و خواب                      ز آتش چشم‌های بیدارم<sup>۹</sup>

جهان مادی با حواس ظاهری قابل درک است، از این رو عالم «شهود» نامیده می‌شود. اما عوالم دیگری نیز وجود دارد که با قوای روحی و یا گزارش وحی شناخته می‌شود و چون در حوزه درک حواس ظاهری ما نیست، از آن به جهان «غیب» تعبیر می‌شود؛ (قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ...)<sup>۱۰</sup> «بارالها، ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، [ای] دانای (عوالم) نهان و آشکار!». و همه این عوالم برای هدایت و سعادت انسان است؛ (وَسَارِعُوا إِلَى مَعْفَرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ)<sup>۱۱</sup> «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید»؛ (وَمَا هَذِهِ

۱. این جرم آسمانی با چشم غیرمسلح دیده می‌شود. برای نخستین بار به دست عبدالرحمن الصوفی به نام ابر کوچک (Little Cloud) شناخته شده بود، در حالی که چارلز مسیه آن را در ۱۳ آگوست سال ۱۷۶۴ در کاتالوگش به ثبت رسانید. از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد (خلاصه شده).

۲. انشتین بر اساس فرضیه طیف نوری با فرمول منحصر به خود توانست فاصله‌ها را تخمین بزند. به عقیده انیشتین آنچه را که بشر تا کنون از کهکشانها شناخته نسبن به ناشناخته‌های وی مانند شنی کوچک در یک ساحل بزرگ است.

۳. (انبیاء: ۲۱): (۳۳).

۴. نجوم به زبان ساده نوشته مایر دگانی، نام کتابی است که محمدرضا خواجه‌پور آنرا ترجمه کرده است. توسط نشر: موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی (تهران)، به چاپ رسیده است. جلد اول آن در ۱۸۶ صفحه شامل کلیات ستارگان و کهکشانها و جلد دوم در ۳۵۸ صفحه درباره منظومه شمسی است.

۵. (صافات: ۳۷): (۶).

۶. (نبأ: ۷۸): (۱۲).

۷. ملکوت در اصل از ریشه «مُلک» به معنای حکومت و مالکیت است و اضافه «واو» و «ت» بر آن نیز برای تأکید و مبالغه می‌باشد و معمولاً به حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی گفته می‌شود. ر.ک؛ تفسیر موضوعی قرآن (برگرفته از تفسیر نمونه)، ص ۲۰۱.

۸. (اعراف: ۷): (۱۸۵).

۹. مولوی، دیوان شمس، غزلیات.

۱۰. (زمر: ۳۹): (۴۶).

۱۱. (آل عمران: ۳): (۱۳۳).

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>، «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می‌دانستند».

که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش

هر آن که خدمت جام جهان نما بکند<sup>۲</sup>

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند

## عوالم هستی (هفت آسمان)

عالم ناسوت، لاهوت، ملکوت، لوح، قلم، برزخ و قیامت چگونه است؟

وجود این عوالم از جمله معارف و حقایقی است که قرآن بیان داشته و ائمه معصومین هم کیفیت ترتیب اینها را هم برای ما بیان کرده‌اند. سخن دانشمندان<sup>۳</sup>، مرگ تقریبی<sup>۴</sup>، خواب<sup>۵</sup> و کشف و شهود<sup>۶</sup> هم از دیگر شواهد وجود این عوالم است.

حکمای اسلامی نیز به وجود چهار عالم معتقدند که از پایین‌ترین تا برترین عبارتند از: ۱. عالم طبیعت (مُلک) یا ناسوت<sup>۷</sup>، ۲. عالم مثال یا ملکوت<sup>۸</sup>، ۳. عالم عقول یا جبروت<sup>۹</sup>، ۴. عالم الوهیت یا لاهوت<sup>۱۰</sup>.

\* \* \*

۱. (عنکبوت (۲۹): ۶۴).

۲. حافظ، غزلیات.

۳. پروفیسور ریچارد فایمن فیزیکدان مشهور از دانشمندان انگلیسی می‌گوید: اکنون سخن بر سر بود یا نبود این عوالم نیست، سخن بر تعداد سطوحی است، که این عوالم دارند و اینکه قوانین بنیادی مخصوص به آنها چیست؟

۴. بتی جین ایدی (Betty (Jean) Eadie؛ م ۱۹۴۲). مشهورترین کتاب این نویسنده، درآغوش نور (غرق درنور) می‌باشد. او در این کتاب تجربه شخصی نزدیک به مرگ خود را توصیف کرده است. آنچه مورد یقین است، این است که اینها که مرگ تقریبی را تجربه کرده‌اند گزارشاتشان شبیه به هم است.

۵. گاهی انسان در خواب ماجرا، صحنه یا حادثه‌ای را می‌بیند که بعدها برای او اتفاق می‌افتد که گاهی معنای آن واضح است و گاهی هم چنانچه رویای صادقانه باشد نیاز به تعبیر دارد.

۶. راه دیگر کشف و شهود است؛ اگر انسان روحش را پاک کند، و از گناه فاصله بگیرد، چشم برزخی پیدا می‌کند و می‌تواند ملکوت آسمان و زمین را ببیند ولی نمی‌تواند برای دیگران وصف کند. مثل اینکه نمی‌توان برای جنین جلوه‌های دنیا را بگویی! باید در آن عوالم متولد شد.

۷. عالم ناسوت، یعنی عالم ماده و حرکت و زمان و مکان، و به عبارت دیگر عالم طبیعت و محسوسات یا عالم دنیا.

۸. یعنی عالمی برتر از طبیعت که دارای صور و ابعاد هست اما فاقد حرکت و زمان و تغییر است. عوالم دیگری هم تحت عالم ملکوت وجود دارد نظیر عالم "لوح"، که مانند هارد کامپیوتر، محل ثبت و ضبط حقایق است و عالم "قلم"، که نقش کیبورد و ورودی حقایق را دارد و عالم "کرسی" که نقش cpu و عالم "عرش" که مادربرد عالم ملکوت است.

۹. عالم جبروت، یعنی عالم عقول، یا عالم معنی که از صور و اشباح مبراست و فوق عالم ملکوت است.

۱۰. عالم لاهوت یعنی عالم الوهیت و احدیت: عالم متعلق به ذات واجب الوجود پروردگار که عظیم‌ترین عالم و محیط بر دیگر عوالم است. احاطه حضرت حق از جنس احاطه آب بر موج است اصلاً وجود موج بدون آب معنا ندارد آب در تمام هستی موج وجود دارد و هستی جدای از آب ندارد.

## اثبات وجود بی‌نهایت

هر چند اثبات وجود "خدای بی‌نهایت" ممکن است ولی درک دقیق حقیقت آن مشکل است. برآستی تمام هستی در مقایسه با بی‌نهایت چقدر است؟! وجود خداوند را عقل (نظری و عملی) هر دو اثبات می‌کنند:

عقل نظری می‌گوید: تمام موجودات عالم چون ممکن الوجوداند (یعنی می‌توانستند باشند یا نباشند)، چنانچه موجود گردند، باید از منبعی به وجود آیند و این منبع باید بی‌نیاز (واجب الوجود) باشد، زیرا امکان ندارد رودی موجود باشد اما سرچشمه نداشته باشد و نوری باشد و منبعی نداشته باشد. عقل نیازمندی و امکانی بودن وجود این منبع را نمی‌پذیرد چرا که موجب نیازمندی به منبعی دیگر و این موجب تسلسل خواهد بود که باطل بودن آن در فلسفه اثبات شده است؛ (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ\* أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ)<sup>۲</sup> «آیا از هیچ خلق شده‌اند؟ یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند؟ آیا آسمان‌ها و زمین را [آنان] خلق کرده‌اند؟ [نه،] بلکه یقین ندارند». خلقت انسان و جهان آفرینش بالاخره يك خلق کننده دارد یا ندارد؟ بعضی خیال می‌کنند تنها راه شناخت، حس و تجربه است و هرچه را حس و تجربه ادراک نکرد افیون است و اسطوره؛ (...إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ)<sup>۳</sup> «این جز افسانه‌های پیشینیان [چیزی] نیست».

بنابراین وجودی بی‌نیاز (صمد) باید باشد، و عقل عملی می‌گوید: حقیقت ما از وجود ذی‌جود اوست حال چطور می‌توان در وجود او شک کرد؟! آیا موج می‌تواند در وجود آب شک کند؟! کسی که می‌گوید خدا را نمی‌بایم، اصلاً معنای خدا را نفهمیده است. خدا حقیقت و اصل وجود است و مخلوقات، تجلی و پرتویی از وجود او هستند، مثل امواج که تجلی وجود آب‌اند. هستی بدون وجود و حضور خداوند، معدوم و بی‌معنا است.

میل به بی‌نهایت زیبایی، بی‌نهایت قدرت، بی‌نهایت علم، و... این که میل به بی‌نهایت داری یعنی بی‌نهایت وجود دارد...، تشنگی دلیل وجود آب است. عقربه‌های قطب‌نما که شمال و جنوب را نشان می‌دهند و به آن تمایل دارند، ثابت می‌کنند که در شمال و جنوب، نیروی مغناطیس وجود دارد. تمایل ما نیز به بی‌نهایت، کشف می‌کند که بینهایتی وجود دارد، تشنگی ما، یعنی ما نیاز به آب داریم، یعنی آب، قبل از ما بوده است، زیرا اگر نبود ما به آن تمایل نداشتیم. راز و راه دیدن خدا در دنیا نیز آن است که دل را پاک کنی، آنگاه نور خدا در دل چنان بتابد که بهتر از چشم سر آن مشاهده می‌کنی!

ما در درون خود میل به بی‌نهایت را حس می‌کنیم، این میل به ما آموزش داده نشده است. مادر اگر از کودک خود بپرسد، چقدر مرا دوست داری؟ می‌گوید: خیلی! خیلی! خیلی!، منشأ اینگونه پاسخ‌ها همان گرایش به بی‌نهایت است، اگر خالق حکیم میلی در ما گذاشته، پاسخ ان را هم عطا نموده است،

۱. مثال: یک عدد یک گذاشته و به اندازه تمام الکترون‌های موجود در هستی مقابلش صفر بگذاریم، این عدد محدود است یا نامحدود؟ (یک میلیارد را به‌خاطر بیاورید که شمردنش صد سال طول می‌کشد و یک عدد ریگ کوچک را به‌خاطر آورید که میلیاردها الکترون دارد). حالا این عدد را به توان خودش ضرب کنید؛ چه عدد بزرگی می‌شود؟! ولی باز هم محدود است. این عدد را هم باز در توان خودش ضرب کنید، بسیار بزرگ است! ولی باز هم محدود است، اگر این کار را تا قیامت ادامه دهیم و همه مخلوقات عالم هم با ما تا قیامت این را ادامه دهند و در قیامت جواب همه را در هم ضرب کنیم، باز هم محدود است! و در مقابل بی‌نهایت صفر است. وقتی می‌گوییم خدا، یعنی همین وجود بی‌نهایت!

۲. (طور) (۵۲): (۳۶-۳۵).

۳. (مؤمنون) (۲۳): (۸۳).



نمی‌شود میل داده باشد ولی پاسخ نداده باشد، این خلاف عدالت و بخشش بی‌منت‌های اوست، نمی‌شود میل به آب در ما باشد و آب موجود نباشد. او حتی امکان و سازوکار نوشیدن آب را مهیا کرده و دستگاه گوارش را هم با آن سازگار کرده است.

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تو را      کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را  
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور      پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را<sup>۱</sup>

غریزه‌ی خداجویی نوعی جاذبه‌ی معنوی، (نظیر جاذبه‌ی میان عناصر طبیعی)، میان دل (فطرت) از يك طرف و مبدأ آفرینش از طرف دیگر است. زیرا روح انسان که هویت اصیل اوست پیوندی تکوینی و اشراقی با روح الهی دارد. شهید مطهری در این زمینه می‌نویسد: «عرفا از آنجا که به نیروی عشق فطری، ایمان و اعتقاد دارند در تقویت این نیرو می‌کوشند، معتقدند که کانون احساسات عالی الهی قلبی را باید تقویت کرد و موانع رشد و توسعه‌ی آن را باید از میان برد و به اصطلاح باید قلب را تصفیه کرد و آنگاه با مرکب راهوار و سبکبال عشق، به سوی خدا پرواز نمود. اما فلاسفه و متکلمین از راه عقل و فکر و استدلال می‌خواهند شاهد مقصود و گمشده و مطلوب خود را کشف کنند».

عقل می‌گوید: جهان با همه‌ی نظم و عظمت، زیبایی‌ها و جلوه‌ها، رنگ‌ها و نقش‌ها، عُلقه‌ها و علاقه‌ها، عاطفه‌ها و لطافت‌ها، نمی‌تواند محصول یک اتفاق بدون شعور باشد و نیز نمی‌تواند تنها محصول ماده-ای باشد که خود، فقیر و نیازمند ترکیب است. دلم نیز می‌گوید: حتماً آب حیاطی وجود دارد چون من تشنه‌ی عشق ورزیدن و پرستش هستم! حتماً موجود لایق پرستشی وجود دارد! پس من آفریده‌ی عشق‌ام و باید عاشق شوم و برای معشوق جان نثاری کنم! خلیفه‌ی خدایم و باید خدایی کنم! و خدایی کردن، و امانت الهی بر دوش کشیدن کاری جانکاه است؛ اما مهم نیست چون "من" اراده کرده‌ام!، من تنها نیستم، عقل و فطرت نیروهای درونی و وحی و فرشتگان و اولیای الهی هم نیروهای برون-مرزی من‌اند.

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم      خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم  
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست      روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم  
عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم      دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم  
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس      که در سراچه ترکیب تخته بند تنم<sup>۲</sup>

خداوند علاوه بر ذات، در صفات و افعال هم بی‌نهایت است یعنی در عین وحدت، صفات بی‌نهایت دارد و نیز در آن واحد، می‌تواند بی‌نهایت فعل انجام دهد؛

۱. فروغی بسطامی، دیوان اشعار، غزلیات  
۲. حافظ، غزلیات.

«ای آنکه شنیدنی، او را از شنیدن دیگری مشغول نمی‌سازد! و کاری از کار دیگر باز نمی‌دارد و گفتاری از گفتار دیگری غافل نمی‌گرداند و سؤال هیچ بنده‌ای او را دچار اشتباه از سؤال بنده‌ای دیگر نمی‌کند. ای کسی که هیچ چیزی حجاب او از چیزی دیگر نمی‌شود، و ای کسی که اصرار و سماجت بندگان او را نمی‌رنجاند، ای منتهای آرزوی مشتاقان و ای منتهای همت عارفان و ای نهایت طلب درخواست‌کنندگان؛ ای کسی که در این عالم پهناور ذره‌ای از او پنهان نیست!»<sup>۱</sup>.

ائمه معصومین (ع) گفته‌اند: درباره صفات خداوند فکر کنید! و هیچ عبادتی را بالاتر از آن ندانسته‌اند. این تفکرات روح انسان را جلا می‌دهد؛

«خداوند بی‌نهایت است و لا مکان و بی زمان و اما به قدر فهم تو کوچک می‌شود و به قدر نیاز تو فرود می‌آید و به قدر آرزوی تو گسترده می‌شود و به قدر ایمان تو کارگشا می‌شود و به قدر نخ پیرزنان دوزنده باریک می‌شود و به قدر دل امیدواران گرم می‌شود...»<sup>۲</sup>

در جهان‌شناسی قرآنی، هستی باطل آفریده نشده است؛<sup>۳</sup> و نقش انسان در هستی، رسیدن به کمال و رشد،<sup>۴</sup> از جاده عبودیت<sup>۵</sup> و بازگشت به سوی خداوند است. و در انسان‌شناسی قرآنی، انسان خلیفه‌ی خداوند است؛<sup>۶</sup> از حقوقی انسانی و برابر برخوردار است.<sup>۷</sup> و دارای حرمت و کرامت است؛<sup>۸</sup> تفاوت-ها و ویژگی‌های منحصربه‌فرد دارد.<sup>۹</sup> و جز تقوی و پارسایی، با دیگر انسان‌ها ارزش برابر دارد.<sup>۱۰</sup> احساس خودبتریبینی نسبت به سایر انسان‌ها ندارد.<sup>۱۱</sup> برای خود و دیگران ارزش و احترام قائل است.<sup>۱۲</sup> مهربان است<sup>۱۳</sup> و دغدغه‌ی رشد و توسعه‌ی خود و دیگران را دارد.<sup>۱۴</sup> نگاهی مثبت و خوشبینانه به زندگی دارد از خود و آنچه که به آن تعلق دارد احساس رضایتمندی و خرسندی می‌کند؛ او هرگز از آنچه که دارد احساس شرم نمی‌کند.<sup>۱۵</sup> از هیچ چیز و هیچ کسی نمی‌هراسد و احساس

۱. (بَا مَنْ لَا يَسْتَعْلَهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يَمْنَعُهُ فِعْلٌ عَنْ فِعْلٍ يَا مَنْ لَا يُلْهِيه قَوْلٌ عَنْ قَوْلٍ يَا مَنْ لَا يَعْطُهُ سَوْأَلٌ عَنْ سَوْأَلٍ يَا مَنْ لَا يَحْجُبُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ يَا مَنْ لَا يَبْرُمُهُ الْخَاحُ الْمَلْحِينَ يَا مَنْ هُوَ غَايَةُ مَرَادِ الْمُرِيدِينَ يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى هِمَمِ الْعَارِفِينَ يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى طَلْبِ الطَّالِبِينَ يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ ذُرَّةٌ فِي الْعَالَمِينَ (۹۹).)؛ مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر.

۲. از کتاب «مردی در تبعید ابدی» نوشته‌ی نادر ابراهیمی که براساس داستان زندگی صدرالمتلهین ملاصدرای شیرازی، نوشته شده است. برخی ادیان خداهای عجیبی به بشر معرفی کرده‌اند، خدای تورات را هنگام کشتی، یعقوب به زمین می‌زند و تا دوازده فرزند از او نمی‌گیرد از روی سینه‌اش بر نمی‌خیزد! و... خدای مسیحیت هم که با عیسی (ع) شراب می‌نوشد! و... .

۳. (... وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...) (آل-عمران (۳): ۱۹۱) «و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای».

۴. (... وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا) (کهف (۱۸): ۲۴) «امید آن‌که پروردگارم مرا به راهی نزدیکتر از این ارشاد نماید».

۵. (... قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ...) (رعد (۱۳): ۳۶) «بگو که من مأمورم خدا را بندگی کنم».

۶. (... وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (بقره (۲): ۱۵۶)، «و ما به سوی او باز می‌گردیم».

۷. (... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...) (بقره (۲): ۳۰)، «من در زمین جانشینی خواهم گماشت».

۸. (... فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ...) (مانده (۵): ۴۲)، «به عدالت در میانشان حکم کن».

۹. (... وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...) (اسراء (۱۷): ۷۰)، «و ما بنی آدم را گرمی داشتیم».

۱۰. (... كُلٌّ يَجْعَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ ...) (اسراء (۱۷): ۸۴)، «هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می‌کند».

۱۱. (... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...) (حجرات (۴۹): ۱۳)، «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

۱۲. (... وَلَا تَمْسَسْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا...) (اسراء (۱۷): ۳۷)، «و در زمین به نخوت گام بردار».

۱۳. (... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...) (منافقون (۶۳): ۸) «و عزت از آن خدا و پیامبر و از آن مؤمنان است».

۱۴. (... وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ)، (بلد (۹۰): ۱۷) «یکدیگر را به مهربانی سفارش کرده‌اند».

۱۵. (... وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ...)، (والعصر (۱۰۳): ۳).

۱۶. (فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ...) (نمل (۲۷): ۱۹) «دهان به خنده گشود و گفت: پروردگارا، در دلم افکن تا نعمتی را که به من ارزانی داشته‌ای سپاس بگذارم».

امنیت دارد.<sup>۱</sup> چنین انسانی در نفس خود، کمال و عزت و سربلندی را درک می‌کند که نمی‌توان اندازه‌اش را معین کرد.<sup>۲</sup>

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی      خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی  
دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است      بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی  
قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز      و رای حد تقریر است شرح آرزومندی  
در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است      خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی<sup>۳</sup>

او از آنچه که فانی است بیزار است،<sup>۴</sup> برای خویش حیاتی واقعی و دائمی سراغ دارد<sup>۵</sup> و در طول مسیر آن، جز حسن و زیبایی چیزی نمی‌بیند،<sup>۶</sup> از نگاه او هر چه را که خدا آفریده زیبا و جمیل است<sup>۷</sup> و جز آن کارها که رنگ نافرمانی دارد، زشتی وجود ندارد.<sup>۸</sup> او عاشق است<sup>۹</sup> و مسیر عشق را که "عبودیت" نام دارد، یافته است<sup>۱۰</sup> و از آن راه می‌رود! "عقل" چراغ راه او و عشق، انرژی و شور پیمودن او است.

در کشور نفس هیچ پادشاهی گرامی‌تر از عشق نیست که بتواند خانه‌ی دل را تصرف نموده و فرمانروایی کند؛ سلطان عشق، این فرماندهی را از خدا و عقل می‌گیرد و راه ورود بیگانه به این خلوت‌سرا را می‌بندد. چه زیبا فرمود رسول خدا(ص): «که دل، چون گنجشک ماند که هر لحظه در جایی و بر شاخه‌ای نشیند؛ جز دل‌های با ایمان، که چنین نیستند.»<sup>۱۱</sup> و قرآن نیز می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ)<sup>۱۲</sup> «در حقیقت، کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند و می‌گویند: هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید!».

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی      تا بی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی  
عاشق شو از نه روزی کار جهان سرآید      ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی<sup>۱۳</sup>

۱. (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (یونس) (۱۰): ۶۲ «آگاه باشید، که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند».

۲. (مَنْ كَانَ يَرْيُدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...) (فاطر) (۳۵): ۱۰ «هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست».

۳. حافظ، غزلیات.

۴. (... قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ) (انعام) (۶): ۷۶ «گفت: اقول کنندگان را دوست ندارم».

۵. (... فَلْتُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً ...) (نحل) (۱۶): ۹۷ «او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم».

۶. (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...) (بقره) (۲): ۱۳۸ «این است نگارگری الهی؛ و کیست خوش نگارتر از خدا؟».

۷. (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...) (سجده) (۳۲): ۷ «کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده!».

۸. (... كَانَ سَبِيحًا عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا) (اسراء) (۱۷): ۳۸ «کارهای زشت نزد پروردگار تو ناپسندیده است».

۹. (... وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...) (بقره) (۲): ۱۶۵ «کسانی که ایمان آورند شدیدترین علاقه‌شان برای خداست».

۱۰. (إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ...) (آل عمران) (۳): ۳۱ «اگر خدا را دوست دارید، پیروی ام کنید تا خدا دوستتان بدارد».

۱۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۱، ص: ۲۷۷

۱۲. (فصلت) (۴۱): ۳۰

۱۳. حافظ، غزلیات.

از نگاه عقل، من فقط برای این جهان نیستم چون استعدادهاي بیشتری دارم؛ سرمایه‌هاي من و آنچه به من تعلق دارد، از من بازپس گرفته می‌شوند، پس امانت‌اند. مهم نیست چه امکاناتی دارم و مزرعه‌ی من چه اندازه است؟ حتی مهم نیست که اندازه‌ی محصول و خرمن من چقدر باشد؟، مهم آن است؛ با هرچه که دارم چقدر "سعی" می‌کنم تا خود و دیگران را رشد دهم؟ مهم آن است که نسبت بین امکانات و محصول چه کسری از سعی و تلاش من بوده است؟

در نگرش الهی؛ خداوند حکیم نعمت‌ها را بی‌جهت نمی‌دهد و بی‌جهت نمی‌گیرد، داده‌ها و نداده‌ها را ملاک برتری یا تحقیر کسی نمی‌شمارد؛<sup>۱</sup> داده‌های او به هر میزان که باشد بازدهی می‌خواهد و در این بازگرداندن‌ها، نسبت و درجه سعی انسان مشخص می‌گردد و به میزان این سعی و کوشش، درجات انسان‌ها تحقق می‌یابد.

مطابق آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود، پاداش و جزای تکوینی انسان در آخرت نه متناسب با داشته‌ها و سرمایه‌ها و نه حتی متناسب با سودها و آورده‌ها بلکه متناسب با نسبت میان داشته‌ها و آورده‌های انسان است و ارتباط مستقیم با اعمال اختیاری و میزان سعی و تلاش انسان در دنیا دارد.<sup>۲</sup> زیرا سرمایه‌ها که از خود انسان نیست و امانت است؛ آورده‌ها هم که برآمده از سرمایه است؛ بنابراین تنها میزان کوشش و تلاش انسان در نحوه‌ی به کارگیری این سرمایه‌ها است که متعلق به خود انسان است که در آخرت تجسم یافته و مشاهده خواهد شد.<sup>۳</sup>

ناگفته نماند که اعمال به لحاظ سختی کار و کمیت و کیفیت خود عمل، یک نمره‌ی معینی دارند؛ ولی باید توجه داشت که نمره‌ی هر عملی در ضرایبی از صفات و فضایل عمل‌کننده هم ضرب می‌شود. اینکه گاهی می‌شنویم؛ بعضی افراد با انجام یک عمل ساده به عرش می‌رسند و بعضی دیگر با انجام اعمالی صدها برابر، هیچ رشدی نمی‌کنند و در فرش باقی می‌مانند، به جهت آن است که هر عمل نیکی، پتانسیل نامحدودی دارد، البته مشروط بر رعایت شرایط و داشتن ضرایب بالایی از صفات و فضایل که در رشد آن عمل تأثیر می‌گذارند. به فرموده امام رضا(ع) حتی می‌توان با گفتن یک "لا اله الا الله" به حصن الهی داخل شد و از عذاب الهی در امان ماند، البته به شرطها و شروطها که "ولایت" از جمله آن ضرایب و شروط است. بعضی از این ضرایب عبارتند از: میزان و درجه‌ی ایمان، تقوی، معرفت و بصیرت، ولایت، اخلاص، توکل، توجه و حضور قلب، رعایت ادب و آداب آن عمل، مکان و زمان، و... به عنوان مثال دو نفر ممکن است یک عمل معینی را در شرایط ظاهری برابر انجام دهند مثل اینکه نماز خاصی را شبیه هم بخوانند یا مقدار صدقه‌ی معینی را به

۱. (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ. وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ. كَلَّا... (والفجر: ۸۹-۱۷-۱۵)) «اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید، و اکرامش نموده و نعمت فراوان به او می‌دهد، می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است. و اما چون وی را می‌آزماید و روزی‌اش را بر او تنگ می‌گرداند، می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است؛ نه چنین است!»

۲. (وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا) (اسراء/۱۹)، «و هر کس خواهان آخرت است و در حالی که مؤمن است، نهایت کوشش را برای آن بکند، تلاش آنها مورد حق-شناسی واقع خواهد شد». (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ. وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَىٰ.) (نجم/۵۳: ۴۰-۳۹)، «و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. و کوشش او به زودی دیده خواهد شد». و نیز آیات؛ النازعات/۳۵، و طه/۱۵ و الانسان/۲۲ و انبیاء/۹۴ و غاشیه: ۹ و كهف/۱۰۴.

۳. اگر داشته‌های هر کس را مخرجی از یک نسبت و آورده‌های او را نیز صورت همان کسر قرار دهیم در این صورت؛<sup>۲</sup>  
 $\frac{2}{1}$

برابر است با  $\frac{20}{10}$  و برابر است با  $\frac{2000}{1000}$  و... .

فقیر بدهند. این دو نفر، هر چند که نمره‌ی ظاهر عملشان برابر است اما به دلیل تفاوت در ضرایب عملشان، هر کدام نمره‌ی نهایی و متفاوتی خواهند گرفت. روشن است اگر کسی صدقه‌ای را مقابل نگاه مردم و برای جلب توجه آنان بدهد با کسی که همان مقدار صدقه را به صورت پنهان و تنها برای جلب خشنودی خداوند می‌دهد، تفاوت چشمگیری دارد.

### خودشناسی و نقش نگرش‌ها و گرایش‌ها در خوشبختی و سعادت انسان

تلاش‌های علمی و عملی بشر، برای تأمین لذایذ و منافع و مصالح وی انجام می‌گیرد. برای موجودی که فطرتاً دارای حب ذات است، کاملاً طبیعی است که به خود بپردازد و در صدد شناختن کمالات و لذات خویش و یافتن راه و روش رسیدن به آنها برآید. خودآگاهی عبارت است از شناخت خود با استفاده از دریافت‌های وجدانی (فطرت دل) و براهین ساده‌ی عقلی (فطرت عقل) و استفاده از روشن‌ترین و قطعی‌ترین معلومات و بررسی بینش‌های بیرونی و درونی برای باز شناختن خواست‌ها و کشش‌هایی که در وجود ما نهادینه شده است؛ در انسان، خداخواهی و خداپرستی همچون غریزه‌ی جستجوی مادر، در طبیعت کودک نهادینه شده است.

هم‌چو میل کودکان با مادران	سرّ میل خود نداند در لبان
هم‌چو میل مفرط هر نو مرید	سوی آن پیر جوانبخت مجید <sup>۱</sup>

حتی کسانی که به ظاهر منکر وجود خدایند اگر با گرفتاری یا خطری مواجه شوند متذکر خدا می‌شوند: (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ)<sup>۲</sup>» و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، (به هنگام حادثه) خدا را پاکدلانه می‌خوانند، و [لی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می‌ورزند.»

همچنین خودشناسی شامل آگاهی و شناختی از تکالیف و حقوق خویش است. اهتمام به مشکلات مردم، مدارای با مردم و بسیاری از فضایل اخلاقی دیگر در گرو معرفت و احترام و علاقه‌ی به خود (علیرغم همه‌ی توانمندی‌ها، کاستی‌ها، صفات و ویژگی‌های دیگر) است. باید بدانم که تمایلات غالب در وجودم، شخصیت من را مشخص می‌سازند، تمایلات غریزی را بالفعل و تمایلات فطری را بالقوه دارم؛ و اینکه بدانم تمایلات فطری را چقدر رشد داده‌ام؟ با تمایلات غریزی چه کرده‌ام؟ کدامیک در کشور درون من، فرماندهی و امارت دارند؟ خشم و شهوت دو هیولای درون من‌اند، با آنها چه کرده‌ام؟ خودشیفتگی و منیت و حرص و طمع و آز و دیگر امراض را، چه اندازه مبتلا هستم؟

ادراکات بلاواسطه و بدیهیات اولیه، زیربنای شناخت‌های انسان خصوصاً در حوزه‌ی خودشناسی و جهان‌شناسی است. آدمی بر خویشتن خویش بصیرت دارد و این بصیرت که همان اندیشه و چشم و گوش باطنی است، مهمترین سرمایه‌ی وجودی انسان است؛ البته مشروط بر آنکه این باطن زلال، آلوده به آفات تمایلات حیوانی نگردد که در این صورت، کورباطنان، هرگز با صاحبان بصیرت

<sup>۱</sup>. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم.  
<sup>۲</sup>. (عنکبوت ۲۹): ۶۵.

برابر نیستند؛ (...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ...)¹ «بگو آیا نابینا و بینا یکسان‌اند؟ یا تاریکی‌ها و روشنایی برابرند؟!»

علاوه بر بدیهیات اولیه، انسان به کمک خرد و اندیشه و ویژگی ناطقیّت خود، رفته‌رفته معلومات و اطلاعات فراتری از خویش و محیط پیرامون فرا می‌گیرد و به کمک "عقل"، که موهبت دیگر الهی است، و همچنین تجربه‌های دیگر عاطفی و حسی خود، اطلاعات فراگرفته را ممیزی نموده، بر آنها افزوده و درست را از نادرست جدا می‌نماید. در این سطح، او علاوه بر عقل، نیازمند علم و تجربه-های حسی، و قلب و تجربه‌های شهودی و قول‌ها و نقل‌های معتبر (نظیر وحی) از ناقلین معتبر دارد. بنابراین این منابع شناختی انسان عبارت از؛ "عقل" و "نقل" و "شهود" و "علم(تجربه)" است. که اعتبار این‌ها را باید در جای خود و توسط همان عقل به اثبات رسانید. یعنی ملازمه عقلی و منطقی بین عقل و علم، عقل و ایمان، عقل و قول معتبر وجود دارد. به عبارت دیگر، گزاره‌های هیچکدام از این منابع شناختی نبایستی ضد عقل باشد و عقل بایستی حجیت و شمولیت هر کدام از این‌ها را قبلاً تأیید نموده و نسبت به گزاره‌های این منابع، نظر متضاد نداشته باشد.²

در میان علوم متعارف امروز، بالاتر از علوم طبیعی که با حس و تجربه سر و کار دارد، علوم ریاضی است که برهانی است که حس و تجربه در آن راه ندارد و با عقل ارتباط دارد؛ معهودها ممکن است به حس و تجربه دربیایند، ولی مفهوم عدد هیچگاه به حس و تجربه در نمی‌آید، و بالاتر از علم ریاضی، علوم فلسفی و کلامی است که در باره کل جهان نظر می‌دهد، که اینها با عقل تجربیدی فهمیده می‌شود نه با تجربه و حس، جهان‌بینی هرگز با علوم تجربی به دست نمی‌آید، حتی آن را به علوم ریاضی هم نمی‌شود واگذار کرد، شما اگر خواستید ببینید جهان آغازی دارد؟ انجمنی دارد؟ حادث است یا قدیم است؟ این سؤال‌ها را علوم تجربی نمی‌تواند پاسخ بدهد. مثلاً در تعریف و شناخت انسان که عضوی از جهان آفرینش است گفته‌اند: انسان "حیوان ناطق" است. و در تعریف ناطق گفته‌اند: ناطق به موجودی اطلاق می‌شود که توان درک مفاهیم "کلی" را داشته باشد؛ اما در اینکه "کلی" چیست و چه حقیقتی دارد؟ دیگر آن را با حس و تجربه و علم ریاضی نمی‌توان درک کرد، هرچند اساس همه علوم و معارف بشری را همین کلیاتی که سنخ مادیات نیستند تشکیل می‌دهند.³

"کلی" یک حقیقت مجرد دارد زیرا مفهوم کلی را انسان با تجربه و حس و آزمایشگاه درک نمی‌کند، کلی را تنها "عقل" درک می‌کند. در مقابل این نظر برخی از اندیشمندان تجربه‌گرا گفته‌اند: ما واقعیتی به نام کلی نداریم، کلی تنها یک مشترک لفظی است، وقتی شما می‌گویید: "انسان"، این انسان بر هزاران نفر به هزاران معنای جدا جدا صدق می‌کند، انسان در حسن یعنی: حسن انسان است و انسان در جعفر، یعنی جعفر انسان است، شما یک معنای مشترک ذهنی به نام کلی دارید(مثلاً انسان) و آن را بر همه حمل می‌کنید و همچنین می‌گویید: شما افراد فراوان شبیه به هم را که می‌بینید خیال می‌کنید یک معنای جامعی دارید ولی این شبیه آن است که یک مهر مشخص را چند بار روی کاغذ بزنید، همه شبیه هم در می‌آید، در حالی که مهر واقعیت شخصی و جزئی است آن کاغذ هم یک امر جزئی است عکسی هم که از مهر بر کاغذ باقی می‌ماند جزئی است، زدن مهر روی کاغذ هم جزئی و شخصی

۱. (رعد(۱۳):۱۶).

۲. البته ممکن است عقل در بسیاری موارد، فلسفه و دلیل این گزاره‌ها را نتواند فهم کند که در آن صورت با اعتماد به آن منبع، آن را تعبداً می‌پذیرد و اساساً به همین خاطر همواره عقل و نقل(وحی)، در کنار یکدیگر و مکمل همدیگر بوده‌اند.

۳. بوعلی در اول نمط چهارم اشارات، می‌گوید: از نظر هستی‌شناسی موجود دو قسم است یا مادی است یا مجرد؛ رک: این-سینا، الاشارات و التنبیها مع الشرح، ج ۱، قم، دفتر نشرالکتاب، ص ۳۷ و ۳۸.

است، بنابراین ما چیز دیگری به نام کلی نداریم. آنها متوجه شدند که اگر کلی را بپذیرند باید معرفت شناسی تجربی را زیر پوشش معرفت‌شناسی تجربی و عقلی قرار بدهند، بنابراین کلی را نمی‌پذیرند. حکمت و فلسفه اسلامی مهمترین کارش این است که اثبات کند: ۱. مفهوم کلی موجود است و ۲. این موجود مجرد است، و ۳. ذهن و نفسی هم که این موجود مجرد را درک می‌کند مجرد است.<sup>۱</sup> ذهن ما می‌تواند مفهومی را تصور کند که در عین وحدت، قابل انطباق بر مصادیق نامحدود است و ممکن نیست چنین مفهومی، با در نظر گرفتن تک تک مصادیق نامتناهی درست شده باشد زیرا چنین چیزی برای هیچ انسانی میسر نیست.

بنابراین از دیدگاه قرآن، حقیقت انسان به گونه‌ای است که اگر چیزی را بخواهد اثبات یا نفی کند باید برهانی و عقلانی باشد؛ و در تبعیت و تقلید هم باید محققانه و عاقلانه عمل نماید. ناگفته نماند که اندیشه در موضوعاتی به جریان می‌افتد که اولاً مهم باشد و ثانیاً زمانی این تفکرات ارزشمند است که علاوه بر تفکر، "تعقل" نیز نامیده شود.

### چیستی عقل

قرآن گاهی مخاطبان خود را به بصیرت و شعور و تفکر، گاهی به تعقل و گاهی به تدبیر دعوت می‌کند؛ اندیشمندان شیعی، عقل را در شناخت برخی احکام و معارف "معیار"، و در شناخت پاره‌ای از حقایق "مصباح و چراغ" و در برخی موارد هم "مفتاح و کلید" نامیده‌اند. آدمی جهت شناخت صحیح خود، دیگران و هر آنچه در زندگی و پیرامون خویش می‌بیند به سه قوه‌ی تعقل، تفکر و حس (تجربه-علم) و نیز نقل معتبر (وحی)، و تجربیات باطنی و شهودی (قلب)، نیازمند است.

در رابطه با تعریف و انواع "عقل"<sup>۲</sup>، حکیمان و فلاسفه آن را به دو قسم نظری و عملی تقسیم کرده‌اند؛ عقل نظری آن است که احکام درست، صحیح و کلی را درک می‌کند، نظیر شر بودن دروغ، تهمت، ظلم و...، و خیر بودن مهربانی، صداقت، عدالت و...، و عقل عملی، آن است که مبدأ و عامل محرک انسان به رفتارهای درست و اخلاق نیک است. عقل عملی کارش عزم و اراده است، نیت است، اخلاص است و مانند آن...، و آن عقل نظری که باید ادراک صحیح داشته باشد، نتیجه‌ی خوب بگیرد، کار او جزم و قطع و یقین است. آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید: «"عقل عملی"، همه‌ی تصمیم‌گیری‌های گرایشی انسان را بر عهده داشته و کارهایی نظیر عزم، اراده، محبت، اخلاق، نیت و... را مدیریت می‌کند. اگر این مدیر به درستی تربیت شود، در برابر فتوای عقل نظری خضوع می‌کند؛ یعنی برای انجام هر کار، از عقل نظری فتوا می‌گیرد؛ ولی اگر این مدیر به درستی تربیت نشود، خودسری کرده، از مرکز فرهنگی خود که عقل نظری و دانش است، استفتاء نمی‌کند و به

<sup>۱</sup>. تجربه آنچه را که آزمود، تنها همان را ثابت می‌کند، شما وقتی که وارد مجلسی شدید که مثلاً هزار نفر آنجا نشسته‌اند، یا وارد یک باغی شدید که هزار درخت دارد، شما هزار تا گزاره دارید، می‌گویید: آن انسان است، آن انسان است، آن انسان است و...، هزار تا قضیه و گزاره دارید! این هزار گزاره را وقتی تحلیل می‌کنید می‌بینید هزار و یک معنا گیرتان می‌آید هزار موضوع و یک عدد محمول، این هزار و یک مطلب، هزارتایش موضوعات هستند و آن یکی محمول است، جای موضوعات که معلوم است کجاست، درختان در باغ و افراد در مجلس‌اند، اما جای آن یک محمول کجا است؟! جهت اطلاع بیشتر ر.ک؛ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۵، ص ۵۵ درس پنجم: کلی و جزئی.

<sup>۲</sup>. در تعریف لغوی عقل گفته‌اند: عقل از ماده عقل و به معنای مهار و افسار است. "عقل" زانوبند شتر است، شتر سرکش را عرب عقل می‌کرد یعنی زانوه‌ای او را می‌بست که سرکشی نکند، عقل هم چون وهم و خیال را در بخش اندیشه (عقل نظری)، و شهوت و غضب را در بخش عمل (عقل عملی) مهار و مدیریت می‌کند، بدان "عقل" گفته‌اند.

عکس، از زیرمجموعه خود که شهوت و غضب است، نظر می‌خواهد و بر اساس میل آنها عمل می‌کند»<sup>۱</sup>.

عقل و فطرت، مانند مخزنی است که بسیاری از حقایق و واقعیت‌ها در آن وجود دارد، لذا پیامبران هر آنچه که می‌گویند، مطابق عقل است. در اصول فقه، اصطلاح و قاعده‌ای است که می‌گوید: "هر چیزی را که عقل حکم می‌کند، شرع هم به آن حکم می‌کند"<sup>۲</sup>. عکس آن هم صحیح است؛ یعنی هر چه را شرع حکم می‌کند، عقل هم حکم می‌کند. لذا عقل، یکی از مبانی استنباط احکام شرع است.

بوعلی‌سینا در کتاب "عیون‌الحکمه" می‌گوید: «نفس ناطقه دو قوه دارد، یکی از آن دو که "عقل عملی" نام دارد، زمینه‌ی عمل را فراهم می‌کند؛ این قوه به بدن مرتبط است و بوسیله آن، میان آنچه سزاوار عمل کردن است و آنچه سزاوار نیست، و میان خوب و بد در جزئیات، تمیز داده می‌شود. قوه‌ی دوم که "عقل نظری" نامیده می‌شود، نفس را مهیای (رأی) و نظر می‌کند. این قوه به درک معقولات و کلیات<sup>۳</sup> نایل می‌گردد».

### تفاوت فکر و عقل

اهل منطق و فلسفه معتقداند؛ "تفکر" به جهت حل مجهول، شامل سه مرحله است: مرحله اول؛ اندیشه در مقدمات و معلومات مرتبط با موضوع، مرحله دوم؛ اندیشه در میان آن معلومات، و مرحله سوم؛ حرکت از آن معلومات به سوی نتیجه، و مجموعه‌ی این فعالیت‌ها، "اندیشه یا تفکر" نام دارد.

این نکته نیز قابل توجه است؛ تعبیراتی که در قرآن در زمینه‌ی تفکر آمده؛ شامل؛ "شعور" و ادراکات ساده‌ی حسی، "فکر" که ناظر بر تجزیه و تحلیل و کشف مسائل است، "فقه" که درک عمیق‌تری از مسائل آشکار است و همچنین "ذکر" که حفاظت از دانسته‌ها و یادآوری آنها است و "تُهی" یعنی درک عمیق‌تری از حقایق و "بصیرت" که از آن نیز فراتر است و بینش و معرفت باطنی و عمیق می‌باشد. آدمی بر خویشتن خویش بصیرت دارد و این بصیرت که همان اندیشه و چشم و گوش باطنی است، مهمترین سرمایه‌ی وجودی انسان است.<sup>۴</sup>

عمل اندیشیدن که به وسیله‌ی "دستگاه مغز" صورت می‌گیرد و به میزان هوش و اطلاعات ذخیره در حافظه وابسته است، گاهی نامش "فکر و تفکر" است و گاهی "عقل و تعقل"، و این‌دو در بسیاری موارد با یکدیگر تفاوت دارند. عقل بنا بر آنچه از متون دینی استفاده می‌شود یکی از منابع راهنما و هدایتگر بشر است، همیشه مثبت است و هیچگاه پلید و زشت نیست. به همین خاطر از آن به رسول

۱. مرکز خبر حوزه، تاریخ انتشار: ۱۲ تیر ۱۳۹۲.

۲. کما حکم به العقل حکم به الشرع و کما حکم به الشرع حکم به العقل.

۳. ر.ک؛ ابن سینا، عیون‌الحمه، انتشارات دارالقلم؛ ج ۱، ص ۴۲.

۴. (بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) (قیامت (۷۵): ۱۴)، «بلکه انسان به نفس خود، بصیرت دارد». (... هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ) (انعام (۶): ۵۰)، «بگو: آیا نابینا و بصیر یکسان است؟! آیا تفکر نمی‌کنید؟!». به گفته راغب‌اصفهانی، بصیرت که از ماده‌ی "بصر" گرفته شده، در قرآن به معنای چشم؛ (... وَإِذْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّجْمَ... وَتَرَىٰ فِيهَا عِزْلًا رَّاغِبًا) (احزاب (۳۳): ۱۰) «وآنگاه که چشمها خیره شد»، و عملکرد چشم؛ (... فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (ق (۵۰): ۲۲) «وما پرده از جلوی چشمانت برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است»، و قوه‌ی ادراک و علم؛ (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ... (انعام (۶): ۱۰۳)، «چشم‌ها او را درک نمی‌کنند»، و ادراکات باطنی و قلبی؛ (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ... (يوسف (۱۲): ۱۰۸) «بگو این است راه من، که با بصیرت کامل به سوی خدا دعوت می‌کنیم»، آمده است. در لسان‌العرب نیز آمده که «بصیرت» به معنای اعتقاد قلبی است و بعضی آن را به معنای ذکاوت و هوش نیز تفسیر کرده‌اند. (ابن منظور، محمد بن مکرم، "لسان‌العرب"، ناشر: دارالفکر، بیروت، بی تا، جلد: ۴، صفحه: ۶۵).



باطنی تعبیر شده و به قول مرحوم علامه جعفری؛ «عقل یک نیرو و یا یک فعالیت روانی است که در راه وصول به هدف‌های منطقی در زندگی ایده‌آل مادی و معنوی از آن بهره‌بردار می‌گردد». و بفرموده علی(ع): «عقل هدایت می‌کند و نجات می‌بخشد». همچنین امام صادق علیه السلام در پاسخ کسی که از ایشان معنای عقل را پرسید؛ فرمودند: «عقل چیزی است که به وسیله آن خدا پرستیده شود و بهشت به دست آید».<sup>۱</sup>

جهد کن تا پیر عقل و دین شوی  
تا چو عقل کل، تو باطن بین شوی

از عدم چون عقل زیبا رو گشاد  
خلعتش داد و هزارش نام داد<sup>۲</sup>

بنابراین عقل، گوهر وجودی و پیش‌نیاز شخصیت متعالی هر انسان است و تمام فضایل اعتقادی، نظری، گفتاری و رفتاری را می‌توان به کمک آن کسب نمود. در حالی که تفکرات لزوماً این‌گونه نیستند. تفکر زمانی که درست، مثبت و ارزشمند است، همان "تعقل" است و گاهی که بی ارزش و حتی ضد ارزش و پلید است و انسان را در مسیر زشتکاری راهنمایی می‌کند نامش "فکر پلید" است. خداوند درباره چنین متفکرانی به پیامبر(ص) فرمود: ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ \* فَقُنِيَ كَيْفَ قَدَّرَ \* ثُمَّ قُنِيَ كَيْفَ قَدَّرَ إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ﴾، «او اهل فکر بود و اهل برنامه بود، مرگ بر او! چه فکر باطلی کرد! و دوباره فرمود: مرگ بر چنین متفکر!».

از آنجا که عمل اندیشیدن، هیچگاه در خلأ اتفاق نمی‌افتد بلکه در درون انسان صورت می‌گیرد و آمی در آن لحظه، هیچگاه از یک سلسله تمایلات نظیر؛ هوای نفس، خشم و شهوت، یا دیگر تمایلات مثبت انسانی نظیر؛ عاطفه، عشق، ایمان، کمال دوستی، عدالتخواهی و دیگر تمایلات تهی نیست، این تمایلات قطعاً بر روی اندیشه‌ی او اثر منفی یا مثبت می‌گذارند و در واقع سمت و سوی تفکرات او را رگم می‌زنند.

هر انسانی یک‌دسته تمایلات ارزشمند انسانی دارد که از آنها به تمایلات و گرایش‌های فطری تعبیر می‌کنند و همچنین یک‌دسته تمایلات دیگر غریزی نظیر؛ خور و خواب و خشم و شهوت و... دارد که مشترک میان انسان و حیوان است. حال، مهم این است که کدامیک از این دسته تمایلات توأمان با اندیشیدن، در وی غلبه و جریان دارد؟ شکی نیست که این تمایلات غالب، اندیشه را با خود همسو نموده و آن را به سمتی که خاطرخواه آن است هدایت می‌کند. مثلاً انسانی که می‌خواهد در مورد کسی که به او ستم کرده بیاندهد و تصمیم‌گیری نماید، زمانی که تمایل غالب وجودی او کمال‌خواهی و عواطف انسانی باشد، به عفو و گذشت فکر می‌کند و چنانچه خشم و غضب باشد، جز انتقام، به چیز دیگری نمی‌اندیشد. به همین خاطر در اغلب موارد به راحتی می‌توانیم تصمیمات کسانی را که تمایلات غالب وجودشان را می‌دانیم، حدس بزنیم.

قرآن نیز در این زمینه می‌فرماید: کسی که قیامت را تکذیب می‌کرد بدان سبب بود که می‌خواست مسیر پیش رویش را برای فسق و فجور هموار سازد؛ این تمایل موجب گردید که حتی برای تکذیب قیامت دلیل بیاورد؛ و متأسفانه در اثر تسویل<sup>۳</sup> نفس؛ یا شیطان و یا هر دو، گاهی اوقات گرفتار جهل

۱. الکافی: ۱۱ / ۱، حدیث ۳.  
۲. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم  
۳. تسویل به معنای صورتگری، خیال‌پردازی است.

مرکب<sup>۱</sup> شده و خودش هم آن را باور می‌کند. نظیر شیطان که پس از نافرمانی خداوند و سقوط از آن جایگاه، نه تنها خطای خود را انکار می‌نمود و نمی‌توانست آن را فهم کند، بلکه برای نافرمانی‌اش دلیل‌آوری هم می‌کرد. او خداوند را عامل تباهی خود دانست و به دلیل صفت ناپسند تکبر و نخوتی که داشت نمی‌توانست حقایق را ادراک کند به همین جهت به خدا گفت: خدایا تو مرا فریب دادی و به همین سبب، برای انتقام و تلافی، سراغ بندگانم خواهم رفت.<sup>۲</sup>

اندیشه هرگاه که می‌خواهد سنجشی، قضاوتی، یا تصمیمی داشته باشد و حق و باطلی را از یکدیگر تمیز دهد، باید فضای درونی آدمی خالی از هر جریان مزاحم باشد زیرا کمترین هوای مخالف هم در سنجیدن‌ها و تصمیم‌گیری‌ها اثر خواهد گذاشت.<sup>۳</sup> بسیاری از رذایل اخلاقی مانع تشخیص حقایق و عمل به آن‌ها می‌شوند. چه بسیارند کسانی که در زندگی غلطکاری‌های بسیاری را مرتکب می‌شوند و برای کار غلط خود دلیل می‌آورند.

نفس و شیطان که کارشان فریفته ساختن انسان و آرایشگری زشتی‌ها است،(با استفاده از وهم و خیال در عقل نظری و نیز شهوت و غضب در عقل عملی)، چنان ماهرانه، تصویرسازی و صورتگری و دلیل‌آوری می‌کنند که بیچاره خود انسان هم فریفته آن شده و آن را باور می‌کند. بنابراین عقل که یکی از موهبت‌های الهی است، کارش درست اندیشیدن و صحیح فهمیدن و کار دیگرش درست عمل کردن است.

قابل تعلیم و فهمست این خرد  
لیک صاحب وحی تعلیمش دهد  
جمله جرفتها یقین از وحی بود  
اول او، لیک عقل آن را فزود<sup>۴</sup>

ریشه‌ی شهوات و دیگر امیال حیوانی، وهم و خیال و یا جهل و غضب و حرص و... است و این‌ها همه، "من" حیوانی هر کسی را تشکیل می‌دهند و تمایلات فطری هم "من" الهی او را رخم می‌زنند. بنابراین تمام رذیلت‌ها و مشکلات انسان در همان من حیوانی یا انانیت او ریشه دارد که در متون دینی از آن به "نفس‌اماره" تعبیر آمده است. همچنین منشأ تمام فضایل و کمالات بشر نیز ریشه در من الهی او دارد که از آن نیز به "نفس‌مطمئه" یاد شده است؛ خوشا کسانی که آن "خود" را مهار زده و این "خود" را رشد داده‌اند!

فقیر و خسته به درگاهت آدم رحمی  
که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز  
میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست  
تو "خود" حجاب خودی حافظ از میان برخیز

عقل و عاقل نیز هیچگاه با تمایلات حیوانی افراطی سنخیت نداشته است. در این خصوص علی(ع) می‌فرماید: «آفت عقل، هوای نفس است. هر که عقلش کامل شود، شهوت‌ها را سبک می‌شمارد.

۱. جهل مرکب جهلی است که مرکب از دو جهل باشد یعنی؛ ۱. نداند ۲. نداند که نداند؛ آن‌کس که نداند و نداند که نداند / در جهل مرکب ابدالهر بماند.  
۲. (قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) (اعراف(۷):۱۶) گفت: پس به سبب آنکه مرا فریب دادی، من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست.  
۳. یکی از اساتید ما می‌گفت: طلا فروش‌ها هر وقت می‌خواستند طلا وزن کنند، به شاگرد خود می‌گفتند: درب مغازه را ببند، پنکه را هم خاموش کن! می‌خواهم طلا وزن کنم!  
۴. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم

همنشین شهوت، روحش بیمار و عقلش معیوب است. عقل و شهوت ضد یکدیگرند. اطاعت از هوای نفس، عقل را فاسد می‌کند. عقل صاحب و فرمانده لشکر رحمان است و هوای نفس فرمانده لشکر شیطان و هر يك از این دو می‌خواهند نفس را به سوی خود کشانند پس هر يك پیروز گردد، نفس در اختیار او خواهد بود. قلوب را خیالاتی زشت است که عقل‌ها از آنها باز می‌دارند. نفوس رهايند؛ اما دست‌های عقول، نفوس را از پلیدی‌ها باز می‌دارند». البته عقل هم مانند دیگر قوای و استعدادهای انسان دارای شدت و ضعف و همچنین قابل پرورش و رشد است.

عقل ضد شهوت است ای پهلوان      آن که شهوت می‌تند، عقلش مخوان<sup>۲</sup>

### نگرش به معاد

شناخت و آگاهی صحیح از "خود" و شناخت "موقعیت، جایگاه و نقش خود" و در نهایت "غایت و هدف و منتهای خود" از جمله مهمترین موضوعات و ارکان خودآگاهی است و نقش موثری در "هویت" انسان دارد. "من" ترکیبی هستم از جسم و روح. روح من از جنس خداست؛ اصیل و ماندگار است و هویت اصلی من است. بر خلاف جسم، روح را خودم شکل داده و صورت‌گیری‌اش با من است. و در آخرت با همان شکلی که ساختم محشور می‌شوم و این صورت را تا ابد با خود دارم. اعمال، نیات و انگیزه‌های من، علاوه بر شکل‌دهی روح، صورت بهشت و جهنم را هم می‌سازند.

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال‌انگیز      نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد<sup>۳</sup>

### تجسم اعمال

تا پیش از شیخ‌بهایبی و شاگردش صدرالمتألهین، عموم فلاسفه، متکلمین و مفسرین بر این نظر اتفاق داشتند که نوع پاداش و یا کیفر انسان در آخرت بر اساس قرار و مداری بوده که خداوند با بندگانش گذاشته و عواملی خارج از خود انسان موجب جزای وی می‌گردند. پس از آن، برخی از فلاسفه بر اساس مطابقت عوالم هستی با یکدیگر و اثبات حرکت در جوهر پدیده‌ها و اصولی دیگر، بقا و

۱. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، احادیث، ۳۹۲۵، ۸۲۲۶، ۶۷۹۰، ۲۱۰۰، ۵۹۵۸، ۷۳۴۰ و ۲۰۴۸.  
 ۲. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم. اهل عرفان همچنین عقل را به جزئی و کلی و متعارف و قدسی نیز تقسیم کرده اند؛ عقل جزئی یا سود و زیان مادی و عالم طبیعت سر و کار دارد و مشوب به وهم، شک و خیال و شهوت و غضب است. این عقل را "عقل حسابگر" نیز نامیده‌اند. در حالی که عقل کلی، از شک و وهم و شهوت و... در امان است و به دنبال آخرت و درک عالم غیب است. و نیز عقل متعارف؛ آن است که همگان از آن بهره دارند. اما عقل قدسی، آن منبع معرفتی شهودی است که مخصوص اهل معرفت است و وسیله‌ی ادراک بسیاری از معارف حقه می‌شود. (ربک؛ مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۷، ص ۹۴، درس های "اشارات" "نجات" و جواد آملی، عبدالله، رحیق مختوم، ج ۱ بخش اول ص ۱۵۳ و فولادی، محمد و یوسفی محمد رضا، مجله پژوهش های فلسفی- کلامی، سال ۱۳۸۳، شماره ۲۲، "جایگاه عقل و مراتب آن در مثنوی معنوی مولوی.)  
 ۳. حافظ، غزلیات

ماندگاری باطن اعمال را در نفس و روح انسان، اثبات کرده و آن اثر را قابل انتقال به عالم آخرت و در زمان مناسب، تجسم یافته و مشهود دانستند.

عارفان نیز با تکیه بر مباحث اصالت نیت در عمل، بواطن اعمال، چشم و صور برزخی، و... معتقدند که از طریق مجاهده نفس و مکاشفه‌های رحمانی، حتی در همین دنیا نیز می‌توان باطن اعمال را مشاهده نمود. قرآن خود در این خصوص می‌فرماید: (... لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)<sup>۱</sup> «... امروز عذر نیاورید، در واقع به آنچه عمل می‌کردید کیفر می‌یابید». بنابر این نظر؛ اعمال انسان زنده‌اند، نوعی ادراک دارند و شهادت می‌دهند و فنا نمی‌پذیرند، ظهور و حضور دارند، با عامل خود اتحاد دارند و گردنگیر اویند.<sup>۲</sup>

به نظر آیت‌الله جوادی آملی؛ از آنجا که بین اعمال و نفس آدمی اتحاد است، ما خودمان، آن اعمال را در آخرت احضار می‌کنیم؛<sup>۳</sup> عمل را نظیر نوشته‌های دنیا نمی‌نویسند،<sup>۴</sup> بلکه خود بطن عمل را در متن جان انسان تثبیت می‌کنند<sup>۵</sup> و او هر چه را که انجام داده، در این کتاب می‌بیند. این اعمال را چه خود انسان بر لوح نفس خویش بنویسد یا فرشتگان (کراما کاتبین) در لوح محفوظ بنگارند، در دنیا از منظر عامل آن، غایب است و او قادر به مشاهده آن‌ها نیست، اما در قیامت توسط صاحب عمل، ظاهر و حاضر می‌گردد،<sup>۶</sup> بنابراین خودش آن را احضار می‌سازد، خودش می‌خواند و نیز توسط خود او محاسبه و علیه خویش محاکمه می‌شود؛ خودت ساختی! خودت حاضر کن! خودت بخوان! خودت حساب کن! و خودت، بر علیه خودت (علیک)، حکم کن!<sup>۷</sup>

شیخ‌بهای در تبیین عقلی این مسئله می‌نویسد؛ «آنچه در قیامت در ترازوی سنجش قرار می‌گیرد خود اعمال آدمی است نه صحیفه‌هایی که رویش نوشته باشند، و آنچه که گفته می‌شود تجسم عرض بدون جوهر، خلاف حکم عقل است، سخنی عامیانه است. نظر اهل تحقیق بر آن است که جوهر و باطن هر عمل مغایر با آن صورت و ظهوری است که با حواس ظاهر مشاهده می‌گردد، حقیقت و جوهر هر عمل در هر ظرف و جای‌گاهی که قرار گیرد، ملبس به لباسی مناسب آن می‌شود، چنانچه رنگ آب، همواره به رنگ ظرف آن می‌گردد. بنابراین استبعادی ندارد که شیء واحدی در نشئه‌ی دنیا به

۱. (تحریم: ۶۶/۷). همچنین آیات: (جاثیه: ۱۴ و ۲۲ و ۲۸)، (النجم: ۳۱)، (غافر: ۱۷)، (یونس: ۵۲)، (النمل: ۹۰)، (یس: ۵۴)، (الصافات: ۳۹)، (الطور: ۱۶)، (القصص: ۸۴)، (الاعراف: ۱۴۷)، (سبا: ۳۳)، ناظر به همین مضمون است.

۲. نظیر: (يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ. فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.) (زلزال: ۸-۶) «آن روز، مردم پراکنده برآیند تا کارهایشان به آنان نشان داده شود. پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند آن را خواهد دید». و نیز: (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ.) (آل عمران: ۳۰). «روزی که هر کس آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد؛ و آرزو می‌کند کاش میان او و آن کارهای بد او فاصله‌ای دور بود! و خداوند، شما را از کیفر خود می‌ترساند و در عین حال خدا به بندگان خود مهربان است».

۳. (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ) (تکویر: ۱۴) «هر نفس بداند چه فراهم ساخته» همچنین: (كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْهُورًا.) (اسراء: ۱۳) «و طائر (کارنامه) هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم، و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند بیرون می‌آوریم.» قرآن می‌گوید: طائر، یا طالع سعد و نحس، چیزی جز اعمالی نیست که به گردنتان آویخته است! (۷) تشبیه به طائر و تعبیر "الزمانه" و "فی عنقه" حکایت از جدایی ناپذیری و حیات اعمال انسان دارد. (مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۴۹).

۴. (...إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.) (جاثیه: ۲۹) «ما از آنچه می‌کردید، نسخه برمی‌داشتیم».

۵. (...إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...) (کهف: ۴۹) «همه را به حساب آورده و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند».

۶. (...مُحْضَرًا...) (آل عمران: ۳) (۳۰).

۷. (أَفَرَأَى كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) (اسراء: ۱۴) «نامه‌ات را بخوان! کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی».

صورت عرض باشد و در نشئه‌ی آخرت به صورت جوهر، نظیر نور خورشید که در ظرف خارج از ذهن به صورتی است و در ظرف ذهن به صورتی دیگر<sup>۱</sup>.

چون سجودی یا رکوعی مرد کشت شد در آن عالم سجود او بهشت

چون ز دستت زخم بر مظلوم رست آن درختی گشت از او زقوم رست<sup>۲</sup>

آدمی به هنگام مرگ تنها نیست و همراه او انبوهی از اعمال و عقایدی که در صحیفه‌های (اعمال‌نامه-هایی) مکتوم و مضبوطاند، وارد محیط آخرت می‌شوند؛<sup>۳</sup> اعمال خویش را در برابر خود گشوده می‌بینند؛<sup>۴</sup> تا خود بخواند و خود به حساب خویش رسد.<sup>۵</sup> امام سجاد(ع) در صحیفه‌ی سجادیه از روزی که صحیفه‌ی اعمال گشوده می‌گردد؛ و اعمال همچون طوقی بر گردن حلقه زند، شکوه می‌نماید.<sup>۶</sup> شهید-مطهری در این زمینه می‌گوید: «آن کتاب، بیرون از وجود خود انسان نیست و نوشتن اعمال انسان در کتاب، جز این نیست که صورت هر عمل به نحوی در وجود خود انسان باقی می‌ماند و وقتی وجود انسان از این حالت اجمال و بساطت خارج و گویی باز می‌شود، تمام اعمال خودش را از اول تا آخر عمر در مقابل خودش و با خودش و توأم با خودش مجسم می‌بیند».<sup>۷</sup>

بنابر آنچه از روایات به دست می‌آید، خُلق و خوی آدمی نیز در آخرت به صورت‌هایی که مناسب صفات درون وی است تمثیل می‌یابد. به فرموده پیامبر(ص)، برخی به چهره‌ای محشور می‌شوند که صورت بوزینه‌گان و خوکان از آنان زیباتر است.<sup>۸</sup> در بسیاری از روایات نیز چنین آمده که ارواح بسیاری از اهل محشر به صورت‌هایی شبیه حیوانات محشور می‌شوند و در تفسیر آیه‌ی ۱۸ سوره نبا نیز برخی از مفسرین شیعی و سنی به این موضوع اشاره کرده‌اند.<sup>۹</sup>

ارتباط قوی و لاینفک نفس با بدن باعث می‌گردد که حالات و صفات و تحولات روحی انسان در بدن نیز تأثیر نموده و آن را نیز به شکل نفس درآورد، نظیر یهودانی که در همین دنیا به امر خداوند بوزینه گردیدند و یا دیگرانی که شکل بوزینگی نفس خویش را در آخرت مشاهده می‌کنند.<sup>۱۰</sup>

افلاطون قوه شهوات را با خوکان، غضب را با سگان و عقل را با فرشتگان قیاس نموده و گفته: کسی که اهتمامش تنها شهوات است مانند خوکان و کسی که غضب بر او چیره گردیده مانند سگان و

۱. بهایی، الاربعون حدیثاً، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲. مولوی، مثنوی معنوی

۳. (وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ. وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَنْطَرٌ) (فجر/۵۳-۵۲) «و هر چه کرده‌اند در کتاب‌ها [اعمالشان درج] است. و هر خرد و بزرگی [در آن] نوشته شده است».

۴. (إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ) (تکویر/۱۰) «آنگاه که نامه‌ها زهم بگشایند». "صحف" جمع صحیفه و به معنی چیز گسترده و گشوده است، و در آیه، منظور، گشوده شدن نامه‌های اعمال در برابر چشم صاحبان آنها است. (عَلِمْتُ نَفْسَ مَا أَحْضَرْتُ) (تکویر/۱۴) «هر نفس بداند چه فراهم ساخته».

۵. (أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا.) (اسراء/۱۴) «نامه‌ات را بخوان؛ کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی».

۶. "وَ صَارَتِ الْأَعْمَالُ فَلَائِدًا فِي الْأَعْنَاقِ": (صحیفه سجادیه/دعای ۴۲).

۷. (مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۱، ص ۴۲۵؛ با کمی تغییر در عبارات).

۸. (خوبی، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۳۰۳)

۹. (يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَيَأْتُونَ أَفْوَاجًا) (نبا/۱۸) «روزی که در "صور" دمیده شود، و گروه گروه بیایند». ر. ک. فیض‌کاشانی، التفسیرالصافی، ج ۷ ص ۳۸۱ و ملاصدرا، تفسیرالقرآن‌الکریم، ج ۷ ص ۴۳۳ و شیخ طوسی، تفسیرالتبیان، ج ۱۰ ص ۲۴۳ و فخررازی، تفسیرالرازی، ج ۳۱ ص ۱۰ و طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱۰ ص ۲۴۲.

۱۰. (طبرسی، ۱۱۰۳ ق، ج ۱۰ ص ۱۲۱ و همو، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۰ ص ۴۲۴).

کسی که قوای نفسانی و عقلانی‌اش غالب بوده و دائماً در تفکر و تمیز حق و باطل و شناخت حقایق پدیده‌های عالم است و در نهفته‌های دانش جستجو می‌کند، انسان با فضیلتی است که نفس خویش را شبیه پروردگار ساخته است، زیرا آنچه در پروردگار است؛ حکمت، قدرت، عدل، خیر و زیبایی و حقایق هستی است...<sup>۱</sup>

چون ز خشم آتش تو در دل‌ها زدی      مایه نار جهنم آمدی  
آن سخن‌های چو مار و کژدمت      مار و کژدم گشت و می‌گیرد دمت<sup>۲</sup>

دنیا دوام و بقایی ندارد و موجودات عالم و از جمله انسان در دنیا همیشگی، جاوید و ابدی نیستند؛ حتی عزیزترین موجود این عالم را خداوند متعال با آن همه احترام، مقام، عظمت و کرامت، در دنیا جاودانه قرار نداد.<sup>۳</sup> اما نعمت‌های آخرت، علیرغم آنکه در بعضی موضوعات، اموری شبیه نعمات دنیا است اما هم باقی است و هم زیبایی و لذتش حقیقی و مافوق است و هم بطلان در آن راه ندارد.<sup>۴</sup> هر چند رضوان الهی از آن نیز برتر است؛<sup>۵</sup>

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی      شرح جمال حور ز رویت روایتی  
هر پاره از دل من و از غصه قصه‌ای      هر سطری از خصال تو و از رحمت آیتی<sup>۶</sup>

"بهشت" آن جایگاه والای جاودانی، کمال مطلوب همه خداجویان و تجسم بیرونی اعمال صالحه‌ی بندگان است.<sup>۷</sup> در بهشت متقین، خود، روح و ریحان و جنت نعیم‌اند.<sup>۸</sup>

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم      خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم  
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است      روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم<sup>۹</sup>

شیخ‌بهای می‌نویسد: «برخی گفته‌اند: مارها و عقرب‌ها و حتی آتشی که در قیامت است، عین همان اعمال قبیحه و اخلاق ذمیمه و عقاید باطلی است که بدین صورت و با این پوشش ظهور پیدا می‌کند.

۱. (مصطفوی، ۱۳۲۰، ص ۱۲۱).

۲. مثنوی معنوی

۳. (إِنَّكَ مَيِّتٌ) (زمر/۳۰)؛ «بی‌تردید تو می‌میری». و این در حالی است که برخی از حقایق و موجودات عالم باقی‌اند؛ (... وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) (طه/۷۳) «و خدا بهتر و پایدارتر است» و (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) (الرحمن/۲۷-۲۶) «هر چه بر [زمین] است فانی شونده است. و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.»، (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...) (نحل/۹۶) «آنچه پیش شماست تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار است»، (... وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى) (طه/۱۳۱) «... و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است».

۴. (قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (مانده/۱۱۹) «خدا فرمود: این، روزی است که راستگویان را راستی‌شان سود بخشد، برای آنان باغ‌هایی است که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانند. خدا از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند. این است رستگاری بزرگ».

۵. (... وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عِدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). (توبه/۷۲) «و سرراهی پاکیزه در بهشت-های جاودان و بهشت خدا بزرگتر است؛ این است همان کامیابی بزرگ».

۶. حافظ، غزلیات

۷. (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ) (قمر/۵۴-۵۵)، «متقین در بهشت‌ها و نهرها و در جای‌گاه صدق، نزد سلطانی مقتدر هستند».

۸. (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٍ). (واقع/۸۹-۸۸) «و اما اگر از مقربان باشد، {خود} آسایش و راحت و بهشت پر نعمت است».

۹. حافظ، غزلیات

کما اینکه روح و ریحان و حور و میوه‌های بهشتی نیز همان اخلاق پاک و اعمال صالحه و اعتقادات حقی است که در آن عالم اینگونه آشکار می‌گردد و بدین اسامی نامیده می‌شود. زیرا حقیقت واحده می‌تواند در هر موطنی به گونه‌ای متفاوت ظهور یابد و حیاتی مناسب آن داشته باشد»<sup>۱</sup>.

همچنین به نقل از ابوعلی طبرسی در تفسیر آیهی (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ\* فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ)، چنین نقل می‌کند که منظور از ریحان در آیه، نسیمی است که از بهشت به مشام مقربین می‌رسد و می‌گوید: من همان عمل صالح توام. آنگاه به نقل از کافی، روایتی از امام صادق(ع) نقل نموده که حضرت می‌فرماید: من همان عقیده نیکوی تو و عمل صالحی‌ام که بدان عمل می‌نمودی و سپس می‌گوید: این روایت، براینکه اعتقادات آدمی در این دنیا نیز تجسم می‌یابد تصریح دارد.<sup>۲</sup>

بهشتیان از آن جهت که روح ایشان متصل به روح الهی است<sup>۳</sup> اصلاً خود، سازندهی بهشت‌اند. آنان، پایان صیوررتشان بهشت است نه پایان مسیرشان!<sup>۴</sup> زیرا مصیر در آیه به معنای راه نیست بلکه به معنای صیوررت(شدن) است. اینها خود، بهشت می‌شوند. انسان در دنیا در حال شدن و صیوررت است و هر چه کامل‌تر می‌گردد، تقرب بیشتری پیدا می‌کند و در عوالم برتری مقام می‌گیرد و این مقامات است که به صورت بهشت و نعمت‌های آن تمثل و تجسم می‌یابد. این عوالم همان بهشت‌هایی است که رضوان الهی، برترین آنهاست. در بهشتی که جز طهارت و عقل و عدل و احسان و مهر و صفا چیزی نیست اینها خود تجسم این صفات‌اند؛ خود روح و ریحان و جنت نعیم‌اند. اینک هر چه بخواهند و مایل شوند خود فراهم سازند و تحقق می‌بخشند؛ چشمه‌های چهارگانه بهشتی را نیز خود، جاری می‌سازند.<sup>۵</sup>

آب صبرت جوی آب خلد شد      جوی شیر خلد مهر توست و ود  
 ذوق طاعت گشت جوی انگبین      مستی و شوق تو جوی خمر بین  
 آن سبب‌ها چون به فرمان تو بود      چارچو هم مر تو را فرمان نمود<sup>۶</sup>

برخی گفته‌اند که مراد از نهرهای شیر، معارف حقهی الهی است و مراد از نهرهای خمر، جذبات الهیهی است که در اثر تجلیات صفات و اسماء در قلب پیدا می‌شود و موجب لذت و بهجت و سرور خواهد بود. حلاوت‌های عالم قدس نیز در آنجا به صورت نهرهایی از عسل مصفی که خالی از شوائب است ظهور پیدا می‌کند.<sup>۷</sup>

۱. بهایی، الاربعون حدیثاً، ج ۱، ص ۴۹۶.

۲. همان، ص ۴۸۲.

۳. کلینی، ۱۳۶۵، ص ۳۳ ج ۲.

۴. (قُلْ أَذَلِكُمْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا) (فرقان/۱۵)، «آیا این [عقوبت] بهتر است یا بهشت جاویدان که به پرهیزگاران وعده داده شده است که پاداش و ساخته شده آنان است؟».

۵. (عَبَابًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا) (انسان/۶) «چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و [خود] جاریش می‌کنند». (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ...) (محمد/ص) (۱۵) «مثل و صفت آن بهشتی که به مردم با تقوی وعده داده شده این است، که در آن نهرهایی از آب تازه و نهرهایی از شیر هست که طعمش تغییر نمی‌کند و نهرهایی از شراب در آن است که برای نوشندگان لذت بخش است و نیز نهرهایی از عسل خالص در آنجاست و آنها در بهشت از هر گونه ثمره و میوه‌ای برخوردارند و مغفرتی از پروردگارشان دارند».

۶. مثنوی معنوی

۷. فصلنامه مشکوة، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، شماره ۵۰، احمدی بیرجندی، احمد.

پیامبر(ص) به یکی از صحابه فرمود: «ای قیس! با هر عزت، ذلتی و با هر حیات، مرگی و با دنیا، آخرت است. هر چیزی حسابرسی و هر اجلی قضایی دارد، ای قیس! تو ناگزیر همنشینی داری که همراه تو دفن می‌شود در حالی که زنده است، و تو مرده‌ای. اگر کریم باشی، تو را اکرام کند و اگر پست باشی، بر تو سلطه می‌جوید. فقط او با تو است و تو نیز تنها با او محشوری و تنها با او سؤال می‌شوی، پس آن را صالح قرار ده، چرا که اگر صالح باشی، موجب آرامش، و اگر فاسد باشی، مایه‌ی وحشت تو است، و او عمل تو است»<sup>۱</sup>.

امام خمینی(ره) در کتاب چهل حدیث می‌نویسد: «عالم جهنم و بهشت گرچه مخلوق هستند، اما تعمیر دار جنت و مواد جهنم، تابع اعمال اهل آن است. و در روایت است که زمین، بهشت ساده است و مواد و تعمیر آن، اعمال بنی‌الانسان است»<sup>۲</sup>. علامه طباطبایی نیز معتقد است؛ نیت و اعمال آدمی در بیرون از وجود وی نیز صورتی متناسب با شاکله روح می‌یابد. تکرر افعال موجب ملکات نفسانی گردیده و هر ملکه‌ای نیز که در نفس غالب گردد در قیامت توسط همان نفس و به همان صورت مناسب خود شکل می‌یابد.

ملاصدرا مثالی را یادآور شده و می‌گوید: ماهیت رطوبت در جسم، صورت خاص خود را دارد و در قوای ادراکی حس و خیال، صورتی دیگر و در ادراک عقلی به صورت دیگری ظاهر می‌گردد. خشم و غضب نیز که مربوط به روح انسان است، هرگاه برافروخته گردد، آثار آن در بدن نمایان می‌گردد، خون به جوش آمده، صورت سرخ می‌شود و حرارت بدن بالا می‌رود، بنابراین جای شگفتی نیست که همین صفت در سرای دیگر به صورت آتش دوزخ تجسم یابد و فرد را بسوزاند.<sup>۳</sup>

بِهشت و دوزخت با تست در پوست	چرا بیرون ز خود میجوی ای دوست
اگر تو خوی خوش داری به هر کار	از آن خویت بهشت آید پدیدار
وگر خوی بدت اندر رباید	از آن جز دوزخت چیزی نیاید <sup>۴</sup>

نکته قابل توجه دیگر آنکه هیچگاه در دنیا مادامی که فرصت اصلاح نفس و انجام اعمال و شکل‌دهی روح وجود دارد نبایستی از گذشته مأیوس گردید؛ زیرا با توجه به قانون "تبدیل" در قرآن،<sup>۵</sup> زشتکاری‌های انسانی که توبه نموده و پشیمان شده، مانند کودی که پای گیاه می‌ریزند، نه تنها روح تجسم یافته‌ی وی را ترمیم و اصلاح می‌کند، بلکه فرصتی و زمینه‌ای برای رشد مضاعف آن به

۱. کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۳۲.

۲. (خمینی، ۱۳۷۲، ص ۳۶۲)، همچنین؛ «در حدیث است که رسول خدا(ص) وقتی به معراج تشریف بردند، در بهشت ملائکه‌ای چند دیدند که گاه اشتغال به بنای ابنیه‌های دارند و گاه از کار باز می‌ایستند. فرمود به جبرئیل: سبب این چیست؟ عرض کرد: مواد این بناها که میکنند اذکار امت است. هر وقت ذکر گویند، موادی برای آنها حاصل شود. بالجمله، صورت بهشت و جهنم جسمانی، همان صور اعمال و افعال حسنه و سینه بنیادم است که در آن عالم به آنها رجوع کنند، چنانچه در آیات شریفه نیز به آن اشاره و تلویح شده، مثل قوله-تعالی: (وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...) (کهف: ۴۹) «آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند» (همان).

۳. ر.ک؛ صدرالمتالهین، ۱۳۴۱ ش، ص ۲۸۲.

۴. ر.ک؛ دهخد، پوریای ولی، ۴۷۹/۱-۴۸۰. این شعر منسوب به پوریای ولی است؛ این پهلوان طبع شعر و ذوق نویسندگی داشت؛ یک مثنوی به نام کنزالحقائق از اوست و در لغت نامه دهخدا رباعیاتی به نام او ثبت شده است.

۵. (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) (فرقان: ۷۰) «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدیهایشان را به نیکی-ها تبدیل می‌کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است».



جهت تجربه‌ی سیاه گناه و چشیدن طعم تلخ آن، و همچنین لذت و حظ بیشتری که از عاقبت پاک‌ی و بخشش و چشیدن رحمت الهی و...، برای انسان فراهم می‌آید. البته این مهم جز به توفیق الهی و مجاهدت بسیار و در موارد خاص، میسر نمی‌گردد. صدرالمتألهین معتقد است: هرگاه صفتی در نفس انسانی غلبه پیدا کرد و راسخ گردید، آثار آن به طور قهری نمودار می‌گردد. چون دنیا دار تحصیل و اکتساب است؛ بنابراین تبدیل ملکات رذیله به ملکات فضیله ممکن است.<sup>۱</sup>

## مسئولیت

مسئولیت رابطه مستقیمی با شناخت انسان از هستی، خود و نقش خود در هستی دارد. اهتمام به مشکلات مردم، مدارای با مردم و بسیاری از مهارت‌های دیگر در گرو معرفت به خود و احترام و علاقه به خود با همه توانمندی‌ها و کاستی‌ها است. همچنین مهارت خودآگاهی شامل آگاهی از تکالیف و حقوق خویش است. در هستی که قدر و اندازه وجود دارد، حدود و قانون به وجود می‌آید. با شناخت اینکه خدایی مهربان و حکمتی و شعوری در عالم وجود داشته باشد؛ مسئولیت و تکلیف مفهوم پیدا می‌کند، هر کس با توجه به توان و استعدادهایی که دارد تکلیف دارد و نیز به اندازه سعی و تلاش خویش در به-کارگیری توانمندی‌هایش بهره می‌برد.

آفریدت ز صنع در تکلیف کرد فضلش ترا به خود تعریف

زین همه خلق و زین همه بنیاد بار تکلیف خویش بر تو نهاد<sup>۲</sup>

در وجود ما نعمت‌ها، سرمایه‌هایی هستند که بایستی بارور شوند و بهره بیاورند. در فاصله تولد و مرگ، ما این سرمایه‌ها را از دست می‌دهیم؛ مگر آن‌که آن‌ها را در جای‌گاه خود مصرف کنیم و به ثبوت برسانیم. این سرمایه‌ها اگر در مسیر خواهش‌ها و هوس‌ها و خشم‌ها و کینه‌ها مصرف شوند، هرگز سودی نمی‌افزایند. باید آن‌ها را در راه حق و در مسیر درست به کار انداخت و گرنه زیانکاری است و این همان درس پر مغز قرآن است که می‌فرماید:

(...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)<sup>۳</sup> «ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم». تمام نیروهایمان برای اوست و داده‌ها و نعمت‌هایش را در راه او مصرف می‌کنیم؛<sup>۴</sup> خداوند، جهت حرکت و هدف نهایی ماست. هر کس دارای هر اندازه نعمت، ثروت، قدرت، فکر و اندیشه است، مسؤول است و از او سؤال خواهند نمود که آنچه داشته کجا خرج کرده و برای چه مصرف کرده و به سوی چه بازگردانیده است؟ برآستی تاکنون به این مسئله اندیشیده‌ام که کجا و برای چه کسانی مصرف می‌شوم؟ آن‌ها پس از مصرف با من چه می‌کنند؟! تاریخ مصرف چقدر است!!

دنیا، بستری برای ساختن سرای آخرت است. کمک‌رسانی به دیگران، مصالحی است که بنای آخرت را آباد می‌سازد و به فرموده حضرت رسول(ص)؛ سیادت و سروری در سایه خدمت به مردم و دلسوزی برای آنان حاصل می‌گردد. و هم ایشان فرمود: دو خصلت است که بالاتر از آن نیست:

۱. (صدرالمتألهین، ۱۳۴۱ ش، ص ۲۸۲)

۲. سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه

۳. (بقره ۲): ۱۵۶.

۴. (...أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...)(بقره ۲): ۱۶۵، «تمام نیروها از آن خداست».

ایمان به خدا و دیگر سود رساندن به بندگان خدا.<sup>۱</sup> خوشا پیشتازانی که در این میدان، گوی خدمت را از رقیبان ربوده و در لوح محفوظ درجات رفیعی برای خود ثبت می‌کنند!

تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن به دمی یا درمی یا قلمی یا قدمی<sup>۲</sup>

نتیجه این فصل:

- ترکیبی هستم از جسم و روح و آمیزه‌ای هستم از تمایلات حیوانی و فطری. (حیوان ناطق)
- بر خلاف جسم، روح، اصیل و ماندگار و هویت اصلی من است. روح من از جنس خداست.
- بر خلاف جسم، روح را خودم شکل می‌دهم. و در آخرت با همان شکلی که ساختم محشور می‌شوم.
- اعمال، نیات و انگیزه‌های من، علاوه بر شکل‌دهی روح، صورت بهشت و جهنم را هم می‌سازند. (تجسم اعمال)
- تمایلات غالب در وجودم، شخصیت من را مشخص می‌سازند.
- تمایلات غریزی را بالفعل و تمایلات فطری را بالقوه دارم.
- تمایلات فطری را چقدر رشد داده‌ام؟ با تمایلات غریزی چه کرده‌ام؟ کدامیک در کشور درون من فرماندهی و امارت دارند؟
- خشم و شهوت دو هیولای درون من‌اند، با آنها چه کرده‌ام؟
- خودشیفتگی و منیت و حرص و طمع و آز و ... دیگر امراض را، چه اندازه مبتلا هستم؟
- عقل می‌گوید: جهان با همه نظم و عظمتش، زیبایی‌ها و رنگ‌ها و نقش‌هایش، علقه‌ها و علاقه‌ها و عاطفه‌ها و لطافت‌هایش، نمی‌تواند تنها محصول ماده‌ای، که خود، فقیر و نیازمند ترکیب است باشد، و نیز نمی‌تواند محصول یک اتفاق بدون شعور باشد.
- دلم نیز می‌گوید: حتماً آب حیاطی وجود دارد چون من تشنه عشق ورزیدن و پرستش هستم پس حتماً معشوق و موجود لایق پرستشی وجود دارد! آری! آفریده عشقم و باید عاشق شوم و برای معشوق جان نثاری کنم!
- من فقط برای این جهان نیستم چون استعدادهای بیشتری دارم.
- سرمایه‌های من و آنچه به من داده‌اند، امانت‌اند و از من پس گرفته می‌شوند.
- مهم نیست چه امکاناتی دارم، مهم آن است؛ با هر چه که دارم چقدر سعی می‌کنم تا خود و دیگران را رشد دهم. (مهم نیست که امکانات مزرعه من چه اندازه است؟ حتی مهم نیست که اندازه خرمن من چقدر باشد؟، مهم آن است که نسبت بین امکانات و محصول چه کسری از سعی و تلاش من بوده است؟!)
- خلیفه خدایم و باید خدایی کنم! و خدایی شدن و خدایی کردن، کاری بس دشوار است! اما مهم نیست چون "من" اراده کرده‌ام!

<sup>۱</sup> میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۷۸.

<sup>۲</sup> منسوب به پوریای ولی.

آنچه نادیدنی است آن بینی	چشم دل باز کن که جان بینی
همه آفاق گلستان بینی	گر به اقلیم عشق روی آری
وانچه خواهد دلت همان بینی	آنچه بینی دلت همان خواهد
سر به ملک جهان گران بینی	بی‌سر و پا گدای آن جا را
آفتابیش در میان بینی	دل هر ذره را که بشکافی
کافر مگر جویی زیان بینی	هرچه داری اگر به عشق دهی
وسعت ملک لامکان بینی	از مضیق جهات درگذری
آنچه نادیده چشم آن بینی	آنچه نشنیده گوش آن شنوی
تا به عین‌الیقین عیان بینی <sup>۱</sup>	با یکی عشق‌ورز از دل و جان

\* \* \*

### تفکر در اوصاف

تجلی بی‌نهایت را در همه چیز می‌توان دید. حضرت امیر(ع) می‌فرماید: (ما رایت شینا الا و رأیت الله قبله و بعده)؛ «نور ساحت کبریائی آنچنان روح و روان مرا ربوده و جذب کرده و از هر سو مرا فرا گرفته که به جز پرتو او پدیده‌ای را ندیده و نمی‌بینم و بوسیله‌ی شعاع نور او به جهان خلقت نظر می‌افکنم و می‌یابم که صحنه سرایی است.»<sup>۱</sup> «آباید تمرین و عادت کنیم که هر موقع موجودی می‌بینیم، به اصل وجود آن توجه کنیم در آن صورت در همه‌ی هستی خدا را می‌بینیم و در آنصورت مشی ما در زمین به‌گونه‌ای دیگر خواهد بود!»

### فلسفه شرور

اگر خدا منبع همه‌ی خوبی هاست پس این شرور از کجاست؟!<sup>۲</sup>

- شر امر عدمی است و در حقیقت وجود ندارد، آن طرف زمین که تاریک است به خاطر نبود نور خورشید است. تاریکی همان عدم نور است. دروغ، همان عدم صدق است. جنایت، عدم مهربانی است. امر عدمی نیاز به منبع ندارد.
- بعضی از شروری هم که وجود دارد (مانند کسی که قتل می‌دهد)، منبع‌اش خود ما هستیم.

<sup>۱</sup> - هاتف اصفهانی، دیوان اشعار

<sup>۲</sup> - ر.ک؛ درخشان پرتویی از اصول کافی، ج ۱ ص ۱۱۵

- شرور طبیعی هم نسبی هستند؛ باران برای مورچه شر است و برای کشاورز خیر است. اگر روی گسل خانه بسازم، خودم تولید شر کردم! کاستی‌های تکوینی انسان را هم در قیامت جبران می‌کنند، وجود این کاستی‌ها حکمت است.<sup>۱</sup>

## صفات حضرت حق

همه صفات او زیباست حتی غضب او، البته غضب در صفات ذاتی خدا نیست، غضب خدا ناشی از رحمت اوست؛ (يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ)<sup>۲</sup>، مثل غضب مادر بر فرزند حتی غضب خدا بر اهل جهنم نیز برای پالایش آنان است و رحمت است.

زیبایی خلقت و آفریده‌ها نشان از زیبایی کارگردان و نقاش پشت صحنه دارد؛ اگر تابلوی زیبایی دیدی به دنبال نقاش آن بگرد!، کسانی که اهل دقت‌اند عالم را زیبا می‌بینند، آن‌ها حتی اگر تابلویی را دیدند که زیبایی آن را ادراک نمی‌کنند، آن را انکار نمی‌کنند؛ وقتی بگویند: این اثر فلان نقاش بزرگ است، می‌گویند: بله حتما زیباست! مشکل از ما است، ما درک نمی‌کنیم!<sup>۳</sup>

برگزیده شعری از عالم وارسته میرفندرسکی(ره)

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی	صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
هفت ره بر فوق ما از آسمان فرموده حق	هفت در از سوی دنیا جانب عقباستی
می‌توانی از رهی آسان شدن بر آسمان	راست‌باش و راست‌رو کانجا نباشد کاستی
ره نیابد بر دری از آسمان دنیاپرست	در نه بگشایند بروی گر چه درها واستی
نیست حد و نشانی کردگار پاک را	نی برون از ما و نه بی‌ما و نه با ماستی
عقل کشتی، آرزو گرداب و دانش بادبان	حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی
خواهشی اندر جهان هر خواهشی رادری است	خواهشی راجوکه بعدازوی نباشد خواستی

و قرآن می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بَوَاجِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَكَبَّرُوا»؛ من فقط شما را به يك چیز اندرز می‌دهم و دعوت می‌کنم و آن این‌که دسته‌جمعی یا به صورت فردی برای خدا برخیزید و فکر خود را به کار گیرید.<sup>۴</sup> اگر پای گلی نشستی و گلبرگ‌های آن را به دقت دیدی و در آن تفکر کردی مطمئن باش که به اندازه‌ی سالی عبادت کرده‌ای! که امام علی(ع) فرمود: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ

<sup>۱</sup>. جهت اطلاع بیشتر در این موضوع به کتاب عدل الهی شهید مطهری مراجعه کنید.

<sup>۲</sup>. مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر.

<sup>۳</sup>. داروین نامه‌ای دارد که در آن چنین نوشته «من هرگاه پر طاووس می‌بینم بیمار می‌شوم...»؛ «ابدهی انتخاب طبیعی داروین بر این اساس بود که ویژگی‌های گیاهان و حیوانات باید نقشی سازگاران در تنازع بقا داشته باشند و طبیعت نباید اجازه‌ی هیچ اسراف و تلف کردنی را داده باشد. پس درباره‌ی دم طاووس چه می‌توان گفت؟ این دم نه کمکی به تندتر یا بهتر پرواز کردن طاووس می‌کند و نه او را در مقابله با رقیب، یا عقب راندن صیادان یاری می‌نماید و در واقع به نظر می‌رسد که شکارچی اصلی طاووس یعنی ببر، با استفاده از دم این پرنده است که در پایین کشیدن آن متبحر و زبر دست شده است. ظاهراً این یک تناقض آشکار است، ویژگی دست و پا گیری که باید مدت‌ها پیش از این، توسط انتخاب طبیعی حذف می‌شد. به نظر می‌رسد چنین ویژگی‌هایی برنامه‌ی سازش‌گرا را به چالش می‌کشند، و حتی داروین یک بار اظهار نمود: "منظره‌ی یک پر، در دم طاووس، هر آن گاه که در برابر دیدگام قرار می‌گیرد، مرا بیمار می‌کند!" (نقل قول از کرونین، ۱۹۹۱، ص ۱۱۴).

<sup>۴</sup>. «سبأ(۳۴): ۴۶»

عِبَادَةَ سَنَةِ يَكْ سَاعَتِ انْدِيشِيدِن بَهْتَرِ اسْتِ از عِبَادَتِ يَكْ سَالِ»<sup>۱</sup>. قرآن به برخی زیبایی‌ها اشاره کرده است:

- جمال و زیبایی را در همین دامها مشاهده کنید! گله گوسفندان و سواری بر اسبان منظره زیبایی است!<sup>۲</sup>، شامگاه که این گوسفندها از چراگاه به آغول برمی‌گردند و صبحگاه که به چراگاه می‌روند، منظره‌ی دلپذیری دارند!
- اختران زیبای آسمان!<sup>۳</sup> و ستارگانی پر فروغ!<sup>۴</sup> که برای ناظران مزین نمودیم!<sup>۵</sup>
- جلوه‌های زیبا و شگفت‌انگیزی که در زمین است!<sup>۶</sup>

ناگفته نماند که این جنگل‌ها و دریاها، صحراها و کوه‌ها، دام‌ها، باغ‌ها، راغ‌ها و...، اینها زیور زمین‌اند، نه زینت انسان! چنانکه خداوند نیز این‌ها را زینت زمین قرار داده است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا﴾، «ما آنچه را که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم». "جمال انسان" در حوزه‌ی هستی اوست، معارف، اخلاق، اعتقادات، اعمال و ایمان او "جمال الانسان" است. مؤمن از درون مزین به ایمان است<sup>۷</sup>، با همین زینت زندگی می‌کند، به برزخ می‌رود و در قیامت محشور می‌شود! فلسفه زینت‌های بیرون، راهیابی به زینت درون و درک جلوه‌هایی از جمال بی‌نهایت است!<sup>۸</sup>

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم      به دریا بنگرم دریا ته وینم  
به‌هرجا بنگرم کوه و در و دشت      نشان روی زیبای ته وینم<sup>۹</sup>

زیبایی، آفریننده‌ی عشق و عاطفه و احساس است و موجب نشاط و شور و عمل می‌گردد. ما با انگیزه‌هایمان زندگی می‌کنیم چه اینکه با اندیشه هم زندگی می‌کنیم.<sup>۱۰</sup> شور و شعور، دو عامل اصلی زندگی انسان است. دنیا دوستی غیر از دنیازدگی است. کسانی که دنیازده‌اند «جمال للانسان» را با

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۷، ح ۲۲  
۲. ﴿وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ\* وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ\* وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَعُوفٌ رَّحِيمٌ\* وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً...﴾ (نحل: ۸-۵)؛ «و چارپایان را برای شما آفرید: در آنها برای شما [وسیله] گرمی و منفعی است، از آنها می‌خورید. و در آنها برای شما زیبایی است، آنگاه که [آنها را] از چراگاه برمی‌گردانید، و هنگامی که [آنها را] به چراگاه می‌برید. و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدن‌ها بدان نمی‌توانستید برسید. قطعاً پروردگار شما رنوف و مهربان است. و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و [برای شما] تجملی [باشد]». ابتهاج منظره عصر چون رو به ما است بیشتر از منظره صبح است که پشت به ماست. (حضور بعد از غیبت هم لذیذتر از حضور مستمر است) از این جهت قرآن ﴿حِينَ تُرِيحُونَ﴾ را قبل از ﴿حِينَ تَسْرَحُونَ﴾ ذکر کرد.

۳. ﴿إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾ (صافات: ۳۷)؛ «ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم».  
۴. ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...﴾ (ملک: ۶۷)؛ «و هر آینه آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم!».  
۵. ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ﴾ (حجر: ۱۵)؛ «و به یقین، ما در آسمان بُرج‌هایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم».

۶. ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا...﴾ (کهف: ۱۸)؛ «درحقیقت، ما آنچه را که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم».  
۷. «... وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَتْ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ...﴾ (حجرات: ۴۹)؛ «لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت».

۸. ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (کهف: ۱۸)؛ «در حقیقت، ما آنچه را که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند».

۹. بابا طاهر، دوبیتی‌ها  
۱۰. اندیشه، تفکر، برهان، فلسفه و منطق، ثمره‌ی "عقل‌نظری" و شور و احساس و عشق و ایمان، ثمره "عقل‌عملی" است.

«جمال الانسان» خلط کرده‌اند،<sup>۱</sup> خداوند به پیامبر(ص) فرمود: از کسانی که زندگی دنیا منتهای ادراکشان است اعراض کن!<sup>۲</sup> این‌ها دل را می‌میرانند، آنانی که گرفتار این مغلطه شده‌اند که ارزش انسان و لذات واقعی او در گرو داشتن تجملات است.<sup>۳</sup> اگر کسی بخواهد خودش را با طلا و جواهرات مزین کند به جواهر فروشی می‌رود، اما اگر بخواهد به زیور ایمان مزین و آراسته شود، این در مسجد است بروید و برگزید!.<sup>۴</sup> قرآن می‌فرماید: (يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ...)؛<sup>۵</sup> «ای فرزندان آدم، زینت‌های خود را از مساجد برگزید!».

در ادبیات دینی ما سه نوع عشق تعریف شده است؛<sup>۱</sup> عشق حقیقی که همان عشق به بی‌نهایت است  
 ۲. عشق مجازی، عشقی است که به منزله معبر است و ما را به عشق حقیقی می‌رساند. ۳. عشق راهزن و غلط که آدمی را هلاک می‌کند. از پیامبر(ص) روایت شده که فرمود: «بهترین مردم کسی است که به عبادت عشق ورزد و با آن هم‌آغوش گردد».<sup>۶</sup>

عاشقی بر غیر او باشد مجاز	عشق ز اوصاف خدای بی‌نیاز
ظاهرش نور اندرون دود آمدست	زانک آن حسن زراندود آمدست
بفسرد عشق مجازی آن زمان <sup>۷</sup>	چون رود نور و شود پیدا دخان

نتیجه آن‌که؛ عقل، جمال حقیقی انسان است<sup>۸</sup> و هرگز اقبال و ادبار زینت‌هایی را که يك روز می‌آیند و يك روز می‌روند، باور نمی‌کند! و همو می‌گوید: از اینها هجر جمیل داشته باش! یعنی در عین حال

۱. در پاسخ به این پرسش که برآستی انسان به چه چیزی مزین می‌شود؟!، يك عده منتهای سعی و کوششان این است که خانه و اتومبیل و لوازم زندگی‌شان بهترین و زیباترین و به تعبیر قرآن «رغیاً» (چشمگیرترین) باشد، آنچه را که چشم می‌بیند و در مرئای مردم قرار می‌گیرد، این زیباترین است. اینها مغلطه کرده‌اند و نمی‌دانند «جمال الانسان» چیست؟! و «جمال للانسان» چیست؟!.

۲. (فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...) (نجم ۵۳: ۲۹-۳۰) «پس، از هر کس که از یاد ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است، روی برتاب. این منتهای دانش آنان است».

۳. (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاً وَرِثِيًا) (مریم ۱۹: ۷۴)؛ «و چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان نابود کردیم، که اثاثی بهتر و فریب‌تر داشتند».

۴. به نقل از آیت‌الله جوادی آملی.

۵. (اعراف ۷: ۳۱)

۶. (افضل الناس من عشق العباده فعانقها) ؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۳، باب ۱۹، حدیث ۲ ؛ و نیز رجوع شود به مناجات مریدین از مناجات خمسده عشر. آیت الله جوادی آملی معتقد است، عشق به قرآن و اهل‌بیت(ع)، عشق مجازی است؛ اینها صراط‌اند، مجازند، معبرند و انسان را به معشوق حقیقی می‌رسانند، اما اگر به همان مواردی که قرآن اشاره نموده بخواهد عشق بورزد اینها نه حقیقت است و نه مجاز، اینها راهزن است؛ (زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرِثِ) (آل عمران ۱۴۳)؛ «دلدادگی به خواستنی‌ها از قبیل: زنان، فرزندان پسر، همیان‌های انباشته از زر و سیم، اسب‌های نشاندار، دام‌ها و کشتزارهای برای مردم آراسته شده، اینها، بهره‌ی زندگی دنیاست که فانی شدنی است و سرانجام نیکو فقط نزد خداوند است».

۷. نام کوهی در ترکستان که در آن معادن طلا وجود دارد؛ ریک لغت نامه دهخدا.

۸. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم

۹. در روایات دیگر هم هست که «جمال الرجال في عقولهم» از این لطیف‌تر؟

که در متن زندگی با اینها هستی، اما در بطن زندگی از اینها دور باش! و عاقل اگر صبر جمیل<sup>۱</sup> و عفو جمیل<sup>۲</sup> و هجر جمیل<sup>۳</sup> دارد برای همین است.

از هرچه می‌رود سخن دوست خوشتر است  
پیغام آشنا نفس روح پرور است  
هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای  
من در میان جمع و دلم جای دیگر است<sup>۴</sup>

### شگفتی‌های خلقت!

جلوه‌های زیبای آفرینش در زمین آدمی را به یاد وجود زیبای مطلق می‌اندازد، اما قرار نیست همیشه زیبایی و عجایب آفرینش را در فقط در جنگل‌ها و اعماق دریا ببینیم، گاهی بعضی نشانه‌های الهی آنقدر عجیب و در عین حال نزدیک هستند که از شدت نزدیکی، آن‌ها را نمی‌بینیم. کافی است به خودمان نگاه کنیم؛ امام علی(ع) فرمود: «شگفت زده شوید از این انسان که با اندک چربی می‌بیند و با اندک گوشتی سخن می‌گوید و با اندک استخوانی می‌شنود و از حفره‌ی کوچکی تنفس می‌کند!»<sup>۵</sup>

تمامی اعضای بدن شگفت‌انگیز است!، تنها پوست، عجایبی دارد که انسان را مبهوت می‌کند. آنچه تاکنون از اسرار مغز انسان شناخته شده، دانشمندان را شگفت‌زده کرده است!

۱. قرآن حضرت یعقوب(ع) را به داشتن "صبر جمیل" توصیف کرده است: آن هنگام که برادرانش پیراهن یوسف را که آغشته به خون (دروغین) بود آوردند (و نشان پدرشان دادند) یعقوب گفت: چنین نیست، بلکه نفس (شیطانی) شما را بر این کار قبیح واداشت. پس من صبر جمیل می‌کنم و درباره آنچه شرح می‌دهید از خدا یاری می‌طلبم. (یوسف(۱۲): ۱۸)

۲. "عفو جمیل" را در مورد حضرت یوسف(ع)، در تفسیر آیه: (قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْنَا الْيَوْمَ...) «یوسف برادرانی که او را به چاه انداختند و چهل سال گرفتار رنج غربت و دوری از پدر و آنهمه مصیبت نمودند، هنگامی که با او روبرو شدند و او را شناختند و از شدت شرمندگی به سجده افتادند، را بخشید! برخاست، زیر بغل آنها را گرفت و از زمین بلند کرد و گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می‌آمزد و او مهربانترین مهربانان است». (تثريب)؛ (یعنی) تعبیر (عیب‌جویی) و توبیخ. و المراد "عفو جمیل". ر.ک؛ معترك الاقران فی اعجاز القرآن، ج ۲، ص: ۱۴

۳. (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا) (مزل(۷۳): ۱۰)؛ «و بر آنچه می‌گویند شکبیا باش و از آنان با دوری‌گرزینی خوش فاصله بگیر.»

۴. سعدی، دیوان اشعار، غزلیات.

۵. اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ، وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ. شرح نهج البلاغه(عبد)، ج ۳، ص: ۱۵۴

۶. پوست (Skin)، بخشی از دستگاه پوششی بدن است و با دارا بودن سطح متوسطی حدود ۲ متر مربع (۲/۵ یارد مربع)، یکی از بزرگ‌ترین اعضا بدن است. پوست یک سد محافظتی بین محیط اطراف با عضلات، اعضای درونی و رگ‌های خونی و اعصاب بدن را تشکیل می‌دهد. مو و ناخن‌ها از پوست منشأ گرفته و یک حفاظت اضافی ایجاد می‌کنند.

پوست یک عضو زنده است هرچند فوقانی‌ترین لایه آن لایه‌شاهی (استراتوم کورنئوم) و روپوست (اپیدرم) بوده که سطح پوست را تشکیل می‌دهند و متشکل از سلولهای زنده و مرده هستند و در هر فرد حدود ۳۰ هزار عدد از این سلولها در هر دقیقه ریزش می‌کنند. با این وجود سلولهای زنده پوست دائماً در قسمت زیری تر روپوست تولید شده تا جایگزین این سلولها گردند. در زیر روپوست، درم قرار گرفته که حاوی عروق خونی، پایانه‌های عصبی و غدد می‌باشد. لایه‌ای از چربی در زیر درم قرار می‌گیرد و به عنوان یک عایق، ضربه گیر و منبع انرژی عمل می‌کند. بدن هر انسان در مدت زمان یک زندگی ۷۰ ساله، متوسط حدود ۵/۴۷ کیلوگرم پوست دور می‌ریزد و هر ماه تمام پوست هر فرد عوض شده و نو می‌شود.

هر چند اکثر قسمت‌های پوست ضخامتی کمتر از ۶ میلی‌متر (¼ اینچ) دارند، اما پوست یک لایه محافظتی قوی است. جزء اصلی سطح پوست یک پروتئین زمخت فیبری است که کراتین نام دارد. این ماده را می‌توان در مو که ایجاد حفاظت و گرما می‌کند و در ناخن‌ها که انتهای ظریف انگشتان دست و پا را می‌پوشانند، پیدا کرد. پوست یک سد دفاعی کاملاً مؤثر در برابر میکروارگانیسرها و مواد مضر ایجاد می‌کند، اما این سد بیشترین تأثیر را زمانی دارد که سطح آن دست نخورده باقی بماند. زخمها ممکن است عفونی شوند و به باکتری‌ها، که بعضی از آنها در سطح پوست زندگی می‌کنند، اجازه دهند که وارد جریان خون شوند. سیبوم که مایع روغنی است و از غدد سباسه موجود در درم تشکیل می‌گردد، به حفظ حالت ارتجاعی پوست و دفع

کاشف دی ان ای (DNA) گفت: من بعد از کشف آن فهمیدم عالم خدایی دارد زیرا این اتفاقی نیست که همه چیز به صورت کد گذاری شده در دی ان ای وجود داشته باشد.<sup>۱</sup> در اسرار و شگفتی‌های موجود در چشم، در عدسی، قرنیه، عنبیه، ارتباط چشم با حافظه و دیگر اعضای بدن مطالعه کنید! شگفت-زده می‌شوید!

و من خدایی دارم...

خدایی که بهترین‌ها را برایم می‌خواهد..

خدایی که بی‌نهایت زیباست!

و مرا زیبا آفرید...!

از دیگر زوایای تفکر در آفاق، کثرت و تنوع آفریده‌هاست، به غیر از انسان تاکنون سه میلیون نوع متفاوت از جانوران شمرده شده است. به‌راستی این همه آفریده را چه کسی تدبیر می‌کند؟!<sup>۲</sup> تنها عقاب بیش از ۴۰۰ گونه و قورباغه ۶۰۰ و...، گونه‌ی مختلف دارند. در روایتی؛ امام سجاد(ع) برای گرفتن وضو دست در آب نمود و آنقدر در آب و آسمان نگاه و تفکر کرد تا زمان نماز شب گذشت!

آیات ابتدایی سوره نحل اشاره به برخی از شگفتی‌های آفرینش دارد، دقت در این آیات و توجه به این نکته که تمامی این‌ها برای انسان آفریده شده، آدمی را متوجه عظمت وجودی خویش می‌کند همانگونه

---

آب، کمک می‌نماید. به دلیل اینکه پوست ما حالت ضدآب(واترپروف) دارد، آب را به هنگام دوش گرفتن مثل یک اسفنج، جذب نمی‌کنیم.

احساس لامسه ما از گیرنده‌هایی که در قسمت درم پوست وجود دارند و به فشار، ارتعاش، گرما، سرما و درد پاسخ می‌دهند، ناشی می‌شود. در هر ثانیه، میلیاردها پیام از تحریکات دریافت شده در سرتاسر بدن به مغز ارسال شده و در آنجا این پیام‌ها به صورت یک «تصویر» حسی در می‌آید و فرد را از خطراتی مثل یک وسیله داغ، آگاه می‌سازند، بعضی نواحی حسی مثل انتهای انگشتان، دارای تراکم بالایی از گیرنده‌ها می‌باشند. پوست همچنین یک نقش اساسی در تنظیم دمای بدن ایفا می‌کند و زمانیکه در معرض تابش نور خورشید قرار می‌گیرد، ویتامین (D) تولید می‌نماید که برای ایجاد استخوانهای قوی لازم است.

پوست ما به شیوه زندگی ما واکنش نشان می‌دهد، برای مثال، پوست دستان یک باغبان ضخیم شده تا حفاظت بیشتری ایجاد کند. در طی روند پیری، پوست چروکیده شده و خاصیت ارتجاعی آن کمتر می‌شود که این حالت می‌تواند در نتیجه سیگار کشیدن یا تماس بیش از حد با نور خورشید، تسریع گردد. همچنین، پوست می‌تواند رنگ خود را تغییر دهد. در برخورد مستقیم با نور خورشید، اپیدرم و درم ملانین بیشتری تولید می‌کنند، ملانین، رنگدانه‌ای است که تشعشعات مضر ماورا بنفش را فیلتر می‌کند. افزایش ملانین باعث تیره شدن پوست می‌شود. مردمی که اصلیت آنها متعلق به مناطقی با تابش شدید نور خورشید می‌باشد، دارای پوست تیره تری بوده که به راحتی پوست روشن نمی‌سوزد. افرادی که پوست روشن دارند بدلیل داشتن ملانین کمتر در پوست خود نسبت به آفتاب سوختگی حساس‌تر هستند. در اکثر نواحی بدن، روپوست، چهار لایه دارد. در تحتانی‌ترین قسمت، لایه قاعده‌ای قرار دارد، که در آن سلول‌های جدید ساخته می‌شوند. به موازات حرکت به سطح، سلول‌ها تغییر می‌کنند تا لایه‌های بینابینی یعنی سلول‌های خاردار و دانه‌ای را تشکیل دهند. سلول‌های در عرض ۱-۲ ماه به سطح می‌رسند. لایه سطحی متشکل از سلول‌های مسطح مرده می‌باشد که دائماً ریزش می‌کنند. سلول‌های مسطح مرده در سطح پوست یک پوشش محافظتی خشن تشکیل می‌دهند. این سلول‌ها دائماً به موازات از دست رفتنشان، جایگزین می‌شوند.(به نقل از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد)

۱. مراجعه کنید به -اسرار/ [www.parsvid.com/video/JJA2K/DNA/](http://www.parsvid.com/video/JJA2K/DNA/)

۲. (...وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ). (بقره(۲): ۲۵۵)؛ «کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته، و نگهداری آنها بر او دشوار نیست، و اوست والا ی بزرگ.»



که علی(ع) فرمود<sup>۱</sup>: «آیا گمان می‌کنی موجود کوچکی هستی؟! حال آنکه عالم کبیر در تو خلاصه شده است!».

زاویه دیگر نگاه به آفرینش، گوناگونی و تنوع غذایی انسان است؛ (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ)<sup>۲</sup> «پس انسان باید به خوراک خود بنگرد»<sup>۳</sup>.

\* \* \*

## فلسفه خلقت انسان

پس از تفکر در صفات خداوند، اینک به افعال خدا بنگریم! اولین سؤالی که در این زمینه مطرح است این است که خدای بی‌نهایت که غنی و بی‌نیاز است، برای چه ما را خلق کرد؟

روزها فکر من این است و همه شب سخنم  
که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟  
به کجا می‌روم؟ آخر نمایمی وطنم  
مانده‌ام سخت عجب، کز چه سبب ساخت مرا؟!  
یا چه بوداست مراد وی از این ساختنم!؟

دکتر الهی قمش‌های در یک سخنرانی گفت: «مرحوم پدرم می‌فرمود: هیچ شعری نیست که بارقه‌ای از عشق در آن نباشد. از او پرسیدند: مثلاً این شعر عامیانه: اومد لب بوم قالیچه تکون داد / قالی گرد نداشت خودشو نشون داد، چه مضمون عرفانی دارد؟ ایشان فرمودند: معشوق ازلی(خداوند)، کارهایی انجام می‌دهد که از آن کار مقصود دیگری دارد(مانند آفرینش جهان)، منظور اصلی، جلوه‌گری ذات زیبای اوست تا از جلوه‌ی جمال او روشنی بگیرند».

بخشش و درخشش جزء ذات خداوند و از صفات الهی است؛ مانند خورشید که نمی‌شود نور و درخشش و گرمی نداشته باشد، خورشید اگر طلوع کند حتماً درخشش خواهد داشت، خورشید بی درخشش اصلاً خورشید نیست!، خدا انسان را از سر عشق و رحمت آفرید؛ وقتی چیزی داری و از سر رحمت ببخشی، این کمال است. خدا انسان را آفرید تا او را مثل خودش کند و هرچه خودش دارد به او بدهد تا او هم از داشتن آن صفات بی‌نهایت لذت باشد. او اگر هرآنچه که دارد ببخشد از او چیزی کاسته نمی‌شود.<sup>۴</sup> این کمال خداوند است و در مورد کمال سؤال نمی‌شود چرا کامل است؟ بلکه جای توصیف و مدح است، در نقص سؤال و اعتراض است. خداوند موجودی را خلق می‌کند که گنجایش بی‌نهایت را داشته باشد، و انسانی را آفرید که اینچنین است.

۱. دواؤك فيك و لا تشعر/ و داؤك منك و ما تبصر«یعنی درد تو در توست اما احساس نمی‌کنی، و درمان تو هم در توست اما بصیرت نداری»، و تزعم أنك جرم صغير/ و فيك انطوى العالم الأكبر«وگمان می‌کنی جرم کوچکی هستی اما جهان با عظمت در وجود تو نهفته است!»؛ (شعر منسوب به امام علی(ع)، ر.ک؛ پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۴، ص: ۴۱۹  
۲. (عبس) (۸۰): ۲۴.

۳. بعضی معتقداند که از شکل میوه‌ها می‌توان تشخیص داد که چه خواصی دارد و برای چه خوب است، مثلاً توت فرنگی برای قلب، انجیر برای اسپرم، لوبیا برای کلیه، گردو برای مغز، بادام برای چشم، کیوی برای معده و... .

۴. (لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ وَ لَا يَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُوداً وَ كَرَمًا)؛ «خزائنش هرگز کاسته نشود و زیادی بخشش او جز بر جود و کرشم نیافزاید»؛ دعاء الافتتاح.

بنابر این اولین موجودی که در عالم امر و عالم ملکوت خلق شد، انسان بود تا تجلی بخشش بی نهایت و خلقت تام خداوند باشد و بعد از خلقت نور انسان، موجودات دیگر به طفیل او آفریده شدند. خدا در ملکوت، ابتدا نور انسان کامل را آفرید و پیامبر(ص) نیز فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»، «اولین موجودی که خلق شد نور من بود». آیت‌الله محمد باقر کمره‌ای در شرح آیه ۳۵ سوره نور<sup>۱</sup> می‌نویسد: «سراسر عالم وجود که آفرینش خدا است در قالب تاریک امکان ریخته شده است، و عاء(ظرف) تصویری امکان را در فکر خود به منزله چراغدانی به حساب آور، این مشکات است، در این مشکات امکان نور خدا، یعنی پرتو هستی مطلق که اضافه‌ی حضرت پروردگار است فرو ریخته، این نور مطلق که آغاز آفرینش و اول خلق خدا است همان حقیقت نوریه محمد و علی (ع) است، فرمود: (اول ما خلق الله نوری)، «نخست آفریده‌ی خدا نور من است»، و باز فرموده است: «انا و علی من شجرة واحدة و سائر الناس من شجر شتی» من و علی از یک اصل آفریده شدیم و دیگر مردم از اصل‌های مختلف، این می‌شود نور وجود که در مشکات امکان، درخشان گردیده است و از این میان شعله‌ی وجود امام حسن (ع) خود نمائی دارد که اول فرزند علی و مسندنشین امامت بعد از او است، امام مجتبی(ع) در لباس صبر و شکیبائی همان درخشندگی شعله چراغی را داشت که در این مشکات منور خود نمائی کرد ولی امام مظلوم حسین بن علی (ع) مصباحی بود به اضافه یک کمک درخشانی که مقام شهادت و فداکاری بی‌نظیر او بود، نور چراغ بوسیله‌ی آبگینه و محفظه بلورین در سراسر محیط محدودی که با استعداد آن اندازه‌گیری می‌شود پراکنده می‌گردد و پرتو وجود حسینی هم بوسیله‌ی خون درخشان شهادت او در سراسر محیط اسلامی بلکه سراسر عالم جلوه دلربائی پیدا کرد، به این مناسبت «المصباح فی زجاجه» شد. فاطمه زهرا (ع) در این میان اختر فروزن عالم امکان است که چون اختر شب، هم می‌درخشد و هم از آلودگی‌های عالم ماده بدور است و دست ناپاک طبیعت هرزه و شرور به دامن عصمت او نرسد، این اختران فروزان برج نبوت، از خاندان شریف و با برکت حضرت ابراهیم (ع) بوجود آمده، با حضرت ابراهیم شجره‌ی با برکت توحید و خداپرستی است که دو نسل عظیم و خدا جوی عرب و عجم یا عبری و عربی بوجود آمده که پیغمبران بزرگ داشته و مصدر تعلیمات اساسی خدانشناسی و یگانه‌پرستی بوده‌اند، این شجره به درخت زیتون ماند که هم سبز و خرم است و هم روغن سالم دارد و این کنایه از جمع میان محاسن مادیه و روح معنویت خداپرستی است که روغن وجود معنوی انسان است، این شجره در حد اعتدال و استقامت است و برای جامعه بشر مرکزیت دارد و نسبت او به شرق و غرب یکی است و نسبت به هر دو بی‌طرف

۱. فقیه و دانشمند آیت‌الله حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای خمینی از علمای مشهور در سال ۱۳۲۰ ق در کمره (اطراف خمین) دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۴۱ ق به قم مهاجرت کرد و به تکمیل تحصیلات و فراگیری سطوح عالی اشتغال ورزید و از اساتیدی چون مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبد‌الکریم حائری، حاج سید ابو الحسن اصفهانی و میرزای نائینی بهره برد. در سال ۱۳۴۹ ق به نجف رفت و در آنجا از محضر حضرات آیات عظام: سید ابو الحسن اصفهانی، میرزای نائینی و آقا ضیاء عراقی بهره برد. از ذوقی عالی و طبیعی سرشار برخوردار بود و شعر عربی و فارسی را روان می‌سرود. از آثار فراوانش تبحر و مهارت او در فقه، اصول، تفسیر، کلام و عقاید، تاریخ، تراجم، ادبیات عرب و عجم، لغت، حدیث، ملل و مذاهب اسلامی، معانی و بیان، و غیره مشهود است. در ۹۵ سالگی در تاریخ ۵ محرم الحرام ۱۴۱۶ ق بدرود حیات گفت و در صحن حرم مطهر حضرت عبد‌العظیم حسنی - علیه السلام - به خاک سپرده شد.

۲. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلِكَاهِ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نور (۲۴): ۳۵)؛ «خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی، و آن چراغ در شیشه‌ی ای است. آن شیشه‌ی گوی‌ی اخترن درخشان است که از درخت خجسته‌ی زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد - روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند، و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.»

است و نور هدایت او به هر دو سو به طور مساوی پخش می‌شود، نه آلوده به بدعت‌های یهودیت است که بنیاد آن در شرق گذارده شده و از فلسطین منتشر شده و نه آلوده به بدعت‌های نصرانیت است که بولس و سائر پایه‌گذاران آن در یونان و روسیه بوجود آوردند.<sup>۱</sup>

در مقامات نوری، اولین چیزی که خلق شد انسان بود و آنگاه خداوند، همه صفاتش را در طبق رحمت گذاشت تا انسان از آن بردارد و خدایی شود و به خدا برسد. انسان اگر چه خدا نمی‌شود ولی خدایی می‌شود! \* (...كُونُوا رَبَّانِيِّنَ...): «الهی باشید!».<sup>۲</sup> \* (تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ): «به اخلاق الهی آراسته گردید!».<sup>۳</sup> (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ)<sup>۴</sup>؛ «ایمان به خدا و پیامبران رنگی الهی است و خدا ما را به آن رنگ درآورده است، و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم.»؛ همه ما بالقوه بخشنده‌ایم، و بخشندگی و بخشندگان را دوست داریم، و دوست داریم ما بخشنده تصور کنند. اگر کسی این قوه را فعلیت بخشیده و خیلی بخشنده باشد، قرار ندارد، خودش به دنبال فقیر می‌گردد.

برخی تصور می‌کنند خدا با تجربه (آزمون و خطا) عالم را آفریده است، یعنی ابتدا از ناقص شروع کرده تا به موجود کامل (انسان) برسد، درحالی که این مستلزم نقص در خداوند است؛ او ابتدا زیباترین گل سرسبد آفرینش را می‌آفریند و البته این گل برگ و بذر دارد، و بذرها، قابلیت تولید گل‌هایی دیگر دارند. نیازی نیست که تشعشع اول (صادر نخستین)، دو تا باشد، عقلا هم ناممکن است. خلقت یک گل کافی است، همین گل بذر می‌دهد. خدا گل آفرینش<sup>۵</sup> را کامل آفرید! سپس از آن گل، همه‌ی گل‌های دیگر را آفرید. نور تشعشع دارد، نور بی‌تشعشع نداریم! انعکاس نور در آئینه، ضعیف‌تر از اصل نور است، همین انعکاس را اگر در آینه‌ی دیگری ایجاد کنید ضعیف‌تر از قبل می‌شود تا آخرین انعکاس که دیگر قابلیت انعکاس مجدد ندارد.<sup>۶</sup> همه انعکاس‌ها از نور اول است.<sup>۷</sup>

مرغ باغ ملک‌وتم نیم از عالم خاک	دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست	به هوای سر کویش پر و بالی بزنم
من به خود نامدم این جا که به خود باز روم	آن که آورد مرا باز برد در وطنم <sup>۹</sup>

۱. ربک؛ أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای؛ ج ۲؛ ص ۷۱۸؛ جلدی، اسوه؛ قم، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش.  
 ۲. ربانی به معنای عام آن، پیوند شدید داشتن با خداست و در آیه مورد بحث به معنای خاص آن، یعنی «عالم ربّانی» است؛ جوادی‌آملی، تفسیر تسنیم، ذیل آیه.  
 ۳. قال تعالی: (تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ لِنَلَّا يَتَوَهَّمُ أَنْ مَا لِلسَّيِّدِ عَلَى الْعَبْدِ حَرَامٌ) «به اخلاق الهی متخلق شوید تا نپندارند که عبد از آنچه مولایش دارد محروم است». روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص: ۳۹۶  
 ۴. (بقره ۲): (۱۳۸).  
 ۵. در فلسفه اسلامی گفته‌اند: الواحد لا یصدر منه الا الواحد. (یعنی از خدای واحد جز واحد صادر نمی‌گردد).  
 ۶. برخی آن را عقل اول و برخی آن را نور پیامبرص دانسته‌اند.  
 ۷. آخرین انعکاس نور که دیگر قابلیت انعکاس مجدد ندارد، دنیا است. عالم دنیا (ملک)، پست‌ترین تشعشع آفرینش است و به همین جهت نیز دنیا (پست) نامیده شده است.  
 ۸. (أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هِدَاةُ الْأَبْرَارِ وَ حَجَجَ الْجَبَّارِ بِكُمْ فَفَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتَمُ [اللَّهُ] وَ بِكُمْ يَنْزِلُ الْعَيْثُ\* وَ بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِكُمْ يُنْفِثُ الْهَمَّ وَ يَشْفِي الضَّرَّ وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَّلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ وَ إِلَى جِدِّكُمْ بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ)؛ کلیات مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، ص: ۵۴۹  
 ۹. مولوی، دیوان اشعار

## چرا خدا من را همانند برگزیده‌گانش نیافرید؟

اینطور نبوده که در ابتدا، همه را بیافریند، بعد از میان آنان بعضی را گزینش نماید، در نقطه شروع خلقت، انوار دیگری نیست، نمی‌تواند باشد زیرا درخشش و تجلی وجود بی‌نهایت، باید بی‌نهایت باشد و الا درخشش او کامل نیست، و وجود بی‌نهایت و یا درخشش آن حتماً واحد است. بنابراین در نقطه-ی شروع آفرینش، نور انسان کامل (اشرف مخلوقات) است.<sup>۱</sup> بعلاوه در عالم ذر (عوالم نوری پیش از خلقت)، درجه وجودی انسان‌ها سنجیده و مشخص شده است: چنانچه در زیارت حضرت فاطمه (علیها السلام) می‌خوانیم: «ای امتحان شده‌ای که خداوند قبل از اینکه تو را بیافریند امتحانت کرد، پس تو را نسبت به امتحانت صابر یافت.»<sup>۲</sup>

بعلاوه علم خداوند که محدود به زمان نیست، او از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های وجودی همه انسان‌ها حتی پیش از خلقت آنان آگاه است؛ بنابراین می‌تواند بر اساس علم خود موقعیت‌های متفاوت آنها را هنگام خلقت در دنیا مشخص نماید. علاوه بر این قبلاً هم اشاره شد، هر انسانی مهم نیست با چه شرایط و امکاناتی آفریده شده است، مهم این است که با همان امکاناتی که دارد چقدر در جهت تکامل خود سعی و تلاش می‌کند؛ بنابراین اگر چه بعضی انسان‌ها، پیامبر یا امام آفریده نشدند ولی استعداد آن را دارند که به جایگاه آنان نایل گردند؛ (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ).<sup>۳</sup> «همانا سزاوارترین افراد به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند و خداوند سرور و سرپرست مؤمنان است.»

امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: (أَنْتُمْ وَ اللَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ) «به خدا سوگند که شما از آل محمد صلی الله علیه و آله هستید.» و سپس آیه‌ی فوق را تلاوت فرمود.<sup>۴</sup> رسول اکرم (ص) نیز در مورد سلمان فارسی فرمودند: (سلمان منا أهل البيت)؛ «سلمان از ما اهل بیت است.»<sup>۵</sup>

۱. اولین گل‌های آفرینش چون کامل بودند و نقصی نداشتند نیازی نبود زیر خاک (عالم ملک) بیایند، بذر باید زیر خاک بیاید و رشد کند، اما با این وجود گل‌ها قبول کردند و حاضر شدند که برای هدایت بذرها به زیر خاک روند، بذر لایه و پوسته‌ای دارد که از فشار خاک به جوانه جلوگیری می‌کند تا جوانه از پوسته بیرون آید. او زیر خاک، لذت هم می‌برد چرا که متناسب با خاک است، ولی گلبرگ‌ها هیچ غشا و پوسته‌ای ندارد آنها فشار زیادی را زیر خاک تحمل می‌کنند. بذر حتی اگر در کنار کود هم باشد لذت می‌برد، این گلبرگ‌های عطراگین‌اند که زجر می‌کشند! فرض کنید اندیشمند یا طبیعی هستید و در بهترین مناطق عالم و با امکانات کامل زندگی می‌کنید آنگاه به شما بگویند آدم‌هایی هستند که زندگی شان حیوانی شده و مسخ شده‌اند، بیایید و این‌ها را نجات دهید و نیز می‌گویند: با این صورت انسانی نمی‌توانی بروی و باید در پوست گوسفندی روی و آب و علف آن‌ها را بخوری، تو با آنها مهربانی می‌کنی ولی آنها با تو دشمنی می‌کنند، تو دشمن واقعی را نشانتان می‌دهی و آنها تو را دشمن می‌پندارند! (به نقل از سیدهادی عظیمی، مجموعه درس‌های دین فطری). من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان/ قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو.

۲. (يَا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً) کلیات مفاتیح الجنان، زیارت حضرت فاطمه (س)، ص: ۳۱۷.

۳. (آل عمران (۳): ۶۸).

۴. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه.

۵. بحار، ج ۱۰، ص ۱۲۳.

## نظریه فرگشت<sup>۱</sup>

برخی منشأ پیدایش و تکامل انسان را اتفاقاتی مادی و طبیعی می‌دانند و تفسیری طبیعت‌گرایانه از حیات انسان ارائه می‌کنند. رایج‌ترین این تفکرات، منتسب به داروین است. این نظریه اگر چه امروزه در میان اندیشمندان طرفداران زیادی دارد و در بسیاری از محافل دانشگاهی دنیا به عنوان اندیشه‌ای مترقی پذیرفته شده، اما با این وجود بسیاری از دانشمندان نیز با آن مخالفاند و آن را مردود دانسته و اشکالاتی بر آن وارد ساخته‌اند. هارون یحیی<sup>۲</sup> معتقد است که: «داروینیسم با دو مخمصه بزرگ رو به رو است؛ ۱. ثبت فسیلی، و ۲. عدم توانایی این نظریه در اثبات این که چگونه نخستین سلول زنده متولد شد؟؛ شخص داروین هم می‌دانست که "ثبت فسیلی" می‌تواند فرضیه‌اش را به خطر بیندازد. او در کتاب "منشأ انواع" اذعان می‌کند که: «ثبت و تاریخچه فسیلی نمی‌تواند از منظر تکوین مورد بررسی قرار بگیرد. "چرا اگر انواع، از سایر انواع و به وسیله ویژگی‌های توارثی برتر ریشه می‌گیرند، ما همه جا شاهد گونه‌های بی‌شمار تغییر یافته و دگر دیسی شده نیستیم؟ چرا انواع، که ما آنها را به خوبی سامان یافته می‌بینیم، در تعارض و گسیختگی نیستند؟ گونه‌های دگرگون شده بی‌شمار باید وجود می‌داشتند، اما چرا ما آنها را در مقیاس‌های بی‌پایان و بی‌شمار، جاسازی شده در پوسته زمین نمی‌یابیم؟...، چرا هرگونه زمین‌شناختی، یک قشر سلولی پر از چنین پیوندهای مداخله‌گری نیست؟ زمین‌شناسی مطمئناً این حلقه برتری وراثتی ژنتیکی را نشان نمی‌دهد؛ و این مطمئناً جدی‌ترین و روشن‌ترین مخالفی است که می‌تواند با فرضیه من انجام شود».<sup>۳</sup>

۱۵۰ سال پیش، داروین این سؤال را مطرح می‌کند که چرا فسیل نمونه‌های دگرگون شده یافت نمی‌شوند، و داروینیست‌ها امروز همچنان در پی پاسخ این سؤال هستند. پاسخ روشن است؛ این نمونه‌ها یافت نمی‌شوند چرا که اصلاً وجود ندارند. بیش از ۱۰۰ میلیون فسیل تا به امروز کشف شده است، اما هرگز ثابت نشده که حتی یکی از آنها هم از دیگری ریشه گرفته و در یک توالی ژنتیکی، نزول کرده و به عبارت دیگر، نمو و تکوین یافته است. تاریخچه و ساختارشناسی فسیل‌ها نشان می‌دهد که موجودات زنده به ناگهان ظاهر شده، و به عبارت دیگر خلق شده‌اند و تا ده‌ها میلیون سال، بدون تغییر باقی مانده‌اند. یعنی اصلاً هرگز مراحل تکوین و تکامل را پشت سر نگذاشته‌اند.

بن‌بست دیگری که داروینیست‌ها با آن روبه‌رو شده‌اند، عدم توانایی آنها در توجیه چگونگی خلقت نخستین سلول است. آنها می‌گویند که نخستین سلول در زیر حجم عظیمی از آب‌های گل آلود و بر اثر تابش نور و وزش بادهای سهمگین، به طور غیرارادی و ناگهانی ظاهر شد. وقتی از آنها می‌پرسید که چگونه چنین چیزی ممکن بوده، آنها می‌گویند که به شکل معجزه آسایی این اتفاق روی داده است. آنها می‌گویند که گل‌ها، گیلاس‌ها، پرتقال‌ها، خرگوش‌ها، ببرها، گربه‌ها، و از همه مهم‌تر انسان‌هایی که موسیقی می‌آفرینند، شهرها را می‌سازند، اتم را می‌شکافند و به سفر فضا می‌روند، به صورت

۱. فرگشت: فرسودن؛ از: فر(پیشوند)+ گشت به معنی گشتن و تغییر یافتن. تغییر و تحول تدریجی و متمادی؛ تغییرات انباشتی تدریجی در خزانه ژنی (همچون فرسودن: فر+ سا: سایش تدریجی و متمادی). تکامل زیستی. برابر لغت انگلیسی: Evolution. به نقل از پارسی ویکی (www.parsi.wik).

۲. نمی‌توان از فرگشت(فرسایش)، یا نظریه تکامل داروین سخن گفت و نامی از هارون یحیی (Adnan Oktar, also known as Harun Yahya) دانشمند ترک و از مخالفان نظریه داروین و یکی از مشهورترین خلقت‌گرایان نامی به میان نیاورد. با استفاده از مقاله "جایگاه نظریه تکامل داروین (فرگشت) در علوم انسانی"، نویسنده: سید محمد تقی موحد ابطحی، وبلاگ تخصصی فرگشت Evolution: http://fargasht.persianblog.ir / ، (با اصلاحات).  
۳. چارلز داروین، منشأ انواع؛ صفحات ۱۷۲ تا ۲۸۰.

اتفاقی خلق شده‌اند. حتی یک کودک دبستانی هم به این نظریه می‌خندد، اما کسانی که تحصیل کرده‌اند و استاد دانشگاه شده‌اند، آن را جدی می‌گیرند و برایش توجیه می‌سازند. داروین‌ست‌ها باید توضیح بدهند که زندگی ابتدا چگونه پدیدار شد. نظریه‌ای که نتواند ثابت کند نخستین سلول چگونه تولید شد، جایگاهی ندارد که بخواهد در مورد پدیدار شدن گونه‌های ژنتیکی گوناگون بحث کند. این درست است که در میان گله‌ای از بزهای کوهی که از یک شیر فرار می‌کنند، سریع‌ترین و قوی‌ترین‌ها از حمله او می‌گریزند و در امان می‌مانند، اما این بزهای کوهی به ناگهان به زرافه یا سایر انواع حیوانات تبدیل نمی‌شوند. انتخاب طبیعی نمی‌تواند هیچ ویژگی جدیدی به ساختار ژنتیکی موجودات زنده بیافزاید و یک گونه زندگی را به نوعی دیگر تبدیل کند. "کالین پترسون"، دیرین‌شناس تکوین‌گرای مشهور انگلیسی نیز این امر را در کلام خود تأیید می‌کند: "هیچ کس تا امروز گونه‌ای با کمک سازوکار انتخاب طبیعی تولید نکرده است". نظریه داروین که معتقد است انسان‌ها و بوزینه‌ها یک منشأ مشترک دارند، توسط هیچ یافته‌ی علمی معتبری، چه در ابتدای طرح نظریه و چه پس از آن، اثبات نشده و همه تلاش‌هایی که صورت گرفته بی‌اثر باقی مانده است. فسیل‌های استخراج شده از دل زمین، نشان می‌دهند که میمون‌ها همیشه به شکل میمون و انسان‌ها همواره به شکل انسان بوده‌اند و اجداد واحدی نداشته‌اند»<sup>۱</sup>.

اشکال اساسی دیگری که بر این فرضیه شده است اینکه اگر تنازع بقا موجب تکامل گردیده است، گاهی ترحم و فداکاری حیوانات خصوصاً به غیر هم نوع چگونه توجیه می‌شود؟! منشأ این مهرها و فداکاری‌ها در برخی حیوانات چیست؟! رایج‌ترین اعمال فداکارانه در دنیای جانوران توسط والدین، به ویژه مادر، در مورد فرزندان انجام می‌شود. آنها فرزندان را چه در لانه و چه در بدن خویش به دنیا آورده و پرورش می‌دهند، با آنکه برایشان هزینه سنگینی دارد آنها را تغذیه می‌کنند و در محافظت از آنها در برابر شکارچیان، خطر را به جان می‌خرند. به عنوان نمونه هنگامی که یک روباه، به لانه‌ی بعضی پرندگان نزدیک می‌شود، این پرندگان به اصطلاح «نمایش حواس پرت کنی» اجرا می‌کنند. پرنده‌ی والد لنگ لنگان از لانه دور می‌شود در حالی که یک بالش را می‌کشد چنان که گویی شکسته است. شکارچی با دیدن این طعمه سهل‌الوصول فریب خورده و از لانه‌ی محتوی جوجه‌ها فاصله می‌گیرد. سرانجام پرنده‌ی والد دست از تظاهر برمی‌دارد و درست در لحظه‌ی فرار از آرواره‌های روباه، به هوا می‌پرد. به این ترتیب زندگی جوجه‌هایش را نجات داده است، اما با مقداری خطر برای خودش!

در قرآن به حیات زنبور عسل اشاره شده است؛ تفکر در زندگی این جانور کوچک، آدمی را مبهوت و عظمت و شعور حاکم بر غرایز این حیوان می‌گرداند!<sup>۲</sup> زنبورهای هر کندو، یکی از سه نوع؛ زنبور ملکه، زنبور نر و زنبور کارگر هستند. در زندگی نرها حداقل دو واقعیت عجیب و تلخ وجود دارد؛ یکی آنکه نرها در حال جفتگیری به علت انقباض شدید عضلات تنفسی‌شان خفه شده و می‌میرند، دیگر آنکه زنبور نر معمولاً در حدود ۳ ماه زنده مانده و آزادانه به هر کندویی که دلش خواست می‌-

۱. نشریه دانشمند، ش ۵۴۸، به نقل از: ویلاگ تخصصی فرگشت Evolution.  
 ۲. (وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ\* ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (نحل: ۶۹-۶۸). «و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [=الهام غریزی] کرد که از پاره‌های کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن، سپس از همه میوه‌ها بخور، و راه‌های پروردگارت را فرمانبردارانه، بی‌پویی. [نگاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید. در آن، برای مردم درمانی است. راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه [قدرت الهی] است.»

تواند وارد یا خارج گردد. کارگران هیچ کندویی مانع ورود و خروجش نمی‌شوند ولی از اواسط مرداد و اوایل شهریور ماه ناگهان وضع عوض شده و آنها را به هیچ کندویی راه نمی‌دهند.

جمع آوری شهد - گرده - آب - بره موم - پاسبانی از کندو - تولید عسل - رسیدگی به ملکه - پرورش نوزادان - رسیدگی به کندو و پاکیزگی آن، از بیشترین وظایف زنبورهای کارگر است. جنسیت زنبورهای کارگر ماده بوده و بیشترین جمعیت کندو را تشکیل می‌دهند. در یک کندوی قوی با بیش از ۱۰ قاب، حدود ۷۰ هزار زنبور کارگر وجود دارد. زنبورهای کارگر با اینکه ماده هستند توانایی بارور شدن ندارند. ولی در صورت نبودن ملکه در کندو می‌توانند تخم‌ریزی کنند. نیش زنبورهای ماده، به طول حدودا ۱ میلی‌متر، خاردار بوده و به خاطر وجود همین خارها پس از نیش زدن و ورود زهر به بدن موجوداتی که ساختار گوشتی دارند، نیش در پوست گیر کرده و موجب جدا شدن کیسه زهر از زنبور می‌شود و پس از چند دقیقه زنبوری که نیش زده می‌میرد. این باور اشتباه وجود دارد که زنبورها به صورت غیر آگاهانه اقدام به نیش زدن می‌کنند در حالیکه اصلا اینگونه نیست. آنها خود را فدای دیگران می‌کنند زیرا زنبورها کاملا می‌دانند و این را در زنبورهای دیگر هم دیده‌اند که بعد از نیش زدن کیسه زهرشان پاره خواهد شد. تکامل گرایان "یادگیری" را یک رکن تکامل موجودات پست به عالی می‌دانند!

وظیفه زنبورهای کارگر، تهیه عسل از شیرهای گل‌ها، تغذیه نوزادان، تهیه صمغ برای پوشاندن شکاف‌ها و روزنه‌ها جهت جلوگیری از ورود نور و مواد خارجی به کندو، تهیه آب برای ادامه حیات و نمک برای رشد نوزادان، نگهبانی و رسیدگی به وضع نوزادان و ملکه و پرستاری از آنان، تمیز کردن کندو و تهیه هوای مورد نیاز آن، انبار کردن، اندوخته‌ها و مرمت کندو است. تعدادی از کارگران در هر ساعت شیره دویست تا سیصد گل را مکیده و به کندو می‌آورند! و به مامورین حمل و نقل تحویل می‌دهند و آنها نیز عسل دریافتی را انبار می‌کنند. در ورودی لانه چندین زنبور پاسداری می‌کنند و مانع ورود حشرات بیگانه و غارتگر می‌شوند. در داخل کندو عده‌ای مامور نظافت هستند و فضولات زنبوران نر را که کاری جز خوردن عسل ندارند از کندو بیرون می‌برند. چند زنبور هم با بال زدن پیوسته حرارت کندو را تعدیل و هوا را تهویه می‌کنند. پرستاران هم مواد غذایی را به نوزادان و ملکه می‌رسانند. زنبور عسل حیوانی است که هرگز نمی‌خوابد زیرا تاکنون پدیده‌ای شبیه خواب در وی دیده نشده و در بهار و تابستان روزهای شهد گل را جمع آوری و به کندو آورده داخل سلول‌ها جمع می‌کند. شب‌ها آن را از سلول‌ها مکیده در داخل عسلدانش غلیظ و تبدیل به عسل کرده و از راه جدار عسلدان موادی به نام دیاستاز بر آن می‌افزاید. بنا بر این عسل، تنها شهد غلیظ شده گلها نیست بلکه مواد دیگری نیز به وسیله بدن زنبور عسل بر رویش اضافه شده، همین مواد اضافه شده هستند که به عسل ارزش فوق العاده‌ای می‌دهند. او فقط بخش اندکی از عسلی را که تهیه کرده در زمستان مصرف می‌کند. مقدار عسلی را که زنبور در زمستان می‌خورد تقریباً یک‌سوم گرم در روز است که با این حساب مصرف روزانه و زمستانی یک کندو با ۱۰۰۰۰ زنبور فقط حدود ۱۰۰ گرم می‌شود! در فصل گل و شکوفه زنبورهای کارگر که عسلدانشان پر از شهد یا عسل باشد می‌توانند به هر کندو که مایل باشند وارد شوند ولی قبل از خروج به وسیله سربازان محافظ بازرسی می‌شوند و تنها هنگامی به آنها اجازه خروج داده می‌شود که تمام عسل‌هایشان را داخل سلول گذاشته و عسلدانشان هنگام خروج خالی باشد!

زنبورهای کارگر شاید فداکارترین و مفیدترین موجودات عالم هستی باشند. این موجودات زحمتکش در طول عمر بسیار کوتاه خود که فقط چند ماه طول می‌کشد، مقدار فوق‌العاده‌ای عسل، موم و گرده را تهیه و جمع‌آوری می‌کنند و فقط بخش بسیار اندکی از آن را خود مصرف می‌کنند. بخش مهمی از زندگی این موجود فداکار علاوه بر تهیه محصولات فوق، به پرورش و رشد نوزادان و رفع مشکلات کندو و دفاع از آن می‌گذرد. برآورد می‌شود که زنبور عسل در تهیه و تولید یک سوم غذای بشری سهیم باشد. و این بدان معنا است که آنها نقش مهمی در باروری گیاهان دارند. بنا به اظهارات اتحادیه ملی پرورش دهندگان زنبور عسل در فرانسه: «زنبور عسل اقدام به تلقیح و باروری گل آفتابگردان و درختان سیب به میزان ۷۰٪ و توت فرنگی و گیلاس به میزان ۸۰٪ و درختان میوه دار کوچک به میزان ۹۰٪ و شبدر و یونجه بنفش به میزان ۱۰۰٪ می‌نماید. بررسی‌های مقایسه‌ای نشان دادند که محصول باغ‌های میوه‌ای که داخلشان کندو های زنبور عسل گذاشتیم تا ۸ برابر بالا رفتند».

بنابراین زنبور کارگر نه فقط به خود بلکه به هم‌گونه‌ها و همچنین گونه‌های دیگر و به عبارت دیگر به کل جهان هستی سود می‌رساند و در این راه منتهی بر دیگران نمی‌گذارد و حتی برای اهداف خود فداکاری کرده و جانش را می‌دهد و این موضوعی است که اصلاً با دیدگاه‌های داروین و حتی نئوداروینیست‌ها تطابق ندارد.<sup>۱</sup>

اشکال دیگر نظریه تکامل در پاسخ به این سؤال که چرا جهش و موتاسیونی که در ژن اتفاق می‌افتد و منجر به تکامل می‌گردد، جهت این جهش، لزوماً رو به جلو و تکامل است؟! و هرگز رو به عقب نیست؟! در حالی که اگر جهش‌ها محصول اتفاقات اندک، بایستی در حداقل پنجاه درصد موارد رو به عقب باشند.<sup>۲</sup>

## آفرینش انسان از دیدگاه قرآن

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ<sup>۳</sup>؛ «آیا آنچه را [که به صورت نطفه] فرو می‌ریزید دیده‌اید؟»، (الْم يَك نُطْفَةً مِّن مَّنِي يُمْنِي)<sup>۴</sup> «آیا او (انسان) نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!؛ آیا ما اینها را از این اسپرم ریز بوجود نیاوردیم؟<sup>۵</sup> آیا می‌دانید چطور ما شما را از یک اسپرم کوچک از میان میلیون‌ها اسپرم

۱. منابع: ویکی پدیا، ۱۵۰ نکته جالب و دانستنی در زنبورداری.

۲. دانشمندان بیولوژیست مدت‌های مدیدی در پاسخ به این سؤال که آیا تاریخ می‌تواند به صورت معکوس تکرار شود تعمق کرده‌اند. آیا به راستی پروتئین‌های بدن ما می‌توانند به اشکال قدیمی خود و وظایف و عملکردشان در یک میلیون سال پیش باز گردند؟ آزمایشی که بر روی تکامل یک پروتئین خاص توسط یک گروه تحقیقاتی صورت گرفت نشان می‌دهد که پاسخ به این پرسش تاریخی منفی است به طوری که جهش‌های ژنتیک به طور عملی امکان تکامل در جهت معکوس را دارا نمی‌باشند. دکتر جوزف تورنتون در دانشگاه اورگون می‌گوید: "آنها به محض عبور از پل تکامل آن را پشت سر خود آتش می‌زنند!" با این همه بیولوژیست بلژیکی لوییس دولو برای اولین بار در سال ۱۹۰۵ عنوان کرد که ارگانیسم تکاملی هرگز راهی به سوی بازگشت ندارد.

۳. (واقعاً ۵۶: ۵۸).

۴. (قیامت ۷۵: ۳۷).

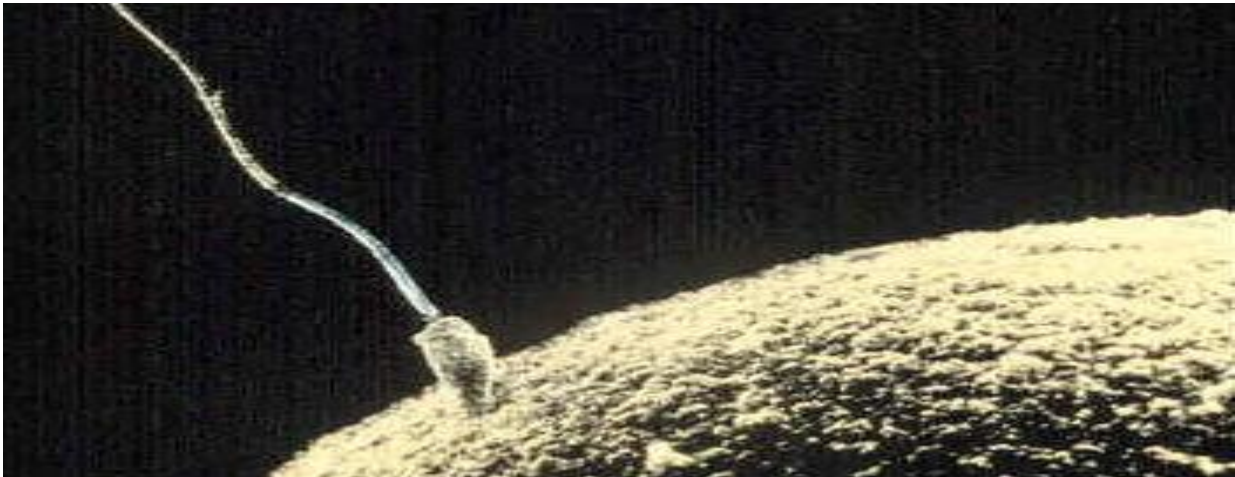
۵. اسپرم یا "نریخته" به یاخته‌های جنسی جانور نر می‌گویند که در غده‌های جنسی تولید می‌شود. اسپرم یا اسپرماتوزوای بالغ یاخته جنسی (گامت) جنس نر در بیشتر جاندارانی است که به روش جنسی بارور می‌شوند. اسپرم تک‌دسته است. اسپرم برای تحرک خود فروکتوز (نوعی قند) را که در منی وجود دارد در میتوکندری‌های خود می‌سوزاند و به انرژی تبدیل می‌کند.

در انسان، اسپرم در بیضه آغاز به ساخته شدن می‌کند و پس از تکامل در برخایه، با منی از بدن خارج می‌شود. اشکال در ساخت یا آزادسازی اسپرم می‌تواند موجب ناباروری مردان شود. در واقع تولید اسپرم یکی از پیچیده‌ترین و طولانی‌ترین فرایندها در بدن است که با تخصصی شدن سلول‌های جنسی اولیه در دوران جنینی آغاز می‌شود و بعد با اسپرم‌سازی و تمایز



دیگر که هر کدامشان استعداد انسان شدن را داشتند، انتخاب نموده و سپس به این هیأت و این پیچیدگی رساندیم! یک صد و بیست میلیونیم یک قطره (اسپرم) در دوره جنینی رشد کرد تا طفل گردید؛ (أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ\* وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ.)<sup>۱</sup> «آیا دو چشمش نداده‌ایم؟ و زبانی و دو لب.»

اسپرم



قرآن می‌فرماید: ما شما را از خاک، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شد، و پس از آن از چیزی شبیه به گوشت جویده آفریدیم؛<sup>۲</sup> و جنین‌هایی را که خواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می‌دهیم" تا دوران تکاملی خود را طی کنند؛<sup>۳</sup> از آن پس يك دوران انقلابی جدید آغاز می‌شود" و ما شما را به صورت طفل از شکم مادر بیرون می‌فرستیم". به این ترتیب دوران زندگی محدود و وابسته شما در شکم مادر پایان می‌پذیرد، و قدم به محیطی وسیعتر، مملو از نور و امکانات بسیار فزونتر

اسپرم در بیضه‌ها در دوران بلوغ ادامه پیدا می‌کند. تولید اسپرم در همه جانداران تحت تأثیر ژنی به نام بول (به انگلیسی: Boule) است. این ژن از آغاز تاکنون بی‌تغییر باقی مانده است و در همه جانداران وجود دارد.

با فرا رسیدن زمان بلوغ، ساخت همیشگی اسپرم در بیضه‌ها با سرعت حدود ۱۲۵ میلیون اسپرم در روز آغاز می‌شود (در هر ثانیه حدود ۱۵۰۰ اسپرم). اسپرم‌ها در اطراف دیواره‌های لوله‌های سمینفر تکامل پیدا می‌کنند و دم‌های آنها که آنها را قادر به شنا کردن می‌کنند، به سمت مرکز لوله‌ها قرار می‌گیرند. اسپرم بالغ در یک لوله پیچ در پیچ به نام اپیدیدیم که پشت هر بیضه جای دارد، نگهداری می‌شود. سرانجام اسپرم‌ها یا در طی فعالیت جنسی با انزال بیرون می‌روند و یا به داخل بدن بازجذب می‌شوند. اسپرم انسان در بدن زن چهار تا پنج روز زنده می‌ماند اما بیرون بدن مدت بسیار کوتاهی زنده می‌ماند.

<https://fa.wikipedia.org/wiki/اسپرم>

"اسپرم‌ها" کرمک‌های بسیار کوچک ذره‌بینی هستند که در هر انزال ممکن است تا پانصد میلیون اسپرم در نطفه مرد وجود داشته باشد! این موجود بسیار کوچک بعد از ترکیب با نطفه‌ی زن به سرعت رشد می‌کند و به طور سرسام‌آوری تکثیر یافته و سلول‌های بدن انسان را می‌سازد. با اینکه سلول‌ها ظاهراً مشابه‌اند اما به زودی از هم جدا می‌شوند، گروهی قلب را تشکیل می‌دهند، و گروهی دست و پا، و گروهی گوش و چشم، و... و به این ترتیب هر يك در جای خود قرار می‌گیرند. (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۵)

۱. (بلد (۹۰): ۹-۸).

۲. (...فَأِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ... مضغه" از ماده" مضغ" به معنی جویدن است و این واژه به معنی مقدار کمی گوشت است که انسان در يك لقمه می‌تواند آن را بجود. (همان، ج ۱۴، ص: ۱۹).

۳. (... وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ... (حج (۲۲): ۵).

می‌گذارید. باز چرخه حرکت تکاملی شما متوقف نمی‌شود، و هم چنان سریع در این راه به پیشروی ادامه می‌دهید، هدف این است که به حد رشد و بلوغ و کمال جسم و عقل برسید.<sup>۱</sup>

از آنجا که ستون اصلی اعضای بدن را موادی که از خاک گرفته شده تشکیل می‌دهد، مرحله اول تکون انسان از خاک است. مرحله دوم "نطفه" است، نطفه‌ای که از موجودات زنده ذره‌بینی اسرارآمیزی تشکیل یافته که در مرد "اسپرم" و در زن "اول" نامیده می‌شود. در مرحله سوم، نطفه علقه می‌شود و سلول‌های آن همچون یک دانه توت بدون شکل (به صورت یک قطعه خون بسته) در کنار هم قرار می‌گیرند که در اصطلاح علمی "مورولا" می‌نامند. بعد از گذشتن مدت کوتاهی "حفره‌ی تقسیم"، که آغاز تقسیم نواحی جنین است پیدا می‌شود (و جنین را در این مرحله "لاستولا" می‌نامند).

در مرحله چهارم کم کم جنین شکل یک قطعه گوشت جویده شده (مضغه) به خود می‌گیرد بی آنکه اعضای مختلف بدن در آن مشخص باشد. اما ناگهان در پوسته "جنین" تغییراتی پیدا می‌شود، و شکل آن متناسب با کاری که باید انجام دهد تغییر می‌یابد و اعضای بدن رفته رفته ظاهر می‌شود، اما جنین‌هایی که از این مرحله نگذرند و هم چنان به صورت سابق و یا ناقص بمانند ساقط می‌شوند و از رده خارج می‌گردند.<sup>۲</sup> قرآن سپس به مراحل پنجم و ششم و هفتم ("طفولیت"، "بلوغ"، "پیری") اشاره کرده است.<sup>۳</sup> وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ شما این دوره‌ها و سیر تکاملی مادی انسان را دیدید، آیا مشابه این سیر تکاملی در روح شما نیست؟!

### چرا خدا ما را بدون اجازه آفرید؟

۱. قبل از اینکه روح ما خلق بشود ما معدوم بودیم، وقتی نبودیم، اجازه معنا ندارد! وقتی هم که خلق شدیم کار تمام شده و باز هم اجازه معنایی ندارد.
۲. آیا عطا و بخشش اجازه لازم دارد؟ نیکی و پرسش؟! از مهمان سؤال نکنید که از او پذیرایی بکنید یا نه؟ سؤال در عطا قبیح است! و اگر عطا، فیض بی‌نهایت باشد، نه تنها قبیح است، بلکه ظلم است.<sup>۴</sup> و اگر کسانی قادر به درک لطف آفرینش خود نیستند حتما مزه‌ی شیرین بودن که بهتر از نبودن است و احساس گوارای خدایی بودن نیستند، مشکل در فاعلیت فاعل نیست، مشکل در قابلیت قابل است. اینها گرفتار زکام‌اند و طبیعی است که اگر چنانچه زکام آن‌ها برطرف شود، آن‌ها هم قادر به درک لذت آفرینش خواهند گردید.<sup>۵</sup>

۱. (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَن يُؤَفِّي مِنْ قَبْلِ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلًا مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (غافر ۴۰): ۶۷؛ «او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای، آنگاه از علقه‌ای، و بعد شما را [به صورت] کودکی برمی‌آورد، تا به کمال قوت خود برسید و تا سالمند شوید، و از میان شما کسی است که مرگ پیش‌رس می‌یابد، و تا [بالاخره] به مدتی که مقرر است برسید، و امید که در اندیشه فرو روید!».

۲. جمله "مُخَلَّفَةٌ وَ غَيْرُ مُخَلَّفَةٍ" ممکن است اشاره به این مرحله باشد یعنی "کامل الخلقه" و "غیر کامل الخلقه".

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۵

۴. مثل بچه‌ای که چک سفید امضایی را از شما نگیرد و در عوض بگوید عوض آن پول به من بده! وقتی بزرگ شد درک می‌کند که چه اشتباهی کرده است!

۵. گاهی اعتراض به آفرینش توسط کسانی صورت می‌گیرد که یا درد و رنج (شرور) را در آفرینش مشاهده کرده‌اند و یا خود گرفتار آن هستند؛ باید نگاه و نگرش آن‌ها اصلاح شود.

۳. بعلاوه، خدا به گونه‌ای دیگر سؤال کرده؛ او بعد از نشان دادن بی‌نهایت و نمایش جلوه‌های زیبای آن، فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟!» و جملگی گفتیم: بله!<sup>۱</sup> الان هم وقتی میل به بی‌نهایت داری و از فقر و عجز و کاستی بدت می‌آید و ثروت، سلامت، زیبایی، حیات، قدرت، لذت بی‌نهایت می‌خواهی، در حقیقت با زبان فطرت می‌گویی: بله!

### چرا ما را از ابتدا متصل به خود نکرد؟

اتصال به بی‌نهایت برای لذت از آن است، و لذت با "درک" کمال حاصل می‌شود. غذا هم که می‌خوری اگر طعم آن را درک نکنی لذت نمی‌بری، درک کمال باید اختیاری باشد، اگر به اجبار غذایی را به کسی بدهی، لذتی نمی‌برد، اصلاً درک، یعنی فهم اختیاری، این درک و فهم اختیاری وقتی ایجاد می‌شود که با فقدان کمال مواجه بوده باشیم، اگر کسی را دائماً در معرض نور قرار دهی می‌گوید: نور دیگر چیست؟!، دنیا اتاق تاریکی است تا ما را به درک نور برساند؛ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ)<sup>۲</sup> «براستی که انسان را در رنج آفریده ایم»؛ اگر کوره و حرارت و سختی نباشد، گِل سفال نخواهد شد و هر چه فشار بیشتر باشد بهتر از سفال، چینی می‌شود؛ (الْبَلَاءُ لِلْوَالِدِينَ) «بلاها به سراغ دوستان خدا می‌روند». امام صادق(ع) فرمود: «گرفتاری‌ها و مشکلات بیش از همه دامان پیامبران را می‌گیرد سپس کسانی که به دنبال آنها هستند سپس نیکان یکی پس از دیگری».<sup>۴</sup>

هر که درین بزم مقرب‌تر است      جام بلا بیشترش می‌دهند

و آن که ز دلبر نظر خاص یافت      داغ عنا بر جگرش می‌نهند<sup>۵</sup>

حضرت حق فرمود: «من همنشین کسی هستم که به یاد من است و دوستدار کسی هستم که مرا دوست می‌دارد و مطیع کسی هستم که مرا اطاعت کند».<sup>۱</sup> آنچه به ما می‌دهند فوق تصور است، چنانچه علی(ع) فرمود:<sup>۲</sup> برای شهید پاداشی است که هیچ چشمی ندیده و گوش‌ی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است! حیات مطلق، اوج لذت، بدون غصه و رنج، تمام زیبایی حق در انسان جلوه‌گر می‌شود و لحظه لحظه زیباتر می‌شود، پیوسته قیاقه‌ها تجدید و نو می‌شود و از آن لذت می‌برد و این تحولات، تا ابد ادامه می‌یابد.

شاهد دل‌ربای من می‌کند از برای من      نقش و نگار و رنگ و بو، تازه به تازه نو به نو<sup>۳</sup>

۱. الست بریکم؟!!

۲. قالوا بلی!

۳. (بلد: ۹۰-۴).

۴. (إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَمُتُ فَلِأَمْتِئِلٍ)؛ کافی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۵. به نقل از عارف شهیر مولی محمد بیدآبادی قدس سره. عنا به معنای رنج کشیدن است. دهخدا.

۶. «أَنَا جَلِيسُ مَنْ نَكَرَنِي وَ مُحِبُّ مَنْ أَحَبَّنِي وَ مُطِيعُ مَنْ أَطَاعَنِي». مستدرک الوسائل: ۲۸۶/۵، باب ۱، حدیث ۵۸۷۰.

۷. أَبْشِرْ فَإِنَّ لَكَ مَا لَا عَيْنَ رَأَتْ وَ لَا أذُنَ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲

۸. حافظ، دیوان، غزلیات.

## عبودیت مسیر رسیدن به بی‌نهایت است.

پس از آنکه اصل آفرینش انسان روشن شد، اینک جای این سؤال است که راه رسیدن به بی‌نهایت و صفات الهی کدام است؟

خداوند می‌فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)<sup>۱</sup> «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند.» برای رسیدن به هر مقصدی، سه چیز لازم است: ۱. هدف و مقصد ۲. راه و مسیر ۳. وسیله و امکانات. ما سه نوع هدف داریم؛ ۱. هدف‌غایی، ۲. میانی و ۳. مقدماتی؛ مثلاً شما وقتی می‌خواهید به زیارت بروید؛ وسیله نقلیه، شهر زیارتی و زیارت، اهداف مقدماتی، میانی و غایی است. در مسیر بندگی و عبودیت، عبادت وسیله است، تا به ایمان و تقوی دست یابیم؛ و تقوی و ایمان هدف میانی است تا به وصال محبوب و رشد و تعالی روح و لقاءالله که به منزله مقصد نهایی است دست یابیم. حتی بهشت هم هدف نهایی نیست، هدف غایی، "لقاءالله" (زیارت خدا) است.

عبودیت یعنی اطاعت بی‌چون و چرا از مولایی که عقل، قبلا صداقت و حکمت و مهربانی آن ولی را تأیید کرده باشد. مسیر پر پیچ و خم عبور از عالم ملک تا ملکوت را نمی‌توان تنها با کمک عقل پیمود، مسیر تعالی روح است، باید با پای عقل و پای دل و رسم اطاعت پیمود؛ چنانچه در زندگی عادی نیز به حکم عقل مسیرها و مقاصد ناشناخته را باید از آنکه راه و مقصد و مقصود را می‌شناسد سؤال نمود؛ (...فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)<sup>۲</sup> «پس اگر نمی‌دانید، از آنان که می‌دانند جویا شوید.»

همچو جم جرعه ما کش که ز سر دو جهان پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی  
قطع این مرحله بی مهری خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی<sup>۳</sup>  
و یا:

به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد  
هزار حيله برانگیخت حافظ از سر فکر در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد<sup>۴</sup>

## مسیر بندگی، مسیر ابتلا و آزمون است؛

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ)؛<sup>۵</sup> «همانکه مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید، و اوست ارجمند آمرزنده؛» ابتلا آزمودن است نه امتحان، امتحان برای تعیین سطح و کشف درجه و مرتبه است، خدا سطح ما را می‌داند، "لنبلوكم"،

۱. (ذاریات(۵۱):۵۶).

۲. (نحل(۱۶):۴۳).

۳. حافظ، دیوان، غزلیات

۴. همان

۵. (ملک(۶۷):۲).

یعنی شما را مبتلا می‌کنیم، گاهی مبتلای به نعمت و گاهی مبتلای به رنج و سختی، فرصت رشد می‌دهیم. وزنه‌ها را هم کم زیاد می‌کنیم تا رکورد بزنند!.

در حدیث قدسی از پیامبر(ص) چنین روایت آمده: فرزند آدم! من غنی هستم که هرگز نیازمند نمی‌شوم، از مسیری که می‌گویم بیا تا تو هم نیازمند نشوی، فرزند آدم! من زنده‌ای نامیرا هستم، تو هم بندگی نما تا زنده‌ی نامیرا شوی، فرزند آدم! من به گونه‌ای هستم که هرچه اراده کنم فوراً ایجاد می‌شود، تو نیز اوامر را اطاعت نما تا هر آنچه را اراده نمایی ایجاد گردد.<sup>۱</sup> و احادیث قدسی دیگر نظیر آنکه می‌فرماید: «آسمان‌ها و زمین نمی‌توانند مرا در برگیرند ولی روح و جان انسان مؤمن می‌تواند مرا در برگیرد»<sup>۲</sup>. یعنی می‌تواند خدایی شود و صفات مرا تحصیل کند و به بینهایت برسد، گویی من در وجود او هستم. ناگفته نماند که گرچه همه نقشه‌ی گنج را دارند اما تنها کسی ثروتمند می‌شود که آن را استخراج کند.

دردی خوردن به میکده عادت ماست      رطلی که گرانتر است آن شربت ماست<sup>۳</sup>

(وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ) «از شکیبایی و نماز یاری جوید. و به راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان»؛ از دیدگاه قرآن، باوری که می‌تواند هم روشنگر مبدأ و منتهای بشر گردد و هم مسیر او را معین نماید و هم او را در فراز و نشیب‌های این مسیر، صبور و مقاوم گرداند؛ آیه کریمه‌ی "...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" است.

«صابران، که صفت "صبر" ملکه آنان شده، از عهده آزمون‌های سنگین به خوبی برمی‌آیند، زیرا منطق آنها این است که هم مبدأ و هم معاد آنان خداست، از این‌رو انسان صابر، که خود و اوصاف و افعال خود را ملک خداوند می‌داند، هرگز اهل یأس و نومیدی نیست، زیرا در هر حال و در همه حوادث گوارا و ناگوار، مبدأ مستقل و بالذات، یعنی خدا را می‌بیند؛ نه خود را. او با هر حادثه‌ای در حد آزمون و ابتلا و تبدیل هر وضعیت به فرصت صعود و رشد برخورد کرده و معاد خود را نیز خدا می‌داند، از این‌رو در هر کاری از او فیض می‌گیرد و به انتظار نتیجه الهی بهسر می‌برد... اندیشه توحید ناب، انگیزه شکر، صبر، فکر و ذکر خدا را به همراه دارد. همه رخدادهای تلخ و شیرین، وسیله‌اند و ابزاراند، نه هدف، و عاریه‌اند و امنت‌اند، نه اصیل و ماندگار و نه در ملکیت من!»<sup>۴</sup>.

۱. در کتاب کلمة الله تألیف سید حسن شیرازی در ص ۱۴۰ تحت شماره ۱۵۴. از کتاب عذة الداعی أحمد بن فهد حلی، از کعب الأحبار، و از کتاب مشارق أنوار الیقین، حافظ رجب برسی، چنانچه در ص ۵۳۶ که مصادر آن را نقل می‌کند، آمده است، گوید: در حدیث قدسی از ربّ اعلی وارد شده است که می‌گوید: وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَطْعَمِي فِيمَا أَمْرَتُكَ أَجْعَلُكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَطْعَمِي فِيمَا أَمْرَتُكَ أَجْعَلُكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ\* - أَطْعَمِي فِيمَا أَمْرَتُكَ أَجْعَلُكَ تَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ.

۲. «لَا يَسْغِي أَرْضِي وَ سَمَائِي وَ لَكِن يَسْغِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ». عوالی النالی، ج ۴، ص ۷ (حدیث قدسی)

۳. به نقل از عارف شهیر مولی محمد بیدآبادی قدس سره.

۴. (بقره ۲: ۴۵).

۵. (وَلْيَبْلُوكُمْ بَشِيرٌ مِّنَ الْخُوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالنَّمَرَاتِ وَبَشِيرٍ الصَّابِرِينَ\* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). (بقره ۲: ۱۵۶-۱۵۵)؛ «و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم؛ و مزده ده شکیبایان را: [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم».

۶. (برگرفته از تفسیر تسنیم ذیل آیه، ص ۶۷۷، با کمی تغییر در عبارات)

## محدودها یا نامحدودها؟!

نعمت‌های مادی، محدود و نسبی‌اند، انسان هیچ وقت آرام و قرار نمی‌یابد، هرچه جلوتر رود، طوفانی‌تر می‌شود، موقت‌اند و ثبات ندارند، گاهی هستند و گاه نیستند، این مسئله استرس‌زا است، آزار موقتی بودن و محدودیت، گاهی بیشتر از فقدان، رنج‌آور است. رنج تحصیل ثروت، ترس نگهداری، و غم از دست دادن را به همراه دارند. تکراری و خسته کننده‌اند، انسان اگر به هر سطحی از لذت‌های مادی دست یابد، عطش کمال‌خواهی، او را سیراب ننموده و در آخر، خسته و دلمرده می‌شوند.

خُم سپهر تهی شد ز می پرستی ما	کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما <sup>۱</sup>
بیا و کشتی ما در شط شراب انداز	خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی	که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز <sup>۲</sup>

دنیا با رنج و نقص و زوال آمیخته است؛ با پول آبرو نمی‌توان خرید، نمی‌شود همه‌ی بیماری‌ها را درمان کرد، می‌توان خانه خرید اما خانواده نمی‌توان خرید، ساعت خرید ولی فرصت نمی‌توان خرید، می‌توان تخت‌خواب خرید ولی خواب نه، کتاب خرید ولی معرفت نه، موقعیت و شهرت و جاه چرا ولی حرمت و احترام نه، خون چرا، ولی حیات نه، توجه می‌توان خرید ولی عشق نه...! جامی، شاعر نامدار پارسی، در باره وصیت اسکندر مقدونی، چنین زیبا سروده است:<sup>۳</sup>

وصیت چنین کرد با حاضران	که ای از جهالت، تهی خاطران
چو بر داغ هجران من دل نهید	تن ناتوانم به محمل نهید
گذارید دستم برون از کفن!	کنید آشکارش بر مرد و زن!
که این دست، دستیست کز عز و جاه	ر بود از سر تاجداران کلاه
ز حشمت زبردست هر دست بود	همه دست‌ها پیش او پست بود
ازین ورطه چون پای بیرون نهی،	بود زاد راه تو، دست تهی

در دنیا اگر کسی نعمتی را توصیف کند پس از رسیدن به آن احساس می‌کنید مبالغه کرده است، در حالی‌که نعمت‌های آخرت اینگونه نیست و اصلاً نمی‌توان آن را توصیف کرد؛ مثل اینکه بخواهی یک وعده ناهار را برای جنین توضیح دهی! او از بند ناف تغذیه می‌کند و نمی‌فهمد چه می‌گویید؟! پیامبر (ص) می‌فرماید: اینها همه "جنت‌النعیم" و پایین‌ترین سطح بهشت است؛ (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)<sup>۴</sup> «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه

<sup>۱</sup> . نجیب کاشانی. دیوان

<sup>۲</sup> . حافظ، دیوان، غزلیات.

<sup>۳</sup> . جامی، هفت اورنگ، (اورنگ هفتم خردنامه اسکندری)

<sup>۴</sup> . (عنکبوت) (۲۹): (۶۴).

نیست، و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می‌دانستند!.. حیاتی که گوشه نشینیده و کسی ندیده و به مغزی خطور نکرده!.

آنچه در قرآن آمده از باب تشبیه است و اساسا با لذایذ مادی متفاوت است. حقیقت ازدواج و تغذیه و شادی آخرت چیزی دیگر است! (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)<sup>۱</sup> «هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام!».

مقام بالاتر از جنت‌النعم، مقام "رضوان" است؛ اهل رضوان از مقام خود و خرسندی خدا از ایشان لذت می‌برند!؛ (وَعَدَاللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)<sup>۲</sup> «خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ‌هایی وعده داده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود. و [نیز] سراهایی پاکیزه در بهشت‌های جاودان، و خشنودی خدا بزرگتر است. این است همان کامیابی بزرگ!».

یک وقت کسی به میهمانی می‌رود و از غذا لذت می‌برد؛ کسی دیگر از این که او را گرامی داشته- اند! (لذت از مقام خود و تکریم او)، او در این مقام علاوه بر لذت غذا، لذات بالاتر را هم دارد، و کسانی هم فقط از جمال میزبان لذت می‌برند که این مقام "لقاء الله" است. در مجالس عروسی پایین ترین سطح لذت برای بچه‌هاست که از خوراکی‌ها لذت می‌برد، والدین عروس و داماد از اصل عروسی لذت می‌برند و بالاترین سطح لذت، برای خود عروس و داماد است که به وصال رسیده‌اند. شأن انسان لذت از خداست! در جنت‌نعم بهشت و بهشتی‌ها مشتاق مؤمن‌اند.<sup>۳</sup> لقااللهی‌ها مقامی دارند که غیر قابل توصیف است و از چشمه تسنیم می‌نوشند؛ (... وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ)<sup>۴</sup> «و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است»؛ (إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا)<sup>۵</sup> «به یقین ابرار (و نیکان) از جامی نوشند که با عطر خوش آمیخته است!».

عبادت اهل لقاء، عبادت احرار و به خاطر گل روی خدا است، کسی که برای بهشت نماز می‌خواند زود خسته می‌شود، نمازش از باب رفع تکلیف است او برای دفع عذاب جهنم سنگینی عبادت را تحمل می‌کند ولی احرار باشور و نشاط و عشق و گرمی رابطه‌اش با خدا، نماز می‌خوانند.

اگر از بچه‌ای آرزوی بیست سال بعدش را بپرسی می‌گوید: بیست تا دوچرخه و دو بیست تا توپ و... و اگر این‌ها را بیست سال دیگر به او بدهند می‌گوید ای کاش چیزهای بهتری می‌خواستم! اگر برای لقا (محبت خدا) سرمایه گذاری نکنی ضرر می‌کنی! بندگی برای لقا آسان‌تر است، اگر عشق باشد راحت‌تر می‌روی و خستگی را احساس نمی‌کنی!

۱. (سجده (۳۲): ۱۷).

۲. (توبه (۹): ۷۲).

۳. حوریان هم برای مردانند و هم برای زنان‌اند و زن‌اند و مرد و زن آنجا هر دو انسان‌اند و حقیقت انسان مذکر و مؤنث ندارد. آن حقیقت واحد با حورالعین (بسیار زیبا و غیر قابل توصیف) که بازتاب عمل او هستند تزویج می‌شود.

۴. (آل عمران (۳): ۱۹۸).

۵. (انسان (۷۶): ۵).

## خدا برای سعادت ما چه می‌کند؟

خدا مخلوقات را رها نمی‌کند، او دائماً از انسان مراقبت می‌کند تا بی‌راهه نرود، برای هر انسانی نعم-الرفیق و نعم‌الطیب است، همین‌طور که رزق مادی او را می‌دهد، رزق معنوی را هم می‌دهد، اصلاً ارزاق معنوی خداوند مانند باران دائماً نازل است هیچگاه قطع نمی‌شود، مشکل در قابلیت قابل است، ما ظرف‌هایمان را زیر باران وارونه گذاشته‌ایم، یا درب‌ها و منافذ آن را بسته‌ایم یا آن‌ها را آلوده ساخته‌ایم و طبیب حکیم، رزق را در ظرف آلوده نمی‌ریزد!، ممکن است کسی رزق معنوی را درک نکند یا نخواهد بگیرد، ولی خدا به همه می‌دهد. خدایی که از روزی یک کرم ریز در دل سنگ غافل نیست، چطور از رزق معنوی انسان غافل باشد؟!؛ (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ \* وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ) «همانا هدایت بر عهده ماست. و در حقیقت، دنیا و آخرت از آن ماست). مگر می‌شود که خلق کنیم و رها سازیم؟!!

### هدایت

اولین سنت هدایتگری خدا هدایت تکوینی و تشریحی انسان است؛ او جلوه‌ی بی‌نهایت خود را در فطرت آدمی و در طبیعت و هستی نشان داده است. هدایت‌های تکوینی- فطری در وجود ما محکم و پابرجاست، ما هم میل بی‌نهایت داریم (هدف)، هم آن را درک می‌کنیم و هم میل به صفات الهی (مسیر) داریم.

فطرت ممکن است کم‌رنگ و کم‌فروغ گردد اما از بین نمی‌رود، در فطرت هر انسانی چهار نوع میل به فضایل قرار داده است: مثلاً نسبت به صداقت و راستگویی چهار گرایش در ما وجود دارد:

۱. دوست داریم راستگو باشیم ۲. راستگوها را دوست داریم ۳. دوست داریم به ما راست بگویند ۴. دوست داریم به ما "راستگو" بگویند. این تمایلات هیچگاه نابود نمی‌شوند، شاید اولی و دومی کم‌رنگ شوند ولی دو تای آخر هیچگاه خاموش نمی‌شوند، همین دوتای آخر هم می‌تواند انسان را به فطرت انسانی خود برگرداند، ما نیروی در وجود خود داریم به نام "وجدان" یا همان "نفس لوامه" که به تنهایی سابقه درخشانی در تحول آدمیان داشته است. در طبیعت هم خدا تابلوهایی گذاشته که اگر در آن به دقت نگاه کنیم به سمت بی‌نهایت هدایت می‌شویم؛ (مَا أَكْثَرَ الْعَبْرَ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ) «عبرتها چه بسیارند و عبرت‌گیرندگان چه اندک!»<sup>۲</sup>

هر گل و برگی که هست، یاد خدا می‌کند      بلبل و قمری چه خواند، یاد خداوندگار

برگ درختان سبز، پیش خداوند هوش      هر ورقی دفترست، معرفت کردگار<sup>۳</sup>

برخی علما انگیزه دهنده به آنها یک مورچه بود که مثلاً برای بالارفتن از مکانی سیصد بار رفت و افتاد تا بالاخره رسید.

شیخ جعفر شوشتری (ره) با جمعی از تجار، در کاروانسرای نشسته بود. مردم مسائل می‌پرسیدند و شیخ پاسخ می‌داد. ناگاه دیدند حال شیخ دگرگون شد و شروع به گریستن کرد. همه تعجب کردند! يك

۱. (اللیل (۹۲): ۱۳-۱۲).

۲. نهج البلاغة، الحکمة ۲۹۷.

۳. سعدی، دیوان؛ ملحقات و مفردات.



نفر پرسید: آقا! گریه شما برای چیست؟ ایشان با دست به گوشه‌ای اشاره کرد، در آن گوشه الاغی بود که تازه بارش را به زمین گذاشته بود. سپس گفت: این الاغ را ببینید! او را نگاه می‌کردم؛ دیدم با نگاهش به من می‌گوید: ای شیخ! آیا تو هم بار خویش را، به منزل رسانیدی؟ (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) «ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و انسان آن را برداشت؛ هر آینه او ستمگري نادان بود.»<sup>۲</sup>

آسمان بار امانت نتوانست کشید      قرعه کار به نام من دیوانه زدند  
آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع      آتش آن است که در خرمن پروانه زدند<sup>۳</sup>

### انذار و هشدار

گاه با بیماری، حادثه، محرومیت و گاه بلا و...، زیر پای انسان را داغ می‌کنند تا در مسیر توقف نکنند، دستش را داغ می‌کنند تا با آتش بازی نکنند. این عقوبات به مراتب آسان‌تر از عقوبات آخرت است و هدف از آن بیداری و تنبه است نه تنبیه! (وَلَنذِيقُنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)<sup>۴</sup> «و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر، از عذاب این دنیا به آنان می‌چشانیم، امید که آنها [به خدا] بازگردند.» اما اگر باز هم کسی اصرار داشت مسیر خلاف برود، آنگاه نوبت سنتی دیگر و عقوبتی سخت‌تر است.

شیخ اسماعیل دولابی می‌گوید: «خدا یک "تار" و یک "تور" و یک "تیر" دارد. با تار و تور و تیر خود، آدم‌ها را جذب می‌کند. تار خدا قرآن است. نغمه‌های قرآن آسمانی است! خیلی‌ها از این طریق قرآن جذب می‌شوند. خیلی‌ها را با تور جذب خودش می‌کند، مثل اعتکاف و مراسم شب‌های قدر. تیر خدا هم همان بارهای مشکلات است. غالب آدم‌ها را از این طریق جذب خودش می‌کند.» پروین اعتصامی نیز در این خصوص چنین سروده است:

پیرمردی، مفلس و برگشته بخت      روزگاری داشت ناهموار و سخت  
هم پسر، هم دخترش بیمار بود      هم بلای فقر و هم تیمار بود  
رفت سوی آسیا هنگام شام      گندمش بخشید دهقان یک دو جام  
زد گره در دامن آن گندم، فقیر      شد روان و گفت کای حی قدیر  
گر تو پیش آری بفضل خویش دست      برگشائی هر گره کایام بست

۱. (احزاب(۳۳):۷۲)

۲. و انسان در حالی این امانت را پذیرفت که دارای اختیار و نیز مشکلاتی نظیر وهم و خیال(جهل) در حوزه عقل نظری، و شهوت و غضب(ظلم) در حوزه عقل عملی بود. علامه طباطبایی بر اساس روایتی از امام صادق(ع)، امانت الهی را ولایت علی(علیه السلام) می‌داند. ر.ک؛ المیزان، ج ۱۶، ص ۳۵۴

۳. (حافظ، غزلیات)

۴. (سجده(۳۲):۲۱)

میخرید این گندم ار یک جای کس  
 بس گره بگشوده‌ای، از هر قبیل  
 این دعا میکرد و می‌پیمود راه  
 دید گفتارش فساد انگیزه  
 بانگ بر زد، کای خدای دادگر  
 سالها نرد خدائی باختی  
 من تو را کی گفتم، ای یار عزیز  
 آن گره را چون نیارستی گشود  
 الغرض، برگشت مسکین دردناک  
 چون برای جستجو خم کرد سر  
 سجده کرد و گفت کای رب ودود  
 هر بلائی کز تو آید، رحمتی است  
 زان بتاریکی گذاری بنده را  
 گر کسی را از تو دردی شد نصیب  
 ناتوانی زان دهی بر تندرست  
 گندم را ریختی، تا زر دهی  
 هم عسل زان میخریدم، هم عدس  
 این گره را نیز بگشا، ای جلیل  
 ناگه افتادش به پیش پا، نگاه  
 وان گره بگشوده، گندم ریخته  
 چون تو، دانائی نمیداند مگر  
 این گره را زان گره نشاختی  
 کاین گره بگشای و گندم را بریز  
 این گره بگشودنت، دیگر چه بود  
 تا مگر برچیند آن گندم ز خاک  
 دید افتاده یکی همیان زر  
 من چه دانستم تو را حکمت چه بود  
 هر که را فقری دهی، آن دولتی است  
 تا ببیند آن رخ تابنده را  
 هم، سرانجامش تو گردیدی طبیب  
 تا بداند کآنچه دارد زان تست  
 رشته‌ام بردی، تا گوهر دهی<sup>۱</sup>

## امهال و استدراج

وقتی مادری می‌بیند بچه‌اش می‌خواهد بالای پشت‌بام بازی کند، اول می‌گوید: بیا اینجا بازی کن! گوش نمی‌دهد، هشدار می‌دهد، باز هم گوش نمی‌دهد، درب پشت بام را قفل می‌کند، ولی بچه سماجت می‌کند، ممکن است سیلی به او بزند، بچه فحاشی می‌کند و می‌رود تا قفل را بشکند، دیگر مادر چه می‌کند؟ گاهی رهاپش می‌کند و می‌گوید: برو! هر کاری می‌خواهی بکن! اصلاً خودم در را برایت باز می‌کنم...؛ (ذُرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)<sup>۲</sup> «بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو [ها] سرگرمشان کند، پس به زودی خواهند دانست». بگذار برود، تا بفهمد! البته برخی قبل از افتادن می‌فهمند و بر می‌گردند ولی بسیاری هم متأسفانه می‌افتند و اگر کسی با سر

<sup>۱</sup>. پروین اعتصامی، دیوان اشعار، (گره گشای) مثنویات، تمثیلات و مقطعات.

<sup>۲</sup>. (حجر) (۱۵): ۳.

بیافتد دیگر راه برگشتی ندارد، وقتی مُرد و به هوش آمد تازه می‌فهمد چه بر سر خود آورده است!؛ و در حدیث آمده که (النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا) 'مردم خواب‌اند، وقتی مُردند تازه بیدار می‌شوند!'

## درمان در برزخ

کسانی که روحشان سالم است به درمان نیازی ندارند، اینها "عند ربهم یرزقون" اند، آنها حتی می‌توانند به دنیا هم سرکشی کنند، اما کسانی که روح خود را بیمار ساخته‌اند، مشروط بر آنکه روح هنوز آثار حیات داشته باشد، در برزخ درمان می‌شوند؛ اما کافری که روحش مرده و معاند است، امکان درمان او در برزخ نیست زیرا بیماری عناد به سادگی قابل درمان نیست، او شاید با شوک‌های شدید قیامت زنده شود؛ (وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)<sup>۲</sup> و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد. از محتوای روایت امام صادق (ع) در باره یارانش که از دوره برزخ آنان اظهار نگرانی نمودچنین استنباط می‌شود که در آن دوره شفاعتی در کار نیست، اما پس از آن و در دوره قیامت، حضرت فرمود: آنگاه ما خود بهتر می‌دانیم که شما را چگونه مشمول لطف و عنایت خویش سازیم!<sup>۳</sup>

در برزخ هر کس مقام نفسش را می‌بیند؛ و می‌فهمد با نفسش چه کرده است؛ مؤمن چه قیافه زیبایی از روحش ساخته و ظالم چه بلایی به سر آن آورده و همین موضوع عامل زجر او می‌شود، برای او برزخ مثل جهنم است؛ برزخ اتاق عمل و جراحی است انسان هنگامی که به آگاهی و درک درد و رنج روح برسد، سوزش‌ها و دردها از درونش آغاز می‌شود و این درد گاهی تا پایان دوره برزخ ادامه می‌یابد. البته بعد از درمان، رنج و ملامت توبیخ را هم خواهد چشید، هر چند عذاب‌های توبیخی قابل شفاعت است اما عذاب‌های درمانی را همه بیماران می‌برند.

برای درمان و جراحی روح، در برزخ ما را بی‌هوش نمی‌کنند؛ ماهیت و حقیقت حرامی که خورده و تیرهایی را که به چشم خویش زده و ...، دردش را حالا حس می‌کند، زیرا جای مشاهده‌ی حقیقت اعمال در برزخ است.

تولید انزجار بوسیله توبه و جبران جراحات وارده در دنیا، مرحمی بر جراحات برزخی است. امروزه پزشکان معتقداند که درمان جنین در شکم مادر راحت‌تر است. توبه هم اگر در جوانی باشد خیلی بهتر است! کار اگر به برزخ بکشد، هم درد و هم درمان طولانی می‌شود، شب دردمندی و دردکشی خیلی طولانی است!

۱. بحار، ج ۴، ص ۴۳.

۲. (مؤمنون ۲۳): ۱۰۰.

۳. قول الصادق (علیه السلام): «و الله ما أخاف عليكم إلا البرزخ، فأما إذا صار الأمر إلينا، فنحن أولى بكم»؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۴، ص: ۳۶. تفسیر القمی ۲: ۹۴. و نیز؛ قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): إني سمعتك و أنت تقول: «كل شيعتنا في الجنة، علي ما كان فيهم؟» قال: «صدقتك، كلهم و الله في الجنة». قال: قلت: جعلت فداك، إن الذنوب كثيرة كبار؟ فقال: «أما في القيامة فلكم في الجنة، بشفاعاة النبي المطاع، أو وصي النبي (صلوات الله عليهم)، و لكني- و الله- أتخوف عليكم في البرزخ» قلت: و ما البرزخ؟ قال: «القبر، منذ حين موته، إلى يوم القيامة». الكافي ۳: ۲۴۲ / ۳.

۴. برزخ مقام نفس است و قیامت مقام رب. جدای از فقه، وقتی می‌گویند: "قبر"، مراد برزخ است و قبر وسیله ارتباطی با روح در برزخ است.

سوخت اوراق دل از اخگر پنداری چند  
 مانند خاکستری از دفتر و طوماری چند  
 روح زان کاسته گردید و تن افزونی خواست  
 که نکردیم حساب کم و بسیاری چند  
 دل و جان هر دو بمردند ز رنجوری و ما  
 داروی درد نهفتیم ز بیماری چند  
 روز روشن نسپردیم ره معنی را  
 چه توان یافت در این ره به شب تاری چند<sup>۱</sup>

ابتدای درمان در برزخ، رویت حقیقت اعمال است. کسانی که روح خود را در دنیا نابود کرده‌اند گرفتار عذابی جانگداز می‌گردند، اینان طفل روح خود را کشته‌اند، و در حقیقت، حقیقت خود را تباه کرده‌اند!، عذاب این‌ها مثل عذاب مادری است که گمان کند حیوانی پشت پرده است، اسلحه بردارد و آن را بکشد، بعد پرده را عقب بزند و ببیند حیوانی درکار نبوده و بچه‌ی خودش بوده است!<sup>۲</sup> نظیر همین شوک در برزخ به کسانی که طفل روح خود را کشته‌اند وارد می‌شود! خب این روح کی درمان می‌شود؟ تنها راه علاج آن است که دوباره زنده شود! و روح زمانی احیا می‌شود که بتواند حقایقی را که در دنیا باور نکرده بود در اینجا ادراک و شهود نماید. حالا یا در برزخ یا قیامت، این همان فشار و عذاب قبر است؛ فشار روی کانون ادراک ماست. اساسا مرکز تمام رنج‌ها و دردها و نیز سبب تمام لذت‌ها و خوشی‌ها، کانون "ادراک" آدمی است، و منظور، نه فقط ادراکات ذهنی که ادراکات قلبی و شهودی است.

خداوند و فرشتگان و اولیای الهی جملگی همچون مادری مهربان، گویی بی قرار و منتظراند تا علائم بهبودی و سلامتی را در ما مشاهده کنند نظیر مادری که با اندک آرامش فرزند بیمارش می‌گوید: خدا را شکر آرام گرفت...! و با اندک غذا خوردنش...، خدا را شکر...! فرزندم به اشتها آمده و لذت غذا را درک می‌کند!

### درمان در قیامت

قیامت برای احیای مُردگان و بیداری خفتگان است؛ غالبا هم بیدار و درمان می‌شوند، روح در بیداری درمان می‌شود گاهی باید با شوک‌های شدید حیات را برگرداند!؛ که اگر با شوک شدید قیامت هم زنده نشود دیگر باید در جهنم بستری شوند. البته در روایاتی داریم که به اهل جهنم هم پیشنهاد بیداری می‌کنند ولی نمی‌پذیرند یا نمی‌توانند بپذیرند. البته شاید باز هم به نوعی از لطف خدا بعد از سالیان طولانی بهره‌مند شوند.

يَوْمَ هُمْ بَارُزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ \* الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ<sup>۳</sup> «آن روز که (حجاب‌ها برکنار شده و) آنان (با حقیقتی که از خود ساخته‌اند) ظاهر گردند، چیزی از آنها بر خدا پوشیده نمی‌ماند. (ندایی می‌رسد) امروز فرمانروایی از آن کیست؟ (و خود پاسخ گویند): از آن خداوند یکتای قهار است. امروز هر کسی به آنچه انجام داده است کیفر می‌یابد. امروز ستمی نیست؛ آری، خدا زود حسابرس است.»

<sup>۱</sup>. پروین اعتصامی، دیوان اشعار، قصاید.

<sup>۲</sup>. عزیزی می‌گفت: پدر زحمت‌کشی که به تازگی توانسته بود برای امرار معاش خانواده خود می‌نویسی خریداری کند، هنگامی که می‌خواست آن را عقب‌عقب درون حیاط خانه بیاورد، بچه اش را که به استقبال پاپا آمده بود زیر چرخ‌های می‌نی بوس خودش زیر گرفت و کشت! سال‌ها از این ماجرا می‌گذرد اما هنوز جراحات روحی این حادثه التیام نیافته است!<sup>۳</sup>. (غافر(۴۰): ۱۷-۱۶).

در برزخ و قیامت کسی مشکل شناختی ندارد، دیگر همه فهمیده‌اند که حسابی و کتابی درکار است، خدا حق است و شیطان باطل است، هوی و هوس و شهوت و غضب راهزنان عقل عملی او بودند و وهم و خیال نیز راهزنان عقل نظری او بودند. همه چیز را می‌دانند ولی قادر به حرکت نیستند. آیا تا کنون در خواب دیده‌اید که جانور خطرناکی به شما حمله می‌کند و شما قادر به فرار نیستید؟!

برای یک نفری که علیل است لازم نیست از خطرِ مار و عقربی که مقابلش است سخن بگویند، او خود بهتر از شما آن موجود خطرناک را احساس نموده و درک می‌کند، مشکل او آن است که قدرت گریز ندارد، او علیل است و خدا می‌داند که این صحنه چقدر جانسوز است!؛ (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ\*الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) «آتش افروخته‌ای که دل سوز است». گویی به دست و پای قلب آنان قفل زده- اند؛ (...أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْقَالُهَا)؛ «بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟». اهل عذاب باید از اعمال زشت گذشته‌شان تولید تنفر (فرار قلبی) کنند. دوره توبیخ را هم بگذرانند، تا هم درمان و هم توان درک بخشش را پیدا کنند. مراحل درمان عبارتند از: ۱. بیداری ۲. درمان ۳. توبیخ.

### درمان در جهنم

کسی که می‌خواهد به مهمانی بهشت برود، اگر حالش خراب است، چگونه می‌توان او را آماده‌ی لذت بردن کرد؟! سرمازده اگر خوابش ببرد می‌میرد! چگونه می‌توان بیدارش نگه داشت؟!؛ (ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ\* وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ)؛ «(به آنان گویند:) با سلامتی و ایمنی در آنجا(بهشت) داخل شوید. و آنچه کینه [و شائبه‌های نفسانی] در سینه‌های آنان است برکنیم».

خدا هیچ عاملی را مستقلاً برای عذاب کسی قرار نداده است. خدا که کمبود یا عقده‌ای ندارد که بخواهد برای تشفی خاطر خودش کسی را عذاب کند، گناه همه خلاق، به او ضرری نمی‌رساند، است و اگر بگویی برای عبرت‌دیگران است، این مسئله هم که در آخرت معنایی ندارد.

گر جمله‌ی کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد؛

اساساً خیلی مواقع آگاهی از بعضی حقایق موجب عذاب و رنجش می‌شود. اگر کسی را که غذای فاسدی خورده و لذت هم برده، نشانش دهی که غذایش را با گوشت مردار سگی پخته‌اند...! حالت تهوع پیدا کرده و حالش به هم می‌خورد! جهنم حقیقتش آتش درونی و عذاب عمل خود انسان است؛ آتش‌های جهنم از خود وجود گنه‌کاران است؛ (...فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ)° «پس بپرهیزید از آن آتشی که سوخت آن مردمان و سنگ‌ها هستند، و برای کافران آماده شده»؛ (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَطْمَةُ\* نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ\* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ)¶ «و تو چه دانی که آن آتش خردکننده چیست؟ آتش افروخته خدا[بی] است. [آتشی] که به دل‌ها می‌رسد» و تجسمش در بیرون است، مثل خشم که در درون سوزش است و در بیرون، صورت را سرخ می‌کند و حرارت بدن را بالا می‌برد به گونه‌ای که انگار آتش از وجودش ساطع می‌شود.

۱. (همزه) (۱۰۴): (۶-۷).

۲. (محمد) (۴۷): (۲۴).

۳. (حجر) (۱۵): (۴۷-۴۶).

۴. خواجه عبدالله انصاری.

۵. (بقره) (۲): (۲۴).

۶. (همزه) (۱۰۲): (۷-۵).

و اگر کسی بگوید: اگر در دنیا حضور خدا را آشکارا می‌دیدم دیگر گناه نمی‌کردم! آنگاه رد پای خدا را بر ساحل دنیا، در کنارش، و در تمامی گام‌هایش، نشانش می‌دهند، بعضی جاها هم که تنها یک رد پا روی ساحل است، آن رد پا، تنها از آن خدا است و ما آن‌هنگام در آغوش خدا بوده‌ایم! و البته باز هم لجبازی می‌کردیم؛ (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِي حَبَابِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُ لَمِنَ السَّٰخِرِينَ)<sup>۱</sup> «آنکه کسی بگوید: دریغا بر آنچه در محضر خدا کوتاهی ورزیدم؛ بی‌تردید من از ریشخندکنندگان بودم».

خود نور خدا برای کسی که عادت به تاریکی داشته عذاب دیگری است. شعاع نور مثل سوزش تیری است که چشمش را به درد می‌آورد. و نوع دیگر عذاب، عذاب حسرت است؛ (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أُوذَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ)<sup>۲</sup> «کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند قطعاً زیان دیدند. تا آنگاه که قیامت بناگاه بر آنان دررسد، می‌گویند: ای دریغ بر ما، بر آنچه در باره‌ی آن کوتاهی کردیم! و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می‌کشند. چه بد است باری که می‌کشند.» بار سنگین حسرت فرصت سوزی‌ها و تلف کردن‌ها، اسراف‌ها و اتلاف‌ها...!

همچنین ناتوانی درک رحمت خداوند و لذتی که مؤمنین بدان مشغولند نیز عذاب دیگری است؛ منافقان به مؤمنان می‌گویند: صبر کنید، مشتابید! تا قدری از لذت و نور شما بهره گیریم!؛ به آن‌ها گویند: به دنیا برگردید و این نور را در آنجا برای امروزتان فراهم آورید!<sup>۳</sup>

و عذاب دیگر کنار رفتن نقاب‌ها و ظهور حقیقت‌ها است؛ (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ)<sup>۴</sup> «آن روز که رازها [همه] فاش شود،» روز آبروریزی‌ها و رسوایی‌ها است! روز صورت‌های سیاه و شهادت اعضای بدن!

تاریکی، کوری و کری، گنگی و لنگی، و تنگی مکان، تنهایی و جهالت، ترس و وحشت، اضطراب و خشونت، بغض و کینه، تنفر و قیافه نفرت‌انگیز، یاس و ناامیدی، درد و مرض، فقر و بیچارگی، شکنجه و هم‌نشینی آزاردهنده، خجالت و حسرت، خستگی، حقارت و اسارت، جدایی و غربت، گرسنگی و تشنگی، دشنام و خفگی، چرک و پلیدی و... که اینها همه باطن و حقیقت اعمالی خودش است که در آخرت به این صورت تجسم می‌یابد؛ "الغوٓث الغوٓث خلصنا من النار یا رب".

برای کسانی که به رحمت خداوند اطمینان نموده و به راحتی گناه می‌کنند همواره خطراتی بزرگ وجود دارد:

<sup>۱</sup>. (زمر (۳۹): ۵۶).

<sup>۲</sup>. (انعام (۶): ۳۱).

<sup>۳</sup>. (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ\*يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...)(حدید (۵۷): ۱۳-۱۲)؛ «آن روز که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نورشان پیشاپیش و به جانب راستشان دوان است. به آنان گویند: امروز شما را مژده باد به باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است، در آنها جاودانید. این است همان کامیابی بزرگ. آن روز، مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: ما را مهلت دهید تا از نورتان [اندکی] برگیریم؛ گفته می‌شود (به دنیا) بازگردید و نوری بجوید».

<sup>۴</sup>. (الطارق (۸۶): ۹).

۱. احتمال خلود؛ زاویه گرفتن و دوری از حقایق و اهل فضایل و بعد همراهی و همرنگی با آنان و سپس عادت به رذایل و بعد لذت از گناه و در نهایت در شیب تند تنفر از فضایل و در نهایت مسخ شدن و خلود در آتش رذایل قرار می‌گیرد؛

آن یکی افتاد بیهوش و خمید	چونک در بازار عطاران رسید
جمع آمد خلق بر وی آن زمان	جملگان لاحول‌گو، درمان کنان
آن یکی کف بر دل او می براند	وز گلاب آن دیگری بر وی فشاند
آن یکی دستش همی‌مالید و سر	و آن دگر کهگل همی آورد تر
یک برادر داشت آن دباغ زفت	گربز و دانا بیامد زود تفت
اندکی سرگین سگ در آستین	خلق را بشکافت و آمد با حنین
گفت من رنجش همی دانم ز چبست	چون سبب دانی دوا کردن جلیست
گفت با خود هستش اندر مغز و رگ	توی بر تو بوی آن سرگین سگ
تا میان اندر حدث او تا به شب	غرق دباغیست او روزی طلب
کز خلاف عادتست آن رنج او	پس دواى رنجش از معتاد جو
ما به لغو و لهو فربه گشته‌ایم	در نصیحت خویش را نسرشته‌ایم <sup>۱</sup>

۲. تکذیب حقایق؛ زشتکاری و گناه رفته رفته موجب تنفر از صالحان و تکذیب و استهزاء حقایق می‌گردد؛ (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ)<sup>۲</sup>؛ «آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند، بدتر بود، چرا که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند.»، اینها خطوات (گام‌ها) و مراحل را که شیاطین طراحی کرده بود یکی یکی پشت سر نهادند.

۳. عذاب و فشار پالایش و درمان روح در آخرت به هر اندازه که باشد، بی نهایت سخت است. اصلا تصورش هم دردناک است. مدت پالایش هم بسیار طولانی است؛ آجریمه‌های جهنم اعتباری نیست حقیقی است، اثر خود عمل است، پزشکان عالم هم نمی‌توانند اثر سیانور را بر بدن کم یا زیاد کنند. در قیامت هم تخریبی که در روح ظریف و پیچیده انسان اتفاق افتاده است، بازسازی و ترمیم آن طول

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم

۲. (روم (۳۰): ۱۰).

۳. (یا اِلهی وَ رَبِّی وَ سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ لِأَیِّ الْأُمُورِ إِلَیْكَ أَشْکُو وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُّ وَ أَبْکِی لِأَلِیْمِ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِهِ أَمْ لَطُولِ الْبَلَاءِ وَ مُدَّتِهِ) مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

می‌کشد.<sup>۱</sup> خداوند توبیخ را می‌بخشد ولی درمان، عقوبتی تکوینی است و قابل بخشش نیست. بعلاوه، بعد از پالایش هم، تنها به پایین‌ترین درجات جنت نعیم خواهد رسید.

مطابق برخی روایات عده‌ای، درحالی که گناه می‌کنند مرتبه‌ای از تقوی را هم رعایت می‌کنند. مثل اینکه در خلوت گناه می‌کند؛ از سر اضطرار گناه می‌کند؛ با ناراحتی گناه می‌کند و پشیمان می‌شود؛ گناهِش را توجیه نمی‌کند؛ دیگران را متهم نمی‌کند؛ با مؤمنین دشمنی نمی‌کند؛ آنان را مسخره نمی‌کند؛ کسی را هم به گناه تشویق نمی‌کند؛ گناهِش را کوچک نمی‌انگارد؛ اصرار و تکرار بر گناه ندارد؛ جبران می‌کند؛ حاکمیت اهل فضایل را می‌پذیرد؛ طاغوت را نمی‌پذیرد و پیاده نظام او نمی‌شود؛ گروهی و دسته‌جمعی گناه نمی‌کند؛ وظایف دینی‌اش را انجام می‌دهد؛ در گناه زیاده روی نمی‌کند؛ تبلیغات نمی‌کند؛ طغیان و گردنکشی هم ندارد؛ حرمت اشخاص و زمان و مکان های مقدس را نگه می‌دارد؛ ظاهرش را هم شبیه اهل گناه نمی‌کند؛ و...، اینها در نهایت اهل نجات‌اند.

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که تنها با اتصاف به صفات خداوند می‌توان به سعادت بی‌نهایت رسید. هر صفتی یک نردبان تا خدا است و عبادت، یعنی کاری که مرا در مسیر صفات خدا قرار دهد. عابد کسی است که صفات خدا را دارد. همیشه دست‌هایش به علامت قنوت و تسلیم بلند است. یادمان نرود که ظاهر و باطن هر دو مهم است و در رشد نهال فطرت اهمیت دارد، اگرچه باطن اهم است، گردوی بدون مغز و مغز بدون گردو، هیچکدام به تنهایی رشد نمی‌کنند.

خوشا آنانکه الله یارشان بی حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنانکه دایم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی<sup>۲</sup>

### راه و روش اتصال به خداوند

بعضی مسیر و راه را بلد نیستند و راز و رمز رسیدن به صفات الهی را نمی‌دانند، این کار مثل باز کردن در گاوصندوق است؛ ممکن است در نگاه اول، به نظر سخت و ناممکن باشد ولی اگر رمز را بدانند، کاری سهل و آسان خواهد بود. مسیر خدا مانند بزرگراه است و به اندازه تمام صفاتش باند دارد. باید مطابق علاقه و استعداد خود حداقل در یک صفت از صفات خدا تلاش نموده و ممتاز شویم. اگر در یک صفت ممتاز شویم در صفات دیگر راحت‌تر می‌توانیم موفق شویم. هرکس حداقل از یک مسیر و یک رشته باید شروع کند؛ برای این سیر مقدماتی لازم است:

### الف- مقدمات نظری (رموز):

۱. شعور؛<sup>۳</sup> باید محدودیت و فنای دنیا را با رگ و پوست، احساس و ادراک کنیم. کسانی که محدودیت لذت‌های دنیا را شناخته‌اند ولی به همان قانع شده‌اند؛ اینان به تعبیر قرآن فاقد شعوراند. وقتی کسی فاقد این نوع درک باشد می‌گویند: مشاعرش را از دست داده است.<sup>۴</sup> انسان باید حس بی‌نهایت خواهی درون خود را درک کرده و مدام آن را تقویت کند. باید با تمام وجودش بفهمد که زندگی رو به تمام

۱. (... وَ مَنْ فَآكَةً امْرَأَةً لَا يَمْلِكُهَا حُبْسٍ بِكُلِّ كَلِمَةٍ كَلَّمَهَا فِي الدُّنْيَا أَلْفَ عَامٍ فِي النَّارِ...); ر.ک؛ شیخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۳.

۲. باباظاهر، دوبیتی‌ها

۳. ادراکی است که علاوه بر ذهن، با رگ و پوست و استخوان هم درک شود، مثل درک از سرما و گرما و شادی و غم و... .

۴. در مناسک حج نیز، یکی از واجبات، وقوف (توقف) در مشعرالحرام (سرزمین شعور) است.



شدن است و نمی‌توان به دنیا قانع شد. باید این حقیقت را با رگ و پوست احساس کند و این باور و شعور بر زندگی او تأثیر بگذارد. امام صادق (ع) فرمودند: اگر گوسفندان می‌دانستند که عاقبت، چاقو در انتظار آنها است، دیگر غذا نمی‌خوردند. کسی هم که به منزل و ثروت و جمال خود، فریفته شده، طوری که انگار این‌ها را جاودانه در اختیار دارد، او نیز از مصادیق (لا یشعرون) است.

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مدائن را آیینۀ عبرت دان

این است همان ایوان، کز نقش رخ مردم خاک در او بودی دیوار نگارستان<sup>۱</sup>

از مرگ نه می‌توان و نه باید گریخت، باید مسئله مرگ را حل کرد، صورت این مسئله را نمی‌توان پاک کرد، یاد مرگ حیات آفرین است، مرگ پوسیدن نیست، از پوست درآمدن است، مرگ از دست رفتن نیست، به دست آمدن است، مرگ نابود شدن نیست، تولد دوباره است و یاد آن، در هر ساعت لازم است. قوی کردن این پایه، خیلی کمک می‌کند! در این زمینه مطالعه‌ی داستان‌ها و حکایت‌ها، و ارتباط با اهل معنا و گشت و گذار توأم با تفکر و عبرت، بسیار مؤثر است. باید با بررسی احوال و اقوال از زندگی اهل دنیا عبرت‌آموزی کرد؛ باید با رگ و پوست و استخوان باور نمود که: (كُلُّ مَنْ عَلَيهَا فَاَنٍ \* وَبَيَقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)<sup>۲</sup> «هر چه بر [زمین] است فانی شونده است. و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند».

در کلیله و دمنه داستانی آمده که: مردی ناگهان نگاهش به شتری افتاد که رم کرده بود، وحشت کرد و خود را به چاهی افکند، ریشه‌هایی را که بالای چاه بود چسبید و پای خود را نیز بر دو برآمدگی گذاشت. در انتهای چاه، ازدهایی دهان گشوده و در انتظار، کندویی کوچک و ذره‌ای هم عسل در مقابل، به زیر پایش که نگاه کرد، دید پا بر سر دو مار گذاشته، رشته‌هایی را هم که چنگ انداخته، دو موش سیاه و سپید (شب و روز) می‌جویدند. لجزه‌ای غفلت کرد و خواست قطره‌ای از عسل مقابل بنوشد، ناگاه زنبوری که بر کندو نشسته بود دماغش را گزید و بیچاره...!<sup>۳</sup>

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز ورای حد تقریر است شرح آرزومندی

جهان پیر رعنا را، ترحم در جبلت نیست زمهراو چه می‌پرسی دراو همت چه می‌بندی

همایی چون تو عالی‌قدر، حرص استخوان تا کی دریغ آن سایه همت که بر نااهل افکندی

در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> خاقانی، قصاید.

<sup>۲</sup> (الرحمن ۵۵) ۲۷-۲۶).

<sup>۳</sup> کلیله و دمنه، ابوالمعالی نصرالله منشی. در این داستان که حکایت اوضاع ما در دنیا است، دستاویز ما رشته‌های عمر است. مارها هم چهار طبع انسان است که غلبه هر کدام موجب بیماری است. کنار هر نوشی هم نیشی است. آن شتر هم نماد فقر است و عامل وحشت است. البته باید توجه داشت که احساس فقر عامل کفر است و ممکن است این احساس در ثروتمند هم وجود داشته باشد. بی‌نیازی و ثروتمندی در قناعت است.

<sup>۴</sup> حافظ، غزلیات

گویند: ابراهیم ادهم<sup>۱</sup> در ابتدا پادشاه بلخ بود، روزی چشمش به مردی افتاد که در زیر سایه‌ی کاخ او نشسته بود، دیری نپائید که تکه نانی خشک از خورجین بیرون آورد، خورد و جرعه آبی نوشید و سپس آسوده و راحت خوابید. ابراهیم از دیدن این صحنه از خواب غفلت بیدار شد و لباس پادشاهی بَرکند و راه سیر و سلوک را در پیش گرفت.

و در حکایت دیگری گفته‌اند: فقیری به شهری وارد شد، هنوز خورشید طلوع نکرده و دروازه باز نشده بود. پشت در نشست و منتظر بود، ساعتی بعد در را باز کردند، تا خواست وارد شود، جمعی او را گرفتند و به کاخ پادشاهی بردند، در کاخ دید که او را بر تخت سلطنت نشانند و به تعظیم و اکرام او برخاستند. چون ماجرا را پرسید! گفتند: «هرسال در چنین روزی، ما پادشاه خویش را این گونه انتخاب می‌کنیم.» آن مرد با خود اندیشید که داستان پادشاهان پیشین را نیز باید جستجو کند، آنان چه شدند و کجا رفتند؟ از هر که پرسید در پاسخ گفتند: این راز مگوی ماست!

طرح رفاقت با مردی از آن جماعت ریخت و با او صمیمی شد و روزی در عالم محبت به او گفت: در روزهای آخر سال، پادشاه را با کشتی به جزیره‌ای دور دست می‌برند و رهایش می‌کنند؛ آن‌جا نه آبادانی است و نه ساکنانی دارد. بعد هم بر می‌گردند و پادشاهی دیگر انتخاب می‌کنند. پادشاه نگون بخت محل آن جزیره را جویا شد و از فردای آن روز داستان زندگی‌اش دگرگون شد؛ به کمک آن رفیق، پنهانی غلامانی خرید و پول و وسایل در اختیارشان نهاد تا به جزیره روند و آن‌جا را آباد کنند و برایش سرایی و باغ‌هایی فراهم آورند. چون سال تمام شد، وزیران گفتند: امروز رسمی است که باید برای صید به دریا برویم. پادشاه داستان را فهمید و با شوق به کشتی نشست، او را به دریا بردند و در آن جزیره رهایش کردند و بازگشتند! غلامان نیز در آن جزیره او را یافتند و با عزت و شکوه به سرای دیگرش بردند!<sup>۲</sup>

اگر با زبان حال هر نوزادی از والدینش بپرسد که با "پدربزرگ" چه کردید؟! در جواب می‌گویند: ما دو دسته گل خریدیم یکی را روی قبر پدر در قبرستان گذاشتیم و یکی هم برای تولد تو به زایشگاه آوردیم!

به قبرستان گذر کردم کم و بیش بدیدم قبر دولتمند و درویش

نه درویش بی‌کفن در خاک رفته نه دولتمند برده یک کفن بیش<sup>۳</sup>

۲. تعقل؛<sup>۴</sup> اگر حتی کودکی به ما بگوید: که خطری در حال وقوع است و حادثه بزرگی پیش روی است و شما ممکن است آسیب ببینید! یا گنجی در حیاط خانه شما پنهان است! در این موقع، "حرکت به سمت جان‌پناه نشانه‌ی عقل است هر چند احتمال وقوع ضعیف باشد"<sup>۵</sup>؛ درحالی که وقوع خطرات

۱. ابواسحاق ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور البلخی العجلی، متولد سال ۱۰۰ هجری و متوفی سال ۱۶۱ هجری، اهل بلخ و از صوفیان بنام می‌باشد. پس از این ماجرا ابراهیم ادهم از بلخ بیرون آمد و به قولی نه سال در غار(هفت غار) دامنه بینالود نیشابور سکونت می‌گزیند و ناشناس زندگی می‌کند و بعد از اینکه شناخته می‌شود از نیشابور بطرف مکه و مدینه و به خدمت امام محمد باقر می‌رسد و در مکه از دنیا می‌رود. به نقل از سایت ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد.

۲. به نقل از [www.pandamoz.com](http://www.pandamoz.com)

۳. باباطاهر، دوبیتی‌ها

۴. منظور از تعقل، مصلحت اندیشی، آینده نگری و عاقبت سنجی است.

۵. مثل اینکه در بین یک میلیون لیوان آب، تنها در یکی از لیوان‌ها چند قطره سیانور بریزند؛ در این صورت هر چند احتمال، یک در میلیون است ولی عقل می‌گوید: هیچ لیوانی را ننوش! یا نظیر آنکه گنجی بی‌نهایت عظیم در بیابانی مدفون است و

عالم برزخ و قیامت را نه یک کودک که تمامی انبیاء و اولیای الهی و راستگویان بزرگ عالم، اعلان کرده و نشان گنج‌های بی‌نهایت را نیز نه در بیابان که در خانه دل و قلب و روح خود ما داده‌اند.

۳. تعبد؛<sup>۱</sup> به معنای پذیرش بی‌چون و چرا، چشم‌گویی و عمل مطابق نقشه است. این نقشه را باید از منبع بی‌نهایت (وحی) گرفت و مو به مو اجرا کرد. عقل به تنهایی نمی‌تواند نقشه راه را نشان دهد.

ب- مقدمات عملی: برای عمل باید ده گام برداریم:

**گام اول؛** "انتخاب یک راه؛" مثل انتخاب یک رشته برای دانشجو؛ هر صفت خوبی که دارید یک راه است،<sup>۲</sup> از میان راه‌ها هر راهی را که آسانتر و گواراتر و مطابق روحیات و سلیقه شما است، در یکی از مکان‌ها یا زمان‌های مناسب انتخاب کنید. آسان‌ترین راه انتخاب کنید ولی حداقل در یک دوره یکساله، به اوج برسید. به نزدیکانتان هم بگویید که مراقب شما باشند و سریعاً تذکر دهند.

**گام دوم؛** "بستن عهد و پیمان" با خدا و معصومین (ع) و تعیین پاداش و جریمه برای تخلف؛ سنگ سنگین بر ندارید!<sup>۳</sup>

**گام سوم؛** "دعا و درخواست" برای رشد در آن صفت.<sup>۴</sup> دعا باید از سر اضطرار باشد تا اجابت شود.<sup>۵</sup> باید مضطر شویم. باید بدانی اگر حداقل یک صفت از صفات خدا را نداشته باشیم در آخرت تهی دست هستیم! درک تهی دستی و بی‌چاره‌گی، موجب درک اضطرار خواهد شد.

**گام چهارم؛** "توسل"؛ در مشاهد مشرفه به اولیای الهی بگویید: همه هستی من را بگیرید و این صفت را به من بدهید!<sup>۶</sup>

**گام پنجم؛** "توجه و تمرکز و تفکر" در هدف و راه و روش رسیدن به هدف از جمله گام‌های مؤثر در رسیدن به منزل مقصود است؛ هیچکدام از کارهای عبادی نبایستی از سر جهالت و غفلت و عادت باشد؛ به عنوان مثال هنگام انجام عملی عبادی نظیر "وضو"، "غسل" و "نماز"، باید بدانم چه می-

---

احتمال یافتنش کم است، جستجوی آن گنج نیز نشانه‌ی عقل است. متأسفانه امروزه تنها کسانی را که در کسب پول و ثروت موفق‌اند، عاقل می‌نامند در حالی که این تنها "عقل معاش" است خوب است ولی "عقل معاد" با آن تفاوت دارد.

۱. تعبد هر چند غیر از تعقل است اما هر تعبد و هر تقلیدی باید پشتوانه عقلی داشته باشد.  
۲. راه‌هایی که می‌توانید یکی از آن‌ها را انتخاب کنید عبارتند از: احترام به والدین- شکر و سپاسگزاری- رازداری و امانتداری- عفت و پاکدامنی- انصاف و عدالت- صداقت و راستگویی- رحم و مهربانی- آگاهی و بصیرت- کظم غیظ- اعانت و یاری رساندن- شفقت و دلسوزی- جود و سخاوت- عفو و بخشش- ستر عیب- نماز اول وقت - ایثار و شهادت طلبی و...  
بعضی از این صفات به صورت ژنتیک بیشتر وجود دارد.

۳. آیت‌الله بروجردی یکسال جریمه برای توهین قرار داده بود و این اواخر عمر به خاطر اینکه به یک طلبه گفته بود تو نمی‌فهمی...! یکسال روزه گرفت.

۴. برای کسب نعمت‌های معنوی در مسیر تکامل اگر دعا نکنید هرگز موفق نخواهید شد: قُلْ مَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ (فرقان (۲۵): ۷۷)، «اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند». اما نعمت‌های مادی را ممکن است خداوند بدون درخواست و دعا هم بدهد؛ (يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحْتَأْ مِنْهُ وَ رَحْمَةً) (کلیات مفاتیح الجنان، اعمال ماه رجب، هشتم دعای یا من آنچه لکل خیر). «ای خدایی که حتی به کسانی که از تو نخواستند و حتی تو را نمی‌شناسند از روی لطف عطا می‌کنی!»

۵. (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...) (نمل (۲۷): ۶۲) «یا [کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند- اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند؟!».

۶. من اراد الله بدء بكم... (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره)؛ متأسفانه امروزه مشاهده شریفه بنگاه معاملات و دفتر ازدواج و طلاق است. طبیعی اگر بگویید من علاج هر بیماری را بلدم! چقدر کوتاه نظری است اگر کسی بگوید: مرغ خانه من را علاج کن! مدتی است که از تخم رفته است! البته تو باندگی چو گدایان به شرط مزد مکن / که خواجه خود روش بنده پروری داند. وقتی ببیند گیوه‌های هم پاره است، آنوقت...! .

خواهم بکنم؟ همین وضو به تنهایی می‌تواند در تمامی رفتارها و سبک زندگی ما تأثیر بگذارد اما اینکه چرا ما توجه و تمرکز در وضو نداریم و از آن به‌خوبی استفاده نمی‌کنیم<sup>۱</sup> گاهی بدان جهت است که فلسفه‌ی آن را نمی‌دانیم.

### نُره‌ای از دریای حکمت و فلسفه‌ی وضو:

بهداشت بدن را با عقل و علم می‌توان فراهم ساخت اما بهداشت روح را عقل نمی‌شناسد و باید نسبت به آن تعبد داشت. وضو برای بهداشت روح است. روح و قلب آدمی با "تلقین" و "تصمیم" تطهیر می‌شود. آب نماد آرامش و نشاط و نماد زلالی و صافی و شفافیت و طهارت است. خاک نیز در تیمم نماد طهارت و تواضع است. منشأ آلودگی‌ها، غم، افسردگی، کینه، حسادت، رقابت، اهانت، وابستگی به دنیا و شهوات و... است. پس باید دست از همه تعلقات و علاقه و طمع به دنیا بشویم.

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست	بیار باده که بنیاد عمر بر بادست
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود	ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست
چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب	سروش عالم غییم چه مژده‌ها دادست
که ای بلندنظر، شاهباز سدره نشین	نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست
تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر	ندانمت که در این دامگه چه افتادست <sup>۲</sup>

"صورت"، نماد دل و پیشانی نماد شخصیت و عناوین است؛ باید عناوین جعلی خودپندار یا دگرپندار را از جبین بزدایم، عناوینی مانند: استاد، آیت‌الله، رئیس، معاون، مؤمن، اهل دل، پولدار، خوش‌تیپ، خوش‌مرام، شهری، اروپایی، و...؛ پیشانی را با تأمل بشوید و به خود تلقین کنید که من هیچ نیستم جز بنده‌ای از بندگان خدا!

"چشم‌ها"، چشم درجه‌های ورودی دل است. چشم‌ها را باید شست. تصاویری را که چشم دیده و دل خواسته و بر دل نقش بسته را باید شست؛ چشم‌ها را با تأمل بشوید و به خود تلقین کنید که دیگر بر بُنان و نامحرمان نگاه نخواهم کرد.

"بینی" من هم باید شسته شود تا رائحه ملکوت را استشمام کند. چه بسیار مجالسی که بوی شهوت و بوی کینه و نفاق و ریا و... می‌دهد. اساساً نعمت بینی برای آن است که بوی آلوده را فوراً استشمام کنی و احساس خطر کنی! بینی را با تأمل بشوید و به خود تلقین کنید که دیگر هر کجا که بوی بدی استشمام کردم فوراً فرار خواهم کرد!<sup>۳</sup> "دهان" نیز راه ورودی قلب است هم دل خود و هم دل دیگران را آلوده می‌کند. "کنار گوش" را هم بشوید؛ گوش نیز راه ورودی دل است. این اعضا را با تأمل بشوید و به خود تلقین کنید که مراقب درجه‌های ورودی قلبم خواهم بود!

۱. ارکان نیت عبارت است از: ۱. توجه (دقت به هدف) ۲. تمرکز (استمرار دقت) ۳. تلقین (تصمیم) و مجموع اینها منجر به عزم و تصمیم (نیت) می‌شود.

۲. حافظ، غزلیات

۳. اساساً "استعاذه" به معنای فرار از گناه و زشتکاری به سمت خدا است. همانگونه که حضرت یوسف (ع) در مواجهه با گناه گفت: قال معاذ الله... و به سوی خدا گریخت!

"دست راست" نماد اعمال نیک است.<sup>۱</sup> باید آن را از ریا و انگیزه‌های شرک‌آلود بشویم. و از عجب و توجه به نیکی‌هایم نیز بپرهیزیم. "دست چپ" نیز نماد اعمال بد است. باید آن‌ها را هم کنار بگذاریم. به عیوب خود در حال شستن می‌اندیشیم.

"مسح سر". باید فکر و اندیشه و خیال را نیز از گناه و زشتی پاک کنی!

"مسح پای راست". باید در راه راست تلاش کنی و "مسح پای چپ". باید پای، از پیمایش خلاف و انحراف تنزیه کنی. فائده‌ی وضوء، صفا و قلب و حصول قرب می‌باشد و چراغی است که مؤمن را از ظلمات و مادیات نجات می‌دهد و به معنویات و ورود به ساحت قدس خداوند متعال رهبری می‌نماید. وضو نور است<sup>۲</sup> و باید تو را نورانی کند. اگر حداقل روزی پنج بار این تلقین‌ها را داشته باشی نورانی می‌شوی.

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق	چار تکبیر زدم یک سره بر هر چه که هست
می بده تا دهمت آگهی از سر قضا	که به روی که شدم عاشق و از بوی که مست
کمر کوه کم است از کمر مور این جا	نامید از در رحمت مشو ای باده پرست <sup>۳</sup>

#### غسل

صراط مستقیم راه صفات خداوند است. اگر ملتزم به شرائط شویم، راه سخت نخواهد بود و نیز اگر انگیزه را تقویت کردیم قدرت عمل ما افزایش می‌یابد. برای نقشبندی صفات الهی در دل، ابتدا باید صفحه‌ی دل را پاک نمود. در وضو دل و روح را پاک می‌کنیم و در غسل، محیط زندگی خود را پاک می‌کنیم. تمام بدن نماد تمام زندگی است. تنها پاک کردن چشم و زبان و... کافی نیست، باید منزل و شهر و محیط کار و اجتماع و... خود را هم پاک نماییم.<sup>۴</sup>

در غسل سه قسمت بدن را می‌شویم:

"سر و گردن" را از هر چه فکر و گوش و زبان و سر را آلوده می‌سازد باید پاک نمود. مانعی هم از رسیدن آب وجود نداشته نباشد هر چند اندک باشد. در زندگی معنوی نمی‌توان گفت "یه زره آلودگی اشکال ندارد. اصلاً در قاموس لغات پاکیزگی روح، "این که چیزی نیست" وجود ندارد.

"طرف راست"؛ نماد حقایق و ابعاد مثبت زندگی است. باید در آن تدبیر کرد. ریا و شرک و انگیزه‌های غیر الهی، تمام زندگی من را آلوده می‌سازد. باید تمام انگیزه‌هایم را چه در ازدواج، شغل، علم و دانش، حرفه و کار، آراستگی‌های مادی و معنوی و... تطهیر نمایم.

"طرف چپ": نماد همه‌ی پدیده‌های فاسد و زشت در محیط زندگی است. باید زندگی را از آنها پاک کرد. رسانه‌ها، افراد و محیط و مکان‌های فاسد، و... اینها منشأ آلودگی‌اند. با وجود اینها طهارت

۱. در قیامت نیز نامه نیک اعمال را به دست راست می‌دهند.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، باب صفة وضوء رسول الله ص ۳۶.

۳. حافظ، غزلیات

۴. تذکر مهم؛ کسی نگوید ظاهر مهم نیست و تنها باید باطن و حقیقت عمل را درک کرد، پوست و مغز با هم باید کاشته شود تا رشد کند. نقشه و عمل هر دو باید باشد.

۵. تدبیر، دقت در حقیقت پنهان و پشت(دُبر) هر موضوع(عاقبت‌اندیشی) است.

روح حاصل نمی‌شود. غسل‌های مستحب نیز که در زمان خاصی یا برای ورود به مکان‌های خاصی یا برای انجام عمل خاصی وارد شده است؛ چون توجه انسان در آن مواقع بیشتر است، اگر در آن شرایط تصمیم به طهارت محیط زندگی‌ات بگیری، تصمیم قوی‌تری خواهد بود.

### اجتناب از نجاسات<sup>۱</sup>

همانگونه که اشاره شد برای بهداشت جسم، عقل به تنهایی کافی است، اما برای بهداشت و طهارت روح خصوصاً هنگام نماز و انجام مناسک عبادی و هنگام اتصال با منبع بی‌نهایت، باید از نجاساتی که روح را آلوده می‌سازد پرهیز کرد.

"زوائد دستگاه گوارش"، نماد هر گونه پلیدی و زشتی است. اعمال زشتی که از انسان صادر می‌شود، روح را آلوده و بد بو می‌سازد. باید از آن تنفر داشت و پرهیز کرد و فوراً خود را با آب توبه تطهیر کرد و الا باعث عفونت روح می‌شود. "خون"؛ نماد خشونت و غضب است. کمی از غضب برای حفاظت و دفاع در برابر دشمن معفو است. ولی از خون جهنده‌ای که فوراً می‌کند باید اجتناب کرد. "نطفه"ی انسان؛ و آنچه تولید و نتیجه‌ی شهوات و غرایز است، باید از آن نیز اجتناب کرد.

"مردار"؛ نماد دل‌مردگی است، تماس با یک دل‌مرده ولو در میان زندگان باشد دلمرگی می‌آورد. مردگانی که به ظاهر زنده و به باطن مرده‌اند، مانع اتصال ما با منبع بی‌نهایت‌اند، باید از آنان اجتناب کرد؛ عیسی (ع) فرمود: با کسانی مجالست کنید که دیدارشان شما را به یاد خدا اندازد، و منطقتان بر دانش شما بیافزاید، و رفتارشان شما را به آخرت تشویق نماید.<sup>۲</sup>

"سگ"؛ نماد خشونت و بدزبانی است و در مقابل افرادی که احساس بیگانگی با آنها دارد، اظهار خشونت نموده و پارس می‌کند و اگر "هار" باشد خطرناکتر است. آلودگی سخنان و رفتارهای بعضی از افراد از ظرف دل را تنها خاک (مرگ)، می‌تواند پاک کند!<sup>۳</sup>؛ "خوک"؛ هم نماد بی‌غیرتی و بی‌حیایی است، با بی‌غیرتان حشر و نشر نداشته باشید! "شتر نجاستخوار"؛ نیز نماد انسان‌های حرام خوار است، از آنان نیز اجتناب کنید! "کافر"؛ هم نماد کفر است.<sup>۴</sup> "شراب"؛ نیز باعث زوال عقل است؛ کسی که عقلش زائل شد، صدور زشتکاری از او آسان‌تر می‌شود. باید از هر چه انسان را مست می‌کند اجتناب کرد خواه شراب و خواه هر چیز مست‌کننده‌ی دیگر، نظیر مستی پُست و مقام و ...<sup>۵</sup>.

### فلسفه ذکر چیست؟

توجهات قلب و خیال به جاذبه‌های مادی دنیا و شهوات، و نیز وساوس شیطان ما را از مسیر و هدف اصلی خویش، و یاد خداوند غافل کرده است؛ (استَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ ...)»<sup>۶</sup> شیطان

<sup>۱</sup>. بین نجاست و کثافت تفاوت وجود دارد؛ و رابطه این دو با یکدیگر در اصطلاح منطقیین "عموم و خصوص من وجه" است یعنی هر نجسی کثیف نیست و هر کثیفی هم نجس نیست. بعضی نجس‌ها کثیف هستند و بعضی کثیف‌ها هم نجس هستند.

<sup>۲</sup>. (قَالَ ع مَنْ يُذَكِّرُكَ اللَّهُ رُؤْيَيْهِ وَ يَرِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْأَخْرَةِ عَمَلُهُ)، ر.ک؛ مصباح‌الشریعه، ص ۲۱.

<sup>۳</sup>. در فقه هم چنین است که اگر ظرفی را سگی دهان زد باید قبل از طهارت با آب آن ظرف را خاکمال کرد.

<sup>۴</sup>. واحد شمارش شتر، نفر است.

<sup>۵</sup>. کفر در لغت به معنای پوشاندن است و عرب، کشاورز را که دانه را زیر خاک می‌پوشاند کافر می‌گوید. منظور از کافران آدم‌هایی‌اند که حقیقت را برای تأمین منافع خود پایمال می‌کنند؛ (هر چند در شناسنامه مسلمان نامیده شده باشند).

<sup>۶</sup>. امام کاظم ع: ان الله عز و جل لم يحرم الخمر لاسمها لكنه حرّمها لعاقبتها فما كان عاقبته كعاقبه الخمر فهو حرام.

<sup>۷</sup>. «مجادله(۵۸): ۱۹».

بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ باید با اکسیر "ذکر"، ویروس "غفلت" را از روح و قلب بزداييم. غفلت ویروسی است که روح را آلوده ساخته و آن را مهبای ورود و سوسه‌های نفس و شیاطین جن و انس می‌کند؛ (... وَلَا تُطِغْ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبُهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا)¹ «از آن کس که قلبش را (به جهت پیروی از شهوات) از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده خواهی است، اطاعت مکن!». (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)² «و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند».

چشم فرو بسته اگر واکنی	در تو بود هر چه تمنا کنی
همدم خود شو که حبيب خودی	چاره خود کن که طيب خودی
چشم بصيرت نگشایی چرا؟	بی خبر از خویش چرایی چرا؟
صيد که در مانده زهر سو شده است	غفلت او دام ره او شده است
تا ره غفلت سپرد پای تو	دام بود جای تو، ای وای تو!
از ره غفلت به گدایی رسی	ور به خود آیی، به خدایی رسی
گنج تو باشد دل آگاه تو	گوهر تو اشک سحر گاه تو³

### فلسفه تسبیح چیست؟

تسبیح تکرار و استمرار ذکر و عشق‌بازی با معشوق است؛ "الله واکبر" موجب توجه به هدف و "الحمد لله" توجه به امکانات و ستایش صفات الهی و منبع همه‌ی ارزش‌ها است. محتوای الحمد، شکر است و شکر به جریان انداختن تمام نعمت‌ها در مسیر الهی است؛ خیلی‌ها با امکانات بسیار کم اما بسیار جلوتر از ما هستند! ستایش موجب گرایش و گرایش منجر به پرستش و هم‌رنگی با محبوب می‌شود. و "سبحان‌الله" یعنی همه کاستی‌ها از ما است و این خدای ذهن ماست که گاهی آلوده به نقص و ظلم و عجز و... می‌شود؛ (... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ)⁴ «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم». و "لا اله الا الله" یعنی معشوقی جز او نباید داشته باشم. ما گاهی جلوی آینه برای تماشای "خود"، یک ساعت می‌ایستیم ولی در مقابل خدا و برای تماشای خدا یک دقیقه هم تاب نمی‌آوریم؛ (وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)⁵ «و یاد کن! هنگامی را که لقمان به فرزندش در حالی که او را پند می‌داد گفت: پسرکم! شریکی برای خدا قرار نده! که بزرگترین ظلم (به خود) است، (نه به خدا)!» و پیامبر (ص) فرمود: «هر که برای خدا بود، خدا برای اوست» و در حدیث قدسی دیگر؛ خداوند می‌فرماید: بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را شبیه خودم سازم و همانگونه که من به چیزی می‌گویم (کن

۱. (کهف) (۱۸): (۲۸).

۲. (حشر) (۵۹): (۱۹).

۳. رهی معیری، منظومه‌ها، گنجینه دل.

۴. (انبیاء) (۲۱): (۸۷).

۵. (لقمان) (۳۱): (۱۳).

فیکون)؛ «خلق شو! پس خلق شود!»، تو هم این قدرت را پیدا کنی تا با اتصال به من بگویی: «کن فیکون»!<sup>۱</sup>

شرط تأثیر ذکر آن است که همراه فکر باشد. ذکر درمان جراحات و غفلتی است که نفس یا شیطان یا جلوه‌های فریبدهی دنیا. بر روح ما وارد ساخته است؛ ذکر مثل دانه‌ی هل است؛ اگر به محتوایش توجه کنی و مغز آن را در بیاوری، اثرش خیلی بیشتر خواهد بود؛ اول باید جراحات قلبی را پیدا کرد، بعد محتوی مرحم را دقیقاً روی زخم گذاشت؛ (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ)<sup>۲</sup>. «در حقیقت، کسانی که پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند». هرچند ذکر منحصر در نماز نیست، اما نماز، ذکراکبر است؛ (... وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ)<sup>۳</sup> «و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد، و قطعاً یاد خدا بالاتر است، و خدا می‌داند چه می‌کنید».

### فلسفه‌ی نماز چیست؟

نماز نشانه بندگی و نور چشم پیامبر (ص) است<sup>۴</sup>. شاید مهمترین حکمت نماز، تمرین "عبودیت" باشد و نایل شدن به این مقام است. عبودیت یعنی "چشم‌گویی حکیمانه"<sup>۵</sup>، یعنی اطاعتی که در تو خضوع آورد، تکبر و منیتت را زائل کند و مدام بنده بودن را یادآوری کند، نماز بر آستان جانان، پیشانی بر خاک نهادن و رسم عاشقی بنا نهادن است؛ علی (ع) می‌فرماید: خداوند، نماز را واجب کرد تا انسان را از کبر و خودخواهی دور کند<sup>۶</sup>. عاشق بیش و پیش از پسند خود، به علاقه‌ی محبوب می‌نگرد و در جستجوی تأمین آن است، مشتاق است بداند معشوق از وی چه خواسته، نه آنچه خود می‌پسندد، آیا معشوق قصری بر فراز بیستون خواسته؟! یا سری جدا شده در میدان عشق!؟

گر دست رسد در سر زلفین تو بازم      چون گوی، چه سرها که به چوگان تو بازم<sup>۱</sup>  
محمود بود عاقبت کار در این راه      گر سر برود در سر سودای ایازم<sup>۲</sup>

۱. «من كان لله، كان الله له»؛ بحارالانوار ج ۸۲ ص ۳۱۹، باب ۳۶. «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی»؛ الجواهر السنیه؛ ص ۷۰۹، (کلیات حدیث قدسی).

۲. (اعراف (۷): ۲۰۱).

۳. (عنکبوت (۲۹): ۴۵).

۴. فرمود (ص): «فَرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ». اصولکافی ج ۵ ص ۳۲۱.

۵. مقام عبودیت مقام رفیعی است که حتی برتر از مقام رسالت است زیرا در تشهد نماز این مقام پیامبر (ص) را مقدم بر مقام رسالتش قرار داده‌اند؛ أشهد أن محمدا عبده و رسوله (شهادت می‌دهم که محمد (ص) عبد و رسول پروردگار است).

۶. ترجمه و شرح نهج البلاغه (عبده)، ج ۳ ص ۲۰۸.

۷. حافظ، غزلیات؛ "ایاز" غلام سلطان محمود بود که به وی علاقه داشت؛ گفته‌اند: روزی مقابل محمود ایستاده بود که عقری، پای ایاز را نیش زد؛ اما ایاز مقابل سلطان تکان نخورد. بعد از اذن سلطان و دور از چشم او، ابراز ناراحتی و درد نمود؛ به وی گویند: چرا آنجا چیزی نگفتی؟! گفت: "خلاف ادب بود!"



عاشق نمی‌پرسد چرا خدا از او چنین خواسته؟! زیرا پیش‌فرض او حکمت خداوند است و اگر سؤال هم نماید نه از باب اعتراض بلکه از باب افزایش یقین است؛<sup>۱</sup> چون پیش از آن، عقل به او اثبات نموده که خدا به هر چه فرمان داده، مصلحتی و حکمتی در آن بوده و از هر چه نهی نموده، مفسده‌ای داشته است.

وضو و غسل تطهیر روح و نماز نقش بستن معبود بر لوح دل است؛ نماز برای حیات و رشد روح است، نماز کمال مؤمن است، تمرین بندگی و سرسپردگی و تذکارتی برای زدودن دل‌مردگی است هر چند گاهی با ندانستن یا توجه نداشتن به معنای جملات و کلمات آن همراه باشد، زیرا همین نماز اعتباری، واقعیتی عینی و اثری واقعی بر روح دارد که ما از اسرار آن بی‌خبریم. نماز پایدار نمودن وجه خدا در نفس است. نمازگزاری که روح خود را با آن عجین ساخته، سهمی از وجه الله در باطن دارد. در عالم ملکوت، صورتی زیبا و منور دارد و نمازگزار با آن، نقش می‌گیرد. بنابراین در هر حال محترم است و باید حرمتش را با اقامه آن، پاس بداریم. نماز را هرگز نمی‌توان ترک نمود، میلیون‌ها نفر اینک زیر خاک، آرزویشان بازگشت به دنیاست تا بار دیگر خداوند را عبادت کنند ولو به اندازه‌ی یک سجده...! نماز، بهترین راه نزدیک شدن پرهیزکاران به خداوند است.<sup>۲</sup>

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد  
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد  
از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار  
کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد<sup>۳</sup>

اگر چه نماز، نشانه‌ی بندگی است، و در هر حالی و حالتی، حتی در حال غرق شدن، یا جنگ و یا احتضار و جان دادن باید آن را خواند(ن)، اما این بدان معنا نیست که از تأویل و تفسیر و فلسفه‌ی آن غفلت نمود زیرا توجه به معانی جملات نماز و اسرار حرکات و سکانات آن، موجب رشد و بهره‌ی بیشتر از نماز است.<sup>۴</sup> علی(ع) فرمود: «کسی که تأویل و تفسیر نمازش را نداند، نمازش ناقص است».<sup>۵</sup>

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم  
من این نماز حساب نماز نگذارم  
مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی  
حدیث درد فراق تو، با تو بگذارم  
وگرنه این چه نمازی بود که من بی تو  
نشسته روی به محراب و دل به بازارم

۱. نظیر ابراهیم(ع) که از خداوند خواست تا زنده کردن مردگان را به او نشان دهد؛(بقره/۲۶۰).

۲. «عیسی(ع) بر مزار مادرش مریم(س)، از وی پرسید: مادرم! آیا دلت می‌خواهد به دنیا برگردی؟ و مریم(س) پاسخ داد: آری تا در شب‌های سرد زمستانی نماز بگزارم و روزهای گرم تابستانی روزه بگیرم! فرزندم! مسیر هولناک است!» مستدرک الوسائل، میرزا نوری، ج ۶، ص ۳۳۸. و نیز؛ منازل الاخرة، شیخ عباس قمی، ص ۱۳۰.

۳. ترجمه و شرح نهج البلاغه(عبد)؛ ج ۳؛ ص ۱۸۴.

۴. حافظ، غزلیات.

۵. گاهی بعضی می‌گویند: نمازی را که معنایش را ندانی نباید بخوانی، در حالی که چنین نمازگزاری هم هر چند معنای نماز را نداند، ولی معنای خدا(معبود) و معنای بندگی(اطاعت از فرمان)، و معنای تسلیم(مبارزه با تکبر و غرور) و... را دانسته است. مانند آن کارگر و کشاورزی که هنگام نماز به اطاعت و بندگی خود تقید دارد، و ما روشنفکر مآبانه او را تحقیر می‌کنیم!  
۶. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): (مَنْ لَمْ يَعْلَمْ تَأْوِيلَ صَلَاتِهِ هَكَذَا فَهِيَ خِدَاجٌ أَيْ نَاقِصَةٌ)؛ بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۸۱، ص ۲۵۵.

از این نماز ریایی چنان خجل شده‌ام که در برابر رویت نظر نمی‌آرم<sup>۱</sup>

همه‌ی حالات رسول خدا در نماز، مطابق وحی و فرمان الهی صورت گرفته است. (جامع احادیث شیعه، ج ۵ ص ۱۶)؛ آیت الله جوادی آملی می‌گوید: «هر ذکری از انکار خداوند دارای حیات است و تسبیح می‌گوید و راز عینی آن در عرش الهی استقرار دارد و از آنجا به عنوان امر تکوینی والا، به سوی وجود عقلی و از وجود عقلی به مثالی و از مثالی به طبیعی تنزل می‌کند و در جهان طبیعت به عالم لفظ و اعتبار تبلور می‌یابد». <sup>۲</sup> علی (ع) به مردی که در حال نماز بود فرمود: «آیا تأویل نماز را هم می‌شناسی؟ عرض نمود: آیا نماز تأویلی جز عبادت دارد؟ فرمود: آری! عرض نمود آن‌ها را به من بیاموز! فرمود: تفسیر "تکبیر" تو در نماز آن است که خداوند را به وصفی در نیاوری و او را از هر تشبیه و حرکت و سکونی تنزیه نمایی و او را از اعراض، اتصاف و حلول، انتقال و تغییر، قیاس و سنجش برتر دانی، و...»<sup>۳</sup> ثمره‌های نماز، شگفت آور است و می‌تواند، نمازگزار را تا آستان خداوند بار دهد، به شرط آنکه با اخلاص و حضور قلب همراه باشد؛ نماز خصوصاً در اول وقت، ضربه‌ای است بر سر نفس و شیطان ولی اگر زمانش گذشت ضربه‌ای می‌شود بر نماز.

اقامه‌ی نماز برای ذکر و توجه قلب غفلت‌زده و غبارگرفته است؛ (... وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)<sup>۴</sup> «نماز را برای یاد من اقامه کن»؛ و نیز استعانت و طلب استقامت از منبع بی‌نهایت قدرت است؛ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...)° «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از شکیبایی و نماز یاری جویید».

نماز به سوی قبله و "قبله"، قطب مغناطیسی دل است؛ همه‌ی اعمال باید در جهت و مسیر آن باشد. کعبه، قبله‌ی ظاهر و خدا قبله‌ی باطن است، نمی‌شود تنها در نماز قبله‌ام خدا باشد و در غیر نماز قبله‌ی دیگری داشته باشم. نماز باید با تمام ابعاد زندگی ما تطبیق داشته باشد؛ (إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).<sup>۶</sup> «من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم.» و نیز (قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).<sup>۷</sup> «در حقیقت، نماز من و عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است».

بالا بردن دست‌ها در ابتدای نماز نشانه‌ی "تسلیم"<sup>۸</sup> و پذیرش آشتی و صلح با حق است، تسلیمی نه از سر ترس، بلکه نظیر تسلیم و تواضع در برابر کسی، که نقشه‌ی راه گنج را می‌دهد. تسلیمی برای آراستگی به صفات خدا و رنگ خدایی به همه‌ی ابعاد زندگی زدن؛ باید تمام امور زندگی اسم و نشان خدایی داشته باشد؛ فلسفه "بسم‌الله" نشان خدایی زدن به هر کار و تصمیم است؛ (وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا

۱. منسوب به مولانا.

۲. ر.ک؛ جوای آملی عبدالله، رازهای نماز ص ۱۶۶.

۳. جامع احادیث شیعه، ج ۵ ص ۶۰.

۴. (طه) (۲۰): ۱۴.

۵. (بقره) (۲): ۱۵۳.

۶. (انعام) (۶): ۷۹.

۷. (انعام) (۶): ۱۶۲.

۸. اسلام به معنای تسلیم است. و تسلیم یا به معنای سلامت قلب است؛ (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (شعرا) (۲۶): ۸۹، یعنی مسلمان کسی است که قلبش از انواع بيملری نظیر کبر و حسد و کینه و... سالم باشد، و یا به معنای تواضع و صلح و تسلیم بودن بر برابر هر جلوه‌ای از حقیقت است.)

بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا...)<sup>۱</sup> «بر کشتی نجاتی سوار شوید که روان شدنش و لنگرگاهش تنها نام خداوند(بسم الله) است!».

خواجه رفت غلامی بخرد، از هر بنده که پرسید نامت چیست؟ چه می‌خوری؟ چقدر می‌خوابی؟ او جوابی می‌داد و سخنی می‌گفت؛ گفت: اینها به درد نمی‌خورند! تا به بنده‌ی دیگری رسید، پرسید نامت چیست؟ گفت: نامی ندارم، هر چه تو بنامی، پرسید چه می‌خوری؟ گفت: هر چه تو بدهی! پرسید چقدر می‌خوابی گفت: هر چه تو فرمایی! و خواجه وی را برگزید!

"تکبیر" های نماز، چنانچه با توجه قلب صورت پذیرد، دفع موانع رشد و کمال و دریدن حجاب‌ها و تقرب به ذات اقدس الهی است. نماز، میدان جنگ و حرب با نفس و شیطان است و شاید به همین سبب است که به محل نماز محراب(محل نبرد) می‌گویند. وقتی می‌توانی به حقیقت بگویی خدا بزرگتر است(الله اکبر)، که از آنچه بدان تعلق داری و وابسته شده‌ای رها گردی!، خداوند برتر از آن است که در وهم و خیال ما بگنجد و این اعتراف موجب دریدن حجاب‌های ظلمانی و نورانی است. کسی که غیرخدا را بزرگ می‌پندارد، نمی‌تواند به حقیقت تکبیر گوید، هر چند آن را بر زبان جاری کند و آن‌که می‌خواهد در نهان، با خداوند مناجات کند، باید خود را هم ننگرد. علی(ع) در اوصاف پرهیزکاران فرمود: «آفریدگار، نزد پارسایان بزرگ و غیر او در نظر آنان کوچک و حقیراند».<sup>۲</sup> ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم<sup>۳</sup>

راز "نشستن و برخاستن" در نماز، در ذکر بحول الله ... نهفته است. اراده تکوینی الهی و اراده‌ی آزاد انسان توأمان و در طول یکدیگر قرار دارد؛ (... وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...) «و چون تیر به سوی آنان افکندی، تو نیافکندی، بلکه خدا افکند». در تمام حرکات و سکنات نماز، با نیروی اراده‌ی تکوینی پروردگار و اراده و انتخاب آگاهانه خود، توأمان، می‌نشینم و برمی‌خیزم؛ و این راز همه حرکات‌ها و تصمیم‌های انسان در عالم تکوین و تشریح است. (اینکه می‌گویند: هیچ حرکتی و اتفاقی در عالم نمی‌افتد مگر با اراده خدا، منظور اراده‌ی تکوینی خداوند است و اراده تکوینی خدا همان نظام قانونمند آفرینش(نظام علت و معلول) است؛ یعنی هر اتفاقی توسط یک قانون و یا علتی مخصوص به خود می‌افتد. جهان هستی یک سیستم قانونمند است و هیچ اتفاقی بیرون از این سیستم نیست. اما منظور از اراده تشریحی خدا، پسند و علاقه خداوند است که آن را در قالب قوانین تشریحی مثل دین و اخلاق بیان نموده است. بنا براین کسی که گناه می‌کند جدای از اراده تکوینی خدا نیست ولی به دور از اراده تشریحی اوست.

نماز را باید به "نیت تقرب" خواند، ارزش هر عملی متناسب با کیفیت نیت(معرفت و انگیزه) آن عمل است. نیت، تنها یک خطور ذهنی نیست که آفاتی نظیر شک و فراموشی و غفلت به آن آسیب رساند. بلکه خاطر و خطوری عینی و حضوری است که توسط عقل عملی در قلب آدمی شکل می‌گیرد. نیت همان انگیزش و گرایش قلب سلیم است. در روایتی از پیامبر(ص) پرسیدند: قلب سلیم چیست؟ فرمود: دینی خالص از شک و هوی و عملی بدون پیرایه‌ی سمعه و ریا.<sup>۴</sup>

۱. (هود(۱۱):۴۱).

۲. (عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم)؛ نهج البلاغه/خ ۱۹۳.

۳. سعدی، گلستان.

۴. (انفال(۸):۱۷).

۵. جامع احادیث شیعه، ج ۱ ص ۳۶۱. (سمعه از سمع است و به رفتاری می‌گویند که به انگیزه شنیدن دیگران انجام گیرد).

نیت، دمیدن روح در هر عمل عبادی نظیر؛ وضو، غسل، نماز، رکوع، سجود و غیره است که موجب حیات و ماندگاری آن عمل می‌شود. نماز، با نیت تقرب زنده می‌گردد و بدون آن مرده است.

از جمله اموری که نقش اساسی در ارتقاء و کمال نیت دارد "اخلاص"، خالص نمودن عمل از هر انگیزه‌ی دیگری بجز خدا است و رازی ملکوتی دارد و باعث برکت (رشد ملکوتی) و حیات ابدی عمل می‌گردد. اخلاص موهبتی الهی است که خداوند آن را به کسانی عطا می‌کند که با انجام فرائض و نوافل و پیروی از پیامبر محبوب خدا (ص)، موجبات توجهات الهی به خویش را فراهم ساخته و خدا را از خود خوشنود نموده‌اند؛ (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ...)<sup>۱</sup> «بگو: اگر دوستدار خدا باشید، از من (خدا) پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد».

اخلاص در ابتدا به صورت حالتی ناپایدار و پس از مجاهدت و تمرین به صورت پایدار (ملکه نفسانی) درآمده و در نهایت آدمی را به مراتب والای درک اسرار الهی نائل می‌گرداند به گونه‌ای که بجز مخلصین، دیگران توان درک و وصف اوصاف الهی را ندارند؛ (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ\* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ)<sup>۲</sup> «خدا منزّه است از آنچه به جز بندگان مخلص خدا او را وصف می‌کنند».

"قیام"، ایستادگی برابر هر دشمن و هر مشکل و نماد استقامت است. ایستادگی در برابر همه‌ی دل-مشغولی‌ها، جاذبه‌های انحرافی و مصیبت‌های اتفاقی است. برپادارندگان این گونه قیام نیز اقامه کنندگان عدالت و قسط و کمک به ستمدیدگان در اجتماع‌اند. این قیام حالت آمادگی برای مقابله با دشمنان است، آمادگی برای درک فرامین الهی است، آماده باش برای درک و کشف و شهود اسرار و معارف الهی است. "قرائت" در نماز نیز اسراری دارد که جز عقل عاری از آفات و هم و خیال، بدان راه نیابد. بسم‌الله، اسم اعظم است. بسم‌اللهی که عبد مخلص می‌گوید، نظیر همان کن فیکونی است که رب‌العالمین می‌گوید،<sup>۳</sup> "الرحمن" نیز روح و باطن و حقیقت و فلسفه آفرینش است. "الرحیم" نیز رحمت خاصه خداوند است. ستایش و ستایشگری (حمد) منحصر در خداوند است.

"رکوع و سجود" نیز نماد فروتنی، خضوع و خشوع عبد و نشانه عبودیت است؛ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ ...) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید». سر برافراشتن از سجده‌ی اول، حکایتی از پیدایش انسان از خاک و رجوع دوباره او به خاک است و باز برانگیخته شدن در قیامت از خاک و رجوع دوباره به پیشگاه الهی در قیامت است؛ (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى)<sup>۴</sup> «از این زمین شما را آفریده‌ایم، در آن شما را باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم»؛ سجود منتهای خاکساری و خضوع عبد است، به همین جهت ظرفیت تقرب در حالت سجود بیشتر از سایر حالات است؛<sup>۵</sup> همچنین اثری شگرف در آمرزش گناهان دارد. شاید از همین روی گفته‌اند: (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ ...) «و مساجد از آن خداوند است»، و خانه‌های خدا را نیز مساجد نام نهاده‌اند. آدم (ع) نیز با سجود ملائک گرامی داشته شد. سجده‌گاه نمازگزار برای اهل آسمان چون ستارگان درخشان می‌درخشد<sup>۶</sup> و سجده بر پیشانی روح نمازگزار نور می‌گردد که با پرتوی آن در آخرت راه می‌رود؛ (... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ

۱. (آل عمران (۳): ۳۱).

۲. (صافات (۳۷): ۱۶۰ - ۱۵۹).

۳. الله، اسم اعظم الهی است و بسیاری از اولیای الهی که با بردن نام اعظم خدا در عالم تکوین دخل و تصرف داشته‌اند.

۴. (حج (۲۲): ۷۷).

۵. (طه (۲۰): ۵۵).

۶. (همان/ج ۵ ص ۲۲۵).

۷. (جن (۷۲): ۱۸).

۸. (همان/ج ۵/۲۳۷).

كَمْ مَثَلُهُ فِي الظُّلْمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...)<sup>۱</sup> «و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود».

"قنوت" هم نمایه‌ی خضوع، لابه، مویه و تبتل<sup>۲</sup> است؛ (وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا)<sup>۳</sup> «و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز»، امام صادق(ع) فرمود: تبتل در آیه به معنای قنوت در نماز و لابه به سوی خدا است؛<sup>۴</sup> قنوت، نمادی از راز و رمز تکوین و هماهنگی میان دو نظام تکوین و تشریع است؛ (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ)<sup>۵</sup> «بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید، و خاضعانه برای خدا به پا خیزید».

از مقامات تبتل تا فنا      پایه پایه تا ملاقات خدا<sup>۶</sup>

وقتی نمازگزار برای "تشهد" می‌نشیند گویا از خوابگاه گور یا نشور(قیامت) سر برداشته و آنگاه به گرامیداشت خدا و درود فرستادن و گرامی داشتن نیکان و خود می‌پردازد. تشهد پیامبر(ص) نیز به همین‌گونه بوده و به دستور خداوند در معراج اذکار آن بیان گردیده است.<sup>۷</sup> همچنین در تشهد باید "ولایت" که واسطه‌ی فیض الهی و استمرار و دوام آن است رعایت شود. اساساً اصل نماز هم باید با ولایت همراه باشد. از پیامبر(ص) چنین روایت شده که هرگاه کسی به نماز ایستد و بر من و اهل بیت من صلوات و درود نفرستد نمازش پذیرفته نیست.<sup>۸</sup>

به فرموده امام رضا(ع) سخن گفتن با مخلوق با شروع نماز(تکبیره الاحرام) حرام گردیده و با "سلام"(کلام مخلوق) حلال می‌شود.<sup>۹</sup> مؤمنی که در نماز از خلق بریده و با نماز به معراج عروج نموده اینک در پایان نماز که قصد برگشت به سوی خلق دارد، ادب اقتضا دارد که در ابتدای هر دیدار تازه‌ای سلام نماید<sup>۱۰</sup> و نیز فرمودند که سلام، نامی از نام‌های خداوند است که نمازگزار خطاب به دو فرشته‌ای که بر او گمارده شده‌اند انجام می‌دهد.<sup>۱۱</sup>

بهشت چون سرای خداوندی است به آن دارالسلام می‌گویند؛ (لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ...) <sup>۱۲</sup> «برای آنها (در بهشت) خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود»؛ و هنگام ورود مؤمنان به بهشت، فرشتگان بر آنان سلام دهند؛ (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)<sup>۱۳</sup> «آن‌هایی که فرشتگان(مرگ) روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک‌اند؛ به آنهاگویند: «سلام بر شما! وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید!»، اساساً درود و تحیت مؤمنان به یکدیگر نیز در بهشت با سلام است؛ (وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) «و تحیت آنها(بهشتیان) در بهشت: سلام؛ و آخرین سخنشان این است که: "حمد، مخصوص پروردگار

۱. (انعام: ۶) (۱۲۲).

۲. تبتل در عرفان یکی از مقامات معنوی و از نخستین منازل سیر و سلوک است و دارای درجاتی است.

۳. (مزل: ۷۳) (۸).

۴. تفسیر نورالقلین، ج ۵، ص ۴۵۰.

۵. (بقره: ۲) (238).

۶. مولوی، مثنوی معنوی دفتر سوم.

۷. (همان ج ۵ ص ۳۳۹).

۸. همان / ج ۵ / ص ۳۳۵.

۹. وسائل الشیعه / ج ۶ / ۴۱۷، (تحلیل الصلوه).

۱۰. (فتوحات مکیه / ج ۱ ص ۴۳۲ به نقل از کتاب اسرار نماز آیت الله جوادی آملی ص ۱۵۳).

۱۱. (معانی الاخبار / ص ۱۷۶).

۱۲. (انعام: ۶) (۱۲۷).

۱۳. (نحل: ۱۶) (۳۲).

عالمیان است"؛ این سلامتی و عافیت، از جانب خدای مهربان است؛ (سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَجِيمٍ)<sup>۱</sup> «سلام بر آنها؛ این سخنی از سوی پروردگاری مهربان است!».

چرا با این نمازها به جایی نمی‌رسیم؟

اندیشیدن در صفات و گستره‌ی نعمات پروردگار، و گرایش به منبع بی‌نهایت، سبب خضوع و خشوع و حضور قلب در نماز می‌شود. علی(ع) فرمود: اگر مردم در عظمت قدرت خدا و بزرگی نعمت‌های او می‌اندیشیدند، به راه حق باز می‌گرویدند.<sup>۲</sup> باید قبل از نماز کمی فکر کنی که چه می‌خوانی و که را می‌خوانی؟ آیت الله بهجت می‌گفت: «احساس لذت در نماز يك سري علل خارج از نماز دارد، و يك سري مقدمات در خود نماز. آنچه در خارج از نماز باید مورد ملاحظه باشد و عمل شود این است که: انسان گناه نکند و قلب را سیاه و دل را تیره نکند، معصیت، روح را مکدر می‌کند و نورانیت دل را می‌برد و در هنگام خود نماز نیز انسان باید زنجیر و سیمی دور خود بکشد تا غیر خدا داخل نشود، یعنی فکرش را از غیر خدا منصرف کند و توجهش به غیر خدا مشغول نشود. و اگر به طور غیر اختیاری توجهش به جایی منصرف شد، به محض التفات پیدا کردن باید قلبش را از غیر خدا منصرف کند». یکی از شاگردان ایشان نیز می‌گفت: روزی از آقا پرسیدم: چه کنم در نماز حضور قلب داشته باشم؟ آقا ابتدا سر به پایین افکند و سپس فرمود: روغن چراغ کم است! من از این جمله فهمیدم که معرفت کم است و ایمان قلبی ضعیف است.<sup>۳</sup> با وابستگی به دنیا نمی‌توان به مرتبه‌ی حضور قلب در نماز رسید. وسوسه نیز عملی شیطانی است<sup>۴</sup> و دل نمازگزار را از یاد خدا باز می‌دارد؛ و آفت دیگر غفلت است؛ دلی که از یاد خدا غافل است، نمی‌تواند در نماز به یاد خدا باشد.

ما درین انبار گندم می‌کنیم	گندم جمع آمده گم می‌کنیم
می‌نیاندیشیم آخر ما بهوش	کین خلل در گندمست از مکرموش
موش تا انبار ما حفره زدست	و از فنش انبار ما ویران شدست
اول ای جان دفع شر موش کن	وانگهان در جمع گندم جوش کن
بشنو از اخبار آن صدر الصدور	لا صلوة تم الا بالحضور <sup>۵</sup>

بزرگان ما برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، راه‌های متعددی همچون: تحصیل معرفت به خدا و انتخاب محل و مکان مناسب و آشنایی به معانی نماز و فلسفه‌ی افعال و اذکار آن و مراقبت و تمرین حضور قلب را بیان نموده‌اند. دعای پیش از نماز، آماده سازی توجه دل است. همچنین توجه کردن به معانی جمله‌های نماز، عاملی برای حضور قلب است.

<sup>۱</sup>. (یس: ۳۶): (۵۸).

<sup>۲</sup>. ترجمه و شرح نهج البلاغه (عده)، ج ۲، ص ۱۳۹.

<sup>۳</sup>. ر.ک؛ برگی از دفتر آفتاب (شرح حال شیخ السالکین حضرت آیت الله العظمی بهجت)، باقی زاده پلامی، رضا

<sup>۴</sup>. (سوره ناس: ۱۱۴)، (بگو به خدا پناه می‌برم) از شرّ وسوسه‌گر پنهانکار، که در درون سینه‌ی انسان‌ها وسوسه می‌کند، خواه از جنّ باشد یا انسان!

<sup>۵</sup>. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول.

پیامبر(ص) فرمود: برای آنکه در نماز حواستان جمع باشد، در وضو دقت کنید. اگر در نماز ذهنمان درگیر چیزهای دیگر شد، عیب ندارد، همانجا نگاهش دارید و رنگ خدایی به آن بزنید! همان لحظه تصمیم بگیرید که اینجا(موضوعی که حواس شما را پرت کرده)، آن موضوع را هم در طول توجه به خدا قرار دهید!<sup>۱</sup> به همین خاطر گفته‌اند: نماز را با چشم بسته بخوانید حتی اگر با چشمان بسته توجّهتان بیشتر باشد. مستکبران با این مدل نماز و عبادت هرگز مشکلی ندارند. عبادت نباید ما را از حوادث اطراف غافل کند، بلکه بایستی ما را از خودبینی و خودپسندی دور سازد، نماز باید توجه ما را به همه‌ی ابعاد زندگی جلب کند. گاهی حتی باید با یک تیمم ساده، نماز را فوراً تمام کرده و به وظایف دیگر خود عمل کنیم. نماز مقبول نمازی است که در روح و زندگی(درون و بیرون) ما اثر سازنده داشته باشد و این همان معنای ثواب و قبول است.

**گام ششم؛ اخلاص است.**

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ)<sup>۲</sup> «کسی که محصول آخرت بخواهد، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم، و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و [لی] در آخرت او را نصیبی نیست». اخلاص ضریب فوق العاده‌ای در افزایش نمره نهایی هر عمل خداپسندانه دارد و باعث افزایش غیر طبیعی ارزش عمل می‌شود.<sup>۳</sup>

**گام هفتم؛** استفاده از تمام فرصت‌های کوچک است. اگر قرار است دروغ نگویم، باید حتی از دروغ شوخی و مبالغه و... اجتناب کنم. استفاده از این عبارت: "اینکه چیزی نیست!" مطلقاً ممنوع است. حضرت سجاد(ع) فرمود: «از دروغ‌گویی، چه کوچک و چه بزرگ در هر امر جدی و شوخی بپرهیز زیرا وقتی کسی دروغ کوچک گفت، جرأت بر دروغ بزرگ را نیز پیدا می‌کند(عادت می‌کند)». <sup>۴</sup> و امام باقر(ع) در نصیحتی به فرزند(ع) فرمود: خداوند سه چیز را در سه چیز پنهان کرده است: رضا و خشنودی خود را در پرستش و عبادت؛ هیچ عبادتی را کوچک مشمار، شاید رضای خدا در همان عبادت کوچک باشد؛ خشم خود را در گناهان؛ هیچ گناهی را کوچک مشمار، شاید به واسطه‌ی همان

<sup>۱</sup> علی(ع) در نماز متوجه سائلی شد که وارد مسجد شده و درخواست کمک می‌کند، غلی در حالت نماز اشاره می‌کند که نزدیک بیاید و انگشتر او را از انگشتانش بیرون بیاورد!

<sup>۲</sup> (شوری ۴۲): ۲۰.

<sup>۳</sup> این مقوله غیر طبیعی در فرهنگ دینی ما "برکت" نام دارد مانند برکت ساختن کعبه توسط ابراهیم و اسماعیل، یا برکت خون امام حسین(ع) و... البته ناگفته نماند که اعمال به لحاظ سختی کار و کمیت و کیفیت خود عمل، یک نمره‌ی معینی دارند؛ ولی باید توجه داشت که نمره‌ی هر عملی در ضرایبی از صفات و فضایل عمل‌کننده هم ضرب می‌شود. اینکه گاهی می‌شنویم؛ بعضی افراد با انجام یک عمل ساده به عرش می‌رسند و بعضی دیگر با انجام اعمالی صدها برابر، هیچ رشدی نمی‌کنند و در فرش باقی می‌مانند، به جهت آن است که هر عمل نیکی پتانسیل رشد نامحدودی دارد، البته مشروط بر رعایت شرایط و داشتن ضرایب بالایی از صفات و فضایل که در رشد آن عمل تأثیر می‌گذارند. به فرموده امام رضا(ع) حتی می‌توان با گفتن یک "لا اله الا الله" به حصن الهی داخل شد و از عذاب الهی در امان ماند البته به شرطها و شروطها که "ولایت" از جمله آن ضرایب و شروط است. بعضی از این ضرایب عبارتند از: میزان و درجه‌ی ایمان، تقوی، معرفت و بصیرت، ولایت، اخلاص، توکل، توجه و حضور قلب، رعایت ادب و آداب آن عمل، مکان و زمان، و... .

به عنوان مثال دو نفر ممکن است یک عمل معینی را در شرایط ظاهری برابر انجام دهند مثل اینکه نماز خاصی را شبیه هم بخوانند یا مقدار صدقه‌ی معینی را به فقیر بدهند. این دو نفر، هر چند که نمره‌ی ظاهر عملشان برابر است اما به دلیل تفاوت در ضرایب عملشان، هر کدام نمره‌ی نهایی و متفاوتی خواهند گرفت. روشن است اگر کسی صدقه‌ای را جلوی نگاه مردم و برای جلب توجه آنان بدهد با کسی که همان مقدار صدقه را به صورت پنهان و تنها برای جلب خشنودی خداوند می‌دهد، تفاوت چشمگیری دارد.

<sup>۴</sup> قال السجاد علیه السلام: «اتقوا الكذب الصغير منه و الكبير في كل جد و هزل فان الرجل اذا كذب في الصغير اجترأ على الكبير». (اصول کافی؛ ج ۴، ص ۳۵)

گناه مورد خشم او واقع شوی و بندگان محبوب خود را در میان مردم پنهان کرده است، هیچ فردی را حقیر مشمار، شاید همان فرد، بنده‌ی محبوب خدا باشد.<sup>۱</sup>

برای کاشت بذر فضایل؛ (مانند کاشت بذر در زمین)، سه زمینه داریم؛ (شوره‌زار، عادی و حاصلخیز):

۱. کارهای نیکی که با انگیزه‌های غیرالهی و به قصد شهوات و حرص و آز و فریب و... انجام شود مانند کاشت بذر در شوره زار است؛ (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ).<sup>۲</sup>

۲. بذرهایی که در زمینه‌های عادی اجتماعی، منفعت طلبی، خجالت، ترس از ملامت و کاشته می‌شوند و روی اعمال به ظاهر نیک ما اثر می‌گذارند ما را خیلی به خدا نمی‌رسانند! این کارها مانند کاشت بذر در زمین‌های عادی است. اینجا ما خیلی کارها انجام داده و بذرها کاشته‌ایم ولی نباید روی اینها سرمایه‌گذاری کنیم، خیلی رشد نمی‌کنند.

۳. زمینه‌های بدون آفت و حاصلخیز همان فرصت‌های کوچکی است که نه منفعتی به دنبالش است و نه ترسی و نه ملامتی، مثل سلام به یک کودک، این کارها ما را رشد می‌دهد روی اینها باید کار کرد. کمک به مادر، جفت کردن کفش‌های اهل مسجد، خاموش کردن لامپ‌های اضافی و صرفه‌جویی در آب، تعمیر شیرهای آبی که چکه می‌کنند، رفع موانع از مسیر عبور مردم، برداشتن لاشه حیوانات از وسط جاده و...، در این زمینه‌های حاصلخیز یک دانه کوچک هم که بکاری رشد می‌کند. اخلاص هم در شما رشد می‌کند.

**گام هشتم؛ استفاده از فرصت‌های طلایی:**

زمینه‌های سخت، فرصت‌های فوق‌العاده و طلایی است؛ مثل اینکه کسی را که به من صدمه زده، ظلم کرده یا توهین نموده عفو کنم، با کسی که قطع رابطه کرده، ارتباط برقرار کنم و...، و در واقع جایی که انجام کار خیر، آبرو و اعتبار می‌برد و یا ضرر مادی دارد یا ملامت می‌کنند و می‌گویند: چرا جوابش را ندادی؟! ترسیدی؟! و...؛ این زمینه‌ها فرصت‌های طلایی است که آدمی را به اوج می‌رساند.<sup>۳</sup> این‌ها اخلاق عادی نیست، اخلاق متعالی و مکارم اخلاق است. مثل داستان مالک اشتر و مواردی دیگر.<sup>۴</sup> امام صادق (ع) فرمود: با کسی که از تو بریده ببیوند، و به آن که از تو دریغ کرده بخشش کن، و با کسی که به تو بدی کرده نیکی کن و به کسی که به تو دشنام داده سلام کن و با کسی که به تو دشمنی ورزیده انصاف ورز و کسی که تو را ستم ورزیده عفو کن، همچنان که دوست داری که از تو گذشت شود. به عفو خدا از خودت عبرت گیر، آیا نبینی که آفتاب بر نیکان و بدان هر دو

۱. «یا بنی إنَّ اللهَ تعالى خبأ ثلاثةَ أشياءَ فی ثلاثةَ أشياءَ : خبأ رضاه فی طاعته فلا تحقرن من الطاعة شینا فعلَ رضاه فیهِ، وخبأ سخطه فی معصيته فلا تحقرن من المعصية شینا فعلَ سخطه فیهِ ، وخبأ أولیاءه فی خلقه فلا تحقرن أحدًا فعلَ ذلک الولی»؛ التذکرة الحمدونیة، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. (ماعون(۱۰۷):۴).

۳. البته این کارها باید در مواردی باشد که پشتوانه عقلی هم داشته باشد و عقلا آن را تأیید کنند.

۴. مالک اشتر که پیراهنی از کرباس به تن داشت و فقیر می‌نمود، از بازار عبور می‌کرد؛ شخصی که او را نمی‌شناخت، مالک را حقیر و خوار شمرد و کلوخی به او زد. مالک به راه خود ادامه داد. بعضی که ناظر بودند، گفتند: آیا دانستی به چه کسی اهانت کردی؟! مرد جواب داد: نه! گفتند: این مالک اشتر است. مرد سخت پشیمان شد و تصمیم به عذرخواهی گرفت. تا او را در مسجد به حال نماز یافت. از او پوزش خواست، مالک با گشاده‌رویی گفت: به خدا قسم به مسجد نیامده‌ام؛ مگر آنکه برای تو طلب آمرزش کنم. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲، به نقل از اخلاق فلسفی، ج ۱، ص ۸۷.



می‌تابد و باران بر شایستگان و ناشایستگان می‌بارد؟!<sup>۱</sup> امام باقر(ع) نیز در روایتی از رسول خدا(ص)، همسایگان خداوند را این‌گونه معرفی می‌کند: هنگامی که قیامت برپا شود، منادی می‌گوید: صابران کجایند؟ در این هنگام گروهی از جای خود برمی‌خیزند در حالی که فرشتگانی از آنها استقبال می‌کنند! آنها می‌گویند: ما خود را در اطاعت خداوند به صبر واداشتیم و در معصیت او هم صبر کردیم. در این هنگام منادی صدا می‌زند: راه آنها را باز کنید تا وارد بهشت شوند! حساب و کتابی برای آنها نیست! پس از آن منادی دیگری گوید: اهل فضل کجایند؟ گروهی از جای برمی‌خیزند و می‌گویند: در دنیا با ما جاهلانه رفتار کردند، ولی ما تحمل کردیم، به ما بدی می‌شد ولی ما گذشت می‌نمودیم و... ندایی گوید: راست می‌گویند، راهشان را باز کنید تا وارد بهشت گردند، و برای آنان نیز حسابی نیست!<sup>۲</sup>

همچنین امام سجاد علیه‌السلام در دعای مکارم‌الاخلاق از خداوند چنین می‌خواهد: «خداوندا! توفیقی به من مرحمت فرما که هر کس نسبت به من ناروایی کرد، من خیرخواه او باشم. هر کس سخن بدی به من گفت، من او را ستایش کنم. هر کس به من بدی کرد، من از او چشم‌پوشی کنم. هر کس مرا محروم کرد، من به او بذل کنم. هر کس مرا از خود دور کرد، من به او نیکی کنم».<sup>۳</sup> اگر نیمه شب برخیزیم و در قنوت نماز شب برای چهل نفر از کسانی که به ما آسیب زده‌اند دعا کنیم کاری بس بزرگ کرده‌ایم!

از آن روزیکه ما را آفریدی      بغیر از معصیت چیزی ندیدی

خداوندا بحق هشت و چارت      ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی<sup>۴</sup>

**گام نهم؛ صبر و استقامت در مقابل موانع.** (از اینجا محور چهارم بحث(شناخت موانع) آغاز می‌شود)

عبور از هر مانع و استقامت در برابر آن، مرحله‌ای از رشد روح است؛ (فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ...)° «پس، همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن!»؛ (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)<sup>۱</sup> «محققاً کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد». استقامت همان تقوی و همان مقاومت و همان صبر است. تقوی یا همان خویش‌تنداری بهترین سیستم حفاظتی روح است. نیرویی است در درون، که موجب غلبه بر موانع است. موانع چهار چیز است که علاجش، استقامت و چهار تکبیر قلبی است.

۱. صَلِّ مَنْ قَطَعَكَ، وَأَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ، وَ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَ سَلِّمْ عَلَى مَنْ سَبَّكَ وَ أَنْصَفْ مَنْ خَاصَمَكَ، وَ اغْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ كَمَا أَنَّكَ تُحِبُّ أَنْ يُغْفَى عَنْكَ، فَاعْتَبِرْ بِغَفْوِ اللَّهِ عَنْكَ أَلَا تَرَى أَنَّ شَمْسَهُ اشْرَقَتْ عَلَى الْأَبْرَارِ وَ الْفَجَارِ وَ أَنَّ مَطَرَهُ يَنْزِلُ عَلَى الصَّالِحِينَ وَ الْخَاطِئِينَ. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱.

۲. این روایت تلخیص شده است؛ شیخ طوسی، الامالی، النص، ص ۱۰۳، دار الثقافة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق. (...إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ). (زمر(۳۹): ۱۰)؛ «بی‌تردید، شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت».

۳. دعای مکارم‌الاخلاق، فراز بیستم

۴. باباطاهر، دویستی‌ها

۵. (هود(۱۱): ۱۱۲).

۶. (احقاف(۴۶): ۱۳).

الف- "نفس" و جاذبه‌های آن اولین مانع است؛ (وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ...)¹ «و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند».

ب- "شیاطین" جن و انس و وسوسه آنان از دیگر موانع است که با تحریک نفس عمل می‌کنند؛ (وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ)² «و بگو: پروردگارا، از وسوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می‌برم».

ج- "خلق"؛ طواغیت و حاکمان زر و زور و تزویر و یا گاه مردم و گاه همسر و فرزندان و... نیز می‌توانند با تشویق یا تخویف یا فریب مانع شوند؛ (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...)³ «و بدانید اموال و فرزندان شما فتنه‌اند».

د- "جاذبه‌های دنیا" که با تحریک نفس، مانع رشد می‌شوند؛ (وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...)⁴ «و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست».

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یک سره بر هر چه هست<sup>۵</sup>  
روایات ما نیز صبر و استقامت را سه نوع تعریف کرده‌اند:

۱. صبر بر طاعت (مقاومت و مداومت بر انجام طاعات، حفظ انرژی و تقویت آن برای تداوم حرکت و اجتناب از تنبلی و خستگی؛ نظیر غلبه بر اینرسی یعنی تمایل به ایستایی در اجسام متحرک در فیزیک)
۲. صبر بر معصیت (مقاومت در برابر جذابیت‌ها و جاذبه‌های انحرافی؛ نظیر غلبه بر نیروی گریز از مرکز در فیزیک)
۳. صبر بر مصیبت (مقاومت در برابر حوادث مزاحم و ناگوار پیش روی؛ گاهی برخی حوادث دردناکی که از مقابل با انسان ناگهانی برخورد (اصابت) می‌کند، نای و رمق انسان را از ادامه حرکت سلب می‌کند در اینجور مواقع باید انعطاف داشت، به منبع بی‌نهایت پناه برد، یاد خدا کرد، توسل و توکل نمود، اجازه دهیم زمانی بگذرد و به هر حال سر خم کرد و حادثه را مانند موج از بالای سر عبور داد و الا این موج سهمگین با شدت به صورت ما برخورد می‌کند و استخوان آدمی را خورد می‌کند. در فیزیک نیز برای مقابله با نیروی مزاحم روبرو (هوای مقابل)، اجسام را به شکلی منعطف (آیرودینامیک) می‌سازند)

برای تقویت عضلات تقوی در باشگاه استقامت پنج چیز لازم است:

۱. "وسایل و ابزار"؛

۱. (یوسف) (۱۲): ۵۳.

۲. (مؤمنون) (۲۳): ۹۷.

۳. (انفال) (۸): ۲۸.

۴. (انعام) (۶): ۳۲.

۵. حافظ، دیوان

یکی از بهترین وسایل و ابزار برای تقویت استقامت و تقوی همین "غرایز" است. مدیریت و کنترل غرایز در جوانی اگر چه سخت و سنگین است اما اگر این مدیریت انجام پذیرد، می‌تواند موجب افزایش چشمگیر قدرت استقامت و افزایش درجه تقوی شود. این قدرت و این استقامت برای پیمایش مسیر پر فراز و نشیب و پر حادثه در زندگی پیش رو به شدت مورد نیاز است. این فرصت طلایی را خداوند در دوره جوانی در اختیار همگان قرار می‌دهد، نتایج آزمون آنان را نیز به دلیل فوران غرایز در این دوران با ارفاق و نظر لطف بررسی می‌کند، سریع می‌بخشد و به سرعت عفو می‌کند، ولی به هر حال کسانی را هم که در این دوران طلایی زندگی خود عفاف و تقوی ورزیده‌اند، به درجات و مقاماتی می‌رساند که شاید برای دیگران دسترسی به آن به آسانی میسر نشود. به هر حال بدون این غرایز هرگز نمی‌توان به "ملکه‌ی عفاف" در نفس، دست یافت. اینها برای رشد انسان وزنه‌های خوبی هستند. شهوت و غضب (آفت عقل عملی) و وهم و خیال (آفت عقل نظری) است. صفت عفو و بخشش با کنترل و مدیریت غضب به دست می‌آید. مدیریت و کنترل وهم و خیال و شک و گمان هم می‌تواند موجب یقین و خوشبینی و حکمت شود.

۲. "برنامه" و روش و مراحل و مقدار استقامت؛ دین، روش و نحوه‌ی استفاده از ابزارهای استقامت را نشان می‌دهد.

۳. "استاد" و مربی و الگوهای استقامت؛ اینان همان کسانی‌اند که در هر نماز راه و روش ایشان را از خداوند مسئلت می‌نماییم؛ (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ . صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) <sup>۱</sup> ما را به راه راست هدایت فرما، راه کسانی که گرامی‌شان داشته‌ای. و اینان عبارتند از؛ (مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) <sup>۲</sup> «پیامبران و راستی پیشگان و شهیدان و شایستگان (مقام خلیفه الهی)، و آنان چه نیکو همدانند!».

۴. "تغذیه" و تقویت ایمان. ایمان شامل: شناخت (شناخت) و باور (احساسات) و یقین (قلب) و عمل است. عاملی که می‌تواند شناخت‌ها را تبدیل به باور کند تکرار و (تفکر) و مرور در تمایلات فطری و تقویت آن است. شناخت مثل چراغ راه است و باور و احساسات انرژی و سوخت پیمایش مسیر است؛ اگر در مسیر عبودیت گام برداشتی به "یقین" دست خواهی یافت؛ (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) <sup>۳</sup> «و پروردگارت را عبادت کن تا به مقام یقین دست یابی (جهان غیب برای تو مشهود گردد)». و چنانچه یقینت را نیز تقویت کنی به هدایت‌های تکوینی برتری دست خواهی یافت. <sup>۴</sup>

۱. (حمد) (۱): (۶-۷).

۲. (نساء) (۴): (۶۹).

۳. (حجر) (۱۵): (۹۹).

۴. عرفا برای یقین هم مراتبی ذکر کرده‌اند نظیر؛ "علم‌الیقین" یعنی یقینی که بواسطه عقل حاصل گردد (علم حصولی)، و "عین‌الیقین" یعنی یقینی که علاوه بر عقل با حواس هم مشاهده و ادراک شود، و "حق‌الیقین"، یعنی ادراک حصولی، ادراکی که در آن عالم و معلوم (درک کننده و درک شونده) با یکدیگر متحد شوند و یکی شوند. مثل زمانی که سرما را به گونه‌ای ادراک می‌کنی که انگار اصلاً سرما خود تویی و تو همان سرمایی.

۵. "تمرین" همان اعمال صالح و انجام مناسک است که باید با توجه و تفکر و حضور قلب انجام شود؛ مثلاً نماز تمرین تسلیم و بندگی و آراستگی به فضایل است و روزه تمرین مبارزه با مشتهیات نفس است؛

چرب و شیرین کم ده این مردار را      زانک تن پرورد رسوا می‌رود

چرب و شیرین ده ز حکمت روح را      تا قوی گردد که آن جا می‌رود<sup>۱</sup>

**گام دهم؛ جهاد و تلاش اجتماعی است.**

کمک به رشد فضایل در جامعه و "حاکمیت دین در جهان"، از واجبات مسلمانی است؛ چنانکه پیامبر(ص) فرمود: «هر کسی نکوشد که به مردم خدمت نماید، مسلمان نخواهد بود».<sup>۲</sup> هر مسلمانی باید تلاش و مجاهده و مبارزه نماید تا "تمدن الهی" در جهان شکل بگیرد. همچنانکه طواغیت هم در صدد تحقق "تمدن مادی" و نظمی نوین در کل جهان‌اند. طاغوت، هر طغیانگر و هر حاکمیت و سلطه‌ای است که اذن و رضایت خدا به همراه نداشته باشد، اگر کسی بخواهد نفس را کنترل کند ولی کاری به طاغوت نداشته باشد و با او نستیزد، رفته رفته طاغوت او را یا برده ساخته و یا نابود خواهد کرد. نفس ما را به حرام آلوده می‌کند، شیطان به کفر می‌کشاند<sup>۳</sup> و طاغوت هم زمینه‌ی انحراف ایجاد می‌کند.

قرآن اشاره به داستان کسی می‌کند که نخست در صف مؤمنان بود و حامل آیات و علوم الهی گشته<sup>۴</sup> و سپس از این مسیر گام بیرون نهاده، شیطان به وسوسه او پرداخت و طاغوت او را به مخالفت با موسی(ع) کشانید و عاقبت کارش به گمراهی کشیده شد. خدا فرمود: ما او را به اختیار خودش واگذاریم و او خود، به پستی گرائید و بر اثر پیروی از هوای نفس مراحل سقوط را طی کرد تا آنجا که مانند "سگ‌هار" عطشی کاذب داشت.<sup>۵</sup>

شیطان طاغوت است:<sup>۶</sup>

۱. مولوی، دیوان شمس، غزلیات.

۲. عن النبی(ص): «من أصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم»، مکاتیب الرسول(ص)، ج ۲، ص ۴۵۴.

۳. كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ(حشر(۵۹): ۱۶)؛ «چون حکایت شیطان که به انسان گفت: کافر شو! چون [وی] کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، زیرا من از خدا، پروردگار جهانیان، می‌ترسم».

۴. (وَإِنَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ)(اعراف(۷): ۱۷۵) «و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت؛ آنگاه شیطان، او را دنبال کرد و از گمراهان شد». در اینکه منظور از آیاتی که به او داده شده چیست؟ برخی آن را اسم اعظم، برخی استجاب دعا یا برخورداری از معارف تورات، علم و حجج دانسته‌اند. مرکز فرهنگ و معارف، اعلام قرآن از دایرةالمعارف قرآن، ج ۲، ص ۱۶۴

۵. از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده می‌شود که منظور از این شخص مردی به نام "بلعم باعورا" بوده است که در عصر موسی ع زندگی می‌کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می‌شد، و حتی موسی ع از وجود او به عنوان يك مبلغ نیرومند استفاده می‌کرد، و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می‌رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی ع قرار گرفت. در تورات نیز ماجرای "بلعم باعورا" آمده است، باب ۲۲ سفر اعداد. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۵. در تفسیر "المنار" از پیامبر اسلام ص چنین نقل شده که مثل بلعم بن باعورا در بنی اسرائیل همانند امیة بن ابی الصلت در این امت است «المنار جلد ۹ صفحه ۱۱۴»

۶. داستان شیطان را در قرآن در سوره‌های؛ (اعراف(۷): ۲۲-۱۱) و (حجر(۲۶): ۴۳-۲۶) و ( ) و ( ) جستجو کنید.

غیر از ملائک، خداوند موجودات پنهان دیگری به نام "جن" خلق کرد. آنها هم مانند فرشتگان برای خدمت به انسان آفریده شدند<sup>۲</sup>، رودها، معادن، کوه‌ها و دریاها و... مأمورانی و موکلینی از فرشتگان و جنیان دارند.

خداوند ساختار درونی انسان را صبغهای ملکوتی داد و او را مزین به فطرت الله نمود، ولی جنیان را از آتش بی دود (و باد) پدید آورد<sup>۳</sup> و مانند انسان عقل و شهوت و اختیار نیز به آنها داده شد. (وَالْجَانَّ خَلْقًا مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ)<sup>۴</sup> «وطایفه‌ی جن را پیشتر از آتش گذرانده خلق نمودیم».

شیطان از جنیان بود،<sup>۵</sup> صاحب فرزندان بود<sup>۶</sup> و داعیه حاکمیت داشت این در وجودش تولید احساس برتری و سروری کرده بود. او می‌خواست مدیر عالم ملک باشد. استکبار به معنای تکبر کردن (رفتار) نیست، استکبار خوی و عقیده خود برترینی است، مستکبر خواهان مقام و جایگاهی است که لیاقتش را ندارد. خواهان علو و برتری است و شیطان این چنین بود.

در جنگی که میان ملائکه و جنیان طغیانگر در عالم ملک اتفاق افتاد، پس از شکست جنیان، ابلیس را به ملکوت آوردند؛<sup>۸</sup> خداوند به ابلیس فرصت داد و چشمان او را به ملکوت باز کرد تا خودش را بازسازی کند، همچنین او را در صفوف ملائکه جای داد و او پذیرفت که عبادت کند و آنقدر عبادت نمود تا بر کرسی استادی فرشتگان نشست ولی روحش رشد نکرد، او کسی بود که نمازهای بسیار

۱. ریشه این واژه که از جیم و نون ترکیب شده است با مستور بودن هماهنگ است، "جنین" چون در رحم مستور است، "مجنون" چون عقلش مستور است، جنت هم به باغی می‌گویند که زمینش بواسطه درخت‌ها و چمن‌ها مستور است. وقتی کلمه جن گفته می‌شود، خرافاتی نیز با آن تداعی می‌شود؛ از جمله اینکه آنها شکل‌های عجیب و غریب دارند و موجوداتی دم‌دار و سمدار هستند و همچنین مودی و پر آزار، کینه‌توز و بد رفتارند. "جن" چنانکه از مفهوم لغوی این کلمه به دست می‌آید، موجودی است ناپیدا که برای او مشخصات زیادی در قرآن ذکر شده؛ از جمله اینکه آنها دارای ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطقی و استدلال‌اند (آیات سوره جن) تکلیف دارند و مسئول‌اند. گروهی از آنها مؤمن صالح و گروهی کافرند آنها دارای حشر و نشر و معاندند، قدرت نفوذ در آسمان‌ها و خبرگیری و استراق سمع داشتند، اما بعدها ممنوع شدند، آنها با برخی انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهانی داشتند، به اغوای آنان می‌پرداختند، در میان آنها افرادی یافت می‌شوند که از قدرت زیادی برخوردارند؛ همان‌گونه که در میان انسان‌ها نیز چنین است، (نمل: ۲۷): (۳۹) یکی از گردنکشان جن به سلیمان گفت من تخت ملکه سبا را پیش از آنکه از جای برخیزی از سرزمین او به اینجا می‌آورم! آنها می‌توانند برخی کارهای مورد نیاز انسان را انجام دهند (سبا: ۳۴): ۱۲ و ۱۳) گروهی از جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می‌کردند، و برای او معبدها، تمثال‌ها، و ظروف بزرگ غذا تهیه می‌کردند.

۲. تاریخ طبری- جلد ۱ - ص ۵۳

۳. همانطور که آب نسبت به انسان مهلك است ولی ممکن است حیوانات آبی در آن زندگی کنند. آتش هم اگر چه نسبت به انسان مهلك است اما ممکن است موجوداتی نازری در آن زندگی کنند؛ در تفسیر المیزان هم چنین آمده که اگر جن از نار سموم (آتش گذارنده) خلق شده است معنایش این نیست که يك دست از آتش خلق شده باشد، همانطور که انسان که از تراب است، آب هم ضمیمه دارد، هوا و آتش هم در آن دخیل است. (عناصر چهارگانه آب و باد و آتش و خاک)، آن روز اگر این چهار عنصر شناخته شده بود امروز عناصر بیشتری کشف شده که همه آنها در تشکیل بدن انسان دخیل‌اند. آفرینش جن هم همینطور است.

۴. (حجر: ۱۵): ۲۷.

۵. محی‌الدین ابن عربی می‌گوید: بین خلقت جن و خلقت آدم شش هزار سال فاصله بوده است؛ ر.ک؛ محمد بن علی ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۱۳۲. و نیز مسعودی گفته است موقعی که خدا اراده کرد آدم را خلق کند، هفت هزار سال برجن و سناس گذشته بود و ابلیس لعین هم قسمتی از زمان را گذرانده بود. ر.ک؛ علی المسعودی، أخبار الزمان ج ۱ ص ۳۳

۶. وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (كهف: ۱۸) (۵۰) «و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجد کنید پس [همه] -جز ابلیس- سجد کردند، که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید. آیا [با این حال]، او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید، و حال آنکه آنها دشمن شمايند؟ و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند».

۷. طبق برخی روایات ابلیس، اب‌الجن (پدر اولیه نسل جنیان) است مانند آدم که اب‌آدم (پدر اولیه نسل آدم) است. دائره‌المعارف قرآن کریم، ج ۱، ص ۵۶۳

۸. برای مطالعه بیشتر و آشنایی با پیشینه شیطان به دائره‌المعارف قرآن کریم، ج ۱، ص ۵۵۸ نشر بوستان کتاب، مراجعه کنید

خواند، شش هزار سال عبادتِ منفعت‌طلبانه کرد<sup>۱</sup> تا بین ملائکه عزیز شد و به مقاماتی رسید و ملائکه نامش را عزازیل (عزیز کرده) گذاشتند.

پس از آفرینش آدم، خدا به همه فرشتگان و همچنین به ابلیس دستور داد تا بر آدم سجده کنند.<sup>۲</sup> ابلیس از این کار سر باز زد<sup>۳</sup> خدا فرمود: چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستانت قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟! آیا تکبر نمودی یا از برتری جویانی؟! و سپس او از عالم ملکوت به عالم ملک رانده شد!<sup>۴</sup> شیطان می‌گفت: اگر این موجود از من بالاتر باشد، از او فرمان نخواهم برد و اگر از من پایین‌تر باشد، با او دوست می‌شوم و در مشکلات به فریادش خواهم رسید.<sup>۵</sup>

ابلیس، فرزندان و یارانش، بارها در قرآن به عنوان دشمن آشکار آدمیان خطاب شده‌اند. آنها می‌توانند از جایی که آدمیان آنها را نمی‌بینند<sup>۶</sup> آنها را به کارهای ناپسند و سوسه‌کنند، ولی با پناه بردن انسان به خدا (استعاذه) و یاد خدا (ذکر) از انسان دور می‌شوند.<sup>۷</sup> او نخستین کسی بود که کفر داشت و قیاس نمود و خود را از آدم (ع) برتر دانست و گفت: من از آتشم و او از خاک است، تکبر نمود و نافرمانی آشکار نمود، آتش حسدش شعله‌ور شد و به ناحق با خداوند مخاصمه و جدال کرد و خدا او را لعنت نمود، او در اولین دروغ به آدم گفت: از این درخت بخورید، چون درخت جاوید است! و قسم به دروغ خورد!، سحر کرد و آن را به مردم آموخت و فریب‌کاری کرد! همچنین پس از سقوط از جایگاه رفیع خود، با دلی آکنده از کینه و نفرت و خشم به خداوند گفت: من آنها را از پیش رو، یعنی آخرتی که در پیش دارند (آن را کوچک و ساده و موهوم جلوه می‌دهم) و از پشت سر، با اموال و ثروتی که ذخیره کرده‌اند و بدان مشغول هستند، (به بخل و طمع و حرص و آز و ادارشان سازم) و از طرف راست (باورها و معنویاتشان را با شبهات و شک و تردید ضایع می‌سازم)، و از طرف چپ نیز لذات مادی و شهوات را در نظر آنها، پر جاذبه جلوه می‌دهم و تو اکثر آنها را شکرگزار

۱. نهج البلاغه، خطبه قاصعه (۱۹۲).

۲. وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (بقره ۲) ۳۴» و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس -که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران بود- [همه] به سجده درافتادند.

۳. قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (صاد ۳۸): ۷۵

۴. قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآ مَسْنُونٍ. قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَأَنْتَ رَجِيمٌ. وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ. قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. (حجر ۱۵): ۳۲-۴۰. «فرمود: ای ابلیس، تو را چه شده است که با سجده کنندگان نیستی؟ گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، آفریده ای، سجده کنم. فرمود: از این [مقام] بیرون شو که تو رانده شده‌ای. و تا روز جزا بر تو لعنت باشد. گفت: پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده! . فرمود: تو از مهلت یافتگانی، تا روز [و] وقت معلوم. گفت: پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت؛ مگر بندگان خالص تو از ایشان را».

۵. تفسیر برهان جلد ۲ ذیل آیات ۲۶ به بعد و نیز بحار، ج ۶۳، ص ۱۹۸؛ و حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۶.

۶. يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ (اعراف ۷): ۲۷؛ «ای فرزندان آدم، زهار تا شیطان شما را به فتنه نیاندازد؛ چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند، و لباسشان را از ایشان برکند، تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند. در حقیقت، او و قبیل‌اش، شما را از آنجایی که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند».

۷. (وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.) (اعراف ۷): ۲۰۱-۲۰۰؛ «و اگر از شیطان و سوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بر، زیرا که او شنوای داناست. در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون و سوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند».

نخواهی یافت<sup>۱</sup>؛ ای خدا! به عزت و بزرگواریات سوگند، همه‌ی آنها را گمراه و از راه راست و مسیر تو منحرف می‌کنم!.

### حکمت وجود شیطان

درگیری و جهاد، زیباترین، پاکترین و حکیمانه‌ترین نهاد و شاکله‌ی جهان هستی است. هر کس به جایی رسید با مجاهدت و مبارزه رسیده است. اگر شیطان نباشد، اگر وسوسه نباشد، اگر چالش نباشد، اگر ریاضت نباشد، دیگر کسی به مقامی نمی‌رسد، کسی ولی خدا می‌شود که در نبرد با هوای نفس و شیطان پیروز شود، این سازمانده‌ی و قانون آفرینش است. همه‌ی پیشرفت‌های علوم پزشکی و گیاه شناسی و داروشناسی و جراحی‌ها که صدها دانشکده و متخصص را به کار انداخته، به واسطه‌ی مرض است، اگر مرض در عالم نبود علم پیشرفت نمی‌کرد، گرچه ما موظفیم با امراض مبارزه کنیم ولی در هندسه‌ی خلقت، مرض برکت است، در هندسه آفرینش هم وجود شیطان لازم است، گرچه موظفیم که از شیطننت بپرهیزیم. ای انسان! گوهری داری که با آسمان و زمین نمی‌شود معامله کرد، و رهزنی هم داری که با سوابق ممتد و قدرت بی‌حد، کمین نموده که آن را از تو برباید.

انسان است و ابدیت او، مگر تمام شدنی است؟ سخن از دنیا و ده هزار سال و یک میلیون سال و یک میلیارد سال نیست سخن از ابدیت است این ابدیت را باید با امکانات و سرمایه‌های ابدی تأمین کرد، کار ابدی و سیر ابدی، ره توشه ابدی می‌خواهد، این ره توشه ابدی، با جهاد و مجاهدت تأمین می‌شود. البته در این راه انسان تنها نیست علاوه بر عقل و فطرت و انبیاء و اولیا، این همه فرشته‌ها را صفاً صفا در خدمت ما قرار دادند مدیرات را در خدمت ما قرار دادند فرشتگان فراوانی در خدمت تو هستند یاور تو هستند؛ (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَنْزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿فصلت﴾ (۴۱): ۳۰) «به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خدا است! سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.»<sup>۲</sup> کم نیستند ملائکه‌ای که همیشه برای نگهداری و هدایت تو دست به دعایند.

هر آن که جانب اهل خدا ننگه دارد	خداش در همه حال از بلا ننگه دارد
حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست	که آشنا سخن آشنا ننگه دارد
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای	فرشته‌ات به دو دست دعا ننگه دارد
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان	نگاه دار سر رشته تا ننگه دارد
صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی	ز روی لطف بگویش که جا ننگه دارد
چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت	ز دست بنده چه خیزد خدا ننگه دارد
سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری	که حق صحبت مهر و وفا ننگه دارد

۱. اعراف آیه ۱۶؛ بحار، ص ۲۷۴.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن (مکارم)، ۱ جلد، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) - قم، چاپ: دوم، ۱۳۷۳.

به هر حال خداوند مدیریت عالم را به انسان سپرد و استکبار ابلیس موجب سقوط او از ملکوت شد. حالا شیطان کینه‌ی خدا و انسان را به دل گرفته و سوگند خوده تا بر تفکرات و باورهای او تأثیر بگذارد. او می‌خواهد ثابت کند که تمدن و فرهنگ مادی در جهان حاکم خواهد شد و در عالم مُلک نمی‌شود تمدن ملکوتی حاکمیت داشته باشد.<sup>۱</sup> و حکمت خداوند بر آن است که پوشالی بودن تفکر ابلیس اثبات شود و چنین نیز خواهد شد، به امید آن‌روز!<sup>۲</sup>

### ستاره‌های تمدن مادی

راه رسیدن به وصال و لذت بی‌نهایت، صفات خداوند است. وقتی کسی عبد شد دیگر متصل است. طاغوت برای فعالیت شیطان استحکاماتی ایجاد می‌کند. شیطان می‌گوید: چون عالم مادی است، ساز و کار اداره‌ی آن هم باید مادی باشد. خدا برای رسوایی این تفکر به او مهلت داد، زیرا همه باید بفهمند که راه ابلیس بن‌بست و تفکر او باطل است. امروزه پیشنهاد و تبلیغ تمدن مادی دانسته یا ندانسته از سر لطف نیست بلکه به طمع هلاکت و نابودی انسانیت، به فرماندهی شیطان است. مدرنیته و تمدن مادی صرفاً داشتن ابزار و امکانات مدرن نیست بلکه حذف قداست خدا از زندگی بشر است و پست مدرن نیز انقلابی برخاسته از دل مدرنیته و بر علیه همه‌ی ارزش‌های ثابت و مطلق است.<sup>۳</sup>

امروزه در آسمان فرهنگ و تمدن جهان مادی و خودساخته‌ی بشر، ستاره‌های فروزانی به درخشش درآمده و در قالب مکاتبی علمی و فلسفی، چشمان بسیاری را خیره کرده و صرف نظر از معایب و محاسن آن‌ها در خیال انسان‌هایی که در جستجوی یافتن تمدنی مدرن و مرفه‌اند، می‌درخشند! "اومانیزم"، "لیبرالیسم"، "پلورالیسم"، و غیره، از جمله ستارگان فروزان آسمان جهان بشری‌اند. همچنین از قرن هفدهم به بعد، پایه‌های نهضت‌های علمی و فلسفی، تحولاتی هم در زمینه‌ی مسائل اجتماعی با عناوینی نظیر؛ "دمکراسی"، و "حقوق بشر" صورت گرفت و اندیشمندانی مانند ژان ژاک روسو، ولتر و منتسکیو افکار و اندیشه‌های خویش را در باره حقوق طبیعی و فطری بشر، با پشتکاری قابل تحسین در میان مردم پخش کردند و البته به این سبب، حق بزرگی بر جامعه بشریت دارند.

اما علی‌رغم اینهمه پیشرفت و توسعه در حوزه‌های نظری و تکنولوژی و علم، ستارگان فروزان فرهنگ و تمدن مادی بشری تاکنون نتوانسته‌اند زندگی انسان را به خوبی روشن نمایند؛ و مسئله‌ی "معنای زندگی" در صدر فهرست پرسش‌های بنیادین و خلأهای عاطفی بشر جای دارد؛ هنوز هم بشر، رنج و پوچی و افسردگی و بحران هویت انسانی خویش را احساس می‌کند و یأس و ناامیدی و اضطراب و نگرانی و ترس و تردید در تمامی جوامع سایه افکنده و معنای روشن زندگی، هنوز مهم‌ترین مجهول جدی و تأمل‌برانگیز زندگی انسان است. حکومت‌ها نیز هنوز از برقراری عدالت، آزادی، امنیت، آرامش، و... عاجز مانده‌اند.

اومانیزم:

<sup>۱</sup> این هم نوعی تفکر سکولار است.  
<sup>۲</sup> (وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (قصص (۲۸): ۵)؛ «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم»  
<sup>۳</sup> امروزه در بسیاری از فیلم‌های هالیوودی با چاشنی سکس (شهوت) و خشونت (غضب)، ارزش‌های تمدن مادی را القا می‌کنند. پست مدرنیسم: «چرخش از سلطنت خفقان‌آور روایت‌های کبیر به خودمختاری پرتفرقه خرده‌روایت‌ها است». به نقل از سایت ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد.



اومانیسم نیازهای بشری و راه حل و رفع آنها را به جای ایمان به خدا، و استفاده از وحی، از طریق عقل و خرد آدمی جستجو می‌کند. در تفکر اومانستی؛ بشر با اتکا به خرد یا تجربه حسی خود می‌تواند عالم و آدم را بشناسد و نظام، جهان‌بینی و ایدئولوژی خویش را بنیان نهد. اومانیسم انسان را به جای آنکه جانشین خدا باشد، جایگزین خدا نمود، انسان خود، خدای خود است و خدای دیگری وجود ندارد، آنان تصور می‌کنند که پیشرفت علمی و مادی، خود به خود، خوش‌بختی و فضیلت به بار می‌آورد و انسان می‌تواند از این طریق، بهشت را در همین دنیا برای خود بسازد. در نظر آنان هدف از زندگی، خود زندگی است. شکوه اومانیسم با فجایع و حوادث ناگواری که در نیمه نخست قرن بیستم به ویژه دو جنگ جهانی اول و دوم رخ داد دچار تزلزل گردید. چرا که این فجایع را بشر جدید که تفکر اومانستی را مبنای زندگی خویش قرار داده بود پدید آورد.<sup>۱</sup>

برای اومانست‌ها نیکویی‌نهایی یا معیار قطعی اخلاقی وجود ندارد. همه چیز بر گرد هسته‌ی نیازهای زندگی دنیوی بشر می‌چرخد. اومانیسم انسان را تا سر حد حیوانیت مدرن تنزل داده و در نهایت تمدنی شبیه زندگانی موریانه‌ها یا زنبورهای عسل که در سطح خود، نصاب خوبی از تکنولوژی و عدالت و کار و تلاش و تولید را دارند، برای جوامع بشری به ارمغان می‌آورد. اما این مکتب هرگز قادر به پاسخ‌گویی به خاستگاه معنا بخشی به زندگی، که امروزه بیش از پیش و ناگزیرتر از همیشه در جوامع انسانی شعله‌ور است نیست و بناچار بشر در نهایت به نیهیلیسم و پوچ‌انگاری درباره فلسفه‌ی حیات انسان می‌رسد. زیرا در مکتب اومانیسم، دنیا در نهایت، بی‌معنا است، تنها کاری که می‌توان انجام داد این است که تا حدی به آن معنای موقتی بدهیم و سپس به ورطه نابودی برسیم.

#### لیبرالیسم:

لیبرالیسم نگرشی نوین به زندگی با تأکید بر ارزش‌هایی همچون آزادی برای افراد، اقلیت‌ها و ملت‌هاست و مهم‌ترین مفاهیمی که بر آن‌ها تأکید می‌کند: آزادی فرد، آزادی وجدان، حکومت با رضایت و خواست مردم و برابری حقوق است. که به گونه‌های "فرهنگی" یعنی جانبداری از آزادی‌های فردی و اجتماعی - مثل آزادی اندیشه و بیان و "دینی"، به این معنا که اصولاً دین امری شخصی است و باورهای دینی احساسی درونی و غایب از حواس انسان نیست، بلکه تجربه‌ی دینی مانند تجربه‌های حسی از احساس زنده و غیرغیبی حکایت دارد. و "اخلاقی" یعنی معیار تشخیص دهنده خوب و بد، خود انسان است یعنی لیبرالیسم اخلاقی، اعتقاد به یک آیین تساهل‌گرا، انعطاف‌پذیر و اباحی مسلک در آموزه‌های اخلاقی است و لیبرالیسم "اقتصادی" یعنی حفظ آزادی اقتصادی و دفاع از حریم مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری، و دخالت حداقلی دولت بر فعالیت‌های اقتصادی افراد، و لیبرالیسم "سیاسی" یعنی باورها و اعتقادات هر کس در حوزه فردی و شخصی محترم است و دولت باید زمینه‌ای را فراهم کند که هر شخص بتواند برای انجام مراسم مذهبی خود آزادی عمل داشته باشد.<sup>۲</sup>

مهم‌ترین اصول و مبانی لیبرالیسم عبارتند از: "فردگرایی": یعنی فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است؛ "اصالت آزادی": بر اساس این اصل، انسان هر خواسته‌ای که دارد، اعم از آزادی جنسی و

۱. در حدود صد میلیون انسان در این دو جنگ کشته و ناپدید شدند. (منبع ویکی‌پدیا)

۲. ر.ک؛ - جان سالوین شاپیرو، "لیبرالیسم معنا و تاریخ آن"، مترجم: محمد سعید حنایی کاشانی ناشر: نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۹۱.

۲. ر.ک؛ (لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن، ص ۱۰ - ۳)؛ (تاریخ فلسفه، بهاء‌الدین پازرگاد، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۹، ص ۶۱۰ - ۵۵۰)؛

غیره، باید آنها را محترم شمرد و ایجاد هرگونه مانع در این راه جایز نیست! تنها حد آزادی در نظر لیبرال‌ها آزادی افراد دیگر است. "انسان مداری" (امانیسم): باید تمام چیزها - حتی اخلاق و دین - بر اساس تمایلات و نیازهای انسان توجیه شود. "سکولاریسم": بر اساس این دیدگاه، دین حق ندارد در مسائل مهم زندگی (خصوصاً سیاست) دخالت کند. "سرمایه داری" (کاپیتالیسم): لیبرالیسم به گونه‌ای با سرمایه‌داری آمیخته شده که بسیاری از متفکران به ویژه چپ‌گرایان معتقدند که لیبرالیسم ایدئولوژی سرمایه داری است. "عقل‌گرایی": یعنی باور به کفایت و بسندگی خرد انسانی. همچنین تجربه‌گرایی، علم‌گرایی، سنت‌ستیزی، تجددگرایی، پلورالیسم معرفتی، پیشرفت‌باوری و تسامح و تساهل، از جمله اصول لیبرالیسم محسوب می‌شوند.

از موارد عمده‌ی چالش بین اسلام و لیبرالیسم، مسأله‌ی آزادی است؛ در اسلام آزادی ارزش مطلق نیست بلکه ارزش مطلق، کمال‌نهایی انسان است که از تبعیت فرامین الهی حاصل می‌شود. بنابراین آزادی صرفاً در محدوده‌ای که خداوند تجویز کند تعریف می‌شود. در اسلام آزادی‌ها محدود به حدود الهی است در حالی‌که محدوده‌ی قانون و آزادی در لیبرالیسم رعایت مصالح مادی افراد است؛ ثانیاً انسان‌مداری و گرایش‌ات اومانیستی موجب شده که در مکتب لیبرالیسم فقط به بُعد مادی و حقوق طبیعی انسان توجه شود. اما در اسلام، انسان دارای دو بعد مادی و معنوی است که اصالت با روح و معنویت است و بدن مادی، حامل و مرگب روح اصیل و ماندگار است و اساساً انسان بدون معنویت و اخلاق و دین و توجه به خالق و معبود، انسان نیست. در نتیجه اسلام در تمام شئون بشری اعم از اقتصاد، سیاست، فرهنگ و هنر و غیره، معنویت و من‌واقعی و روحانی انسان را اصل و ملاک قرار می‌دهد. در اسلام حق قانون‌گذاری مختص به خداوند است اما در لیبرالیسم مردم و انسان‌ها هستند که به قوانین اعتبار می‌دهند. لیبرال می‌گوید: حق قانون‌گذاری از آن مردم و اکثریت جامعه است. اما در برابر این سؤال که بعضی از افراد چه حقی دارند که برای سایرین قانون وضع کنند؟ و یا از چه طریقی این حق برای آنان اثبات می‌شود؟! پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارد. اما در اسلام ریشه‌ی اعتبار قوانین، به مالک حقیقی موجودات بر می‌گردد و اوست که حق قانون‌گذاری در جمیع موارد را دارد و دیگر جای سؤال باقی نمی‌ماند.

لیبرالیسم، دولت مطلوب را دولتی می‌داند که رفاه‌گستر باشد و هر چه کمتر در امور مردم دخالت کند اما در اندیشه‌ی اسلامی، دولت باید هم رفاه‌گستر و هم فضیلت‌گستر باشد. هم جان و مال و ناموس افراد را حفظ کند و هم معنویت و اخلاق فرد و جامعه را تعالی بخشد و در موارد تعارض، حقوق جامعه بر فرد مقدم می‌شود و جانب فضیلت بر جانب رفاه و مادیت رجحان می‌یابد. اسلام در حالی که برای اقلیت‌های مذهبی احترام قائل است و شرایط زندگی راحت و آسانی را برای آنان در جامعه فراهم می‌سازد و به آنان اجازه انجام مراسمات دینی مخصوص به خود را می‌دهد، اما در عین حال به آنان اجازه نمی‌دهد که در جامعه، علناً مرتکب محرمات شوند و مثلاً شراب خواری کنند.

پلورالیسم

---

(ظهور و سقوط لیبرالیسم، آنتونی آرپلاستر، ترجمه عباس مخبر، ص ۹۸ - ۵۵)؛ (درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر، ص ۴۶۱ - ۴۵۸)؛ (پرسش‌ها و پاسخ‌ها، محمدتقی مصباح یزدی، ج ۴، ص ۴۳ - ۴۱)؛ (درباره آزادی، جان استوارت میل، ترجمه محمدرضایی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۸۱ به بعد).

پلورالیسم دینی، که "جان‌هیک" بنیان‌گذار آن است، مدعی بی‌طرفی نسبت به ادیان مختلف است. از نظر هیک، توافق نهایی این است که همه ادیان به ظاهر متفاوت می‌توانند ادیان درستی باشند. یکی از مهم‌ترین انگیزه‌هایی که مسیحیان لیبرال را ترغیب به پذیرش پلورالیسم دینی می‌کند، برقراری ارتباط بهتر بین مسیحیان و غیرمسیحیان است. یک لیبرال مسیحی، به جای آن که غیر مسیحی را به دیده نفرت و به عنوان یک جهنمی بنگرد، با این نگرش، او را مانند کسی می‌داند که ذاتاً با دین مسیحی موافق است، زیرا از نظر آن‌ها تمام ادیان صرفاً از نظر ظاهری با هم تفاوت دارند.<sup>۱</sup>

صورت‌های صحیح و غلط پلورالیسم از دیدگاه اسلام:

أ. ادیان متعدد هر يك در موطن خاص خود حق بوده‌اند؛ کثرت‌گرایی به این معنا صحیح است.

ب. ادیان الهی دارای خطوط مشترك اعتقادي، اخلاقي، فقهي و حقوقي بوده و هستند که گرایش، تخلق، عمل و تعهد به آن‌ها حق بوده و هست و پاداش الهی را نیز به همراه داشته و دارد؛ مانند اصل توحید، تقوا، عبادت خدا و عدل.

ج. هرگاه پیرو شریعت قبلی، از آمدن شریعت ناسخ آگاه نباشد یا به آن دسترسی نداشته باشد جاهل قاصر و مستضعف فکری است. برنامه‌های دینی چنین معذوری براساس دین منسوخ، سبب مؤاخذه‌ی او در آخرت نخواهد بود، بلکه امید پاداش الهی وی مطرح است، زیرا رحمت خداوند بیش از غضب اوست.

د. کثرت‌گرایی به این معنا که همه ادیان فعلاً حق باشند، به طوری که مثلاً نوجوان در آغاز بلوغ مخیر باشد و بتواند هر يك از دین‌های مزبور را انتخاب کند، یا کسی که تاکنون اصلاً دینی را نپذیرفته، هم‌اکنون بتواند آزادانه هر يك از آن‌ها را برگزیند، هرگز در دین اسلام نبوده و نیست؛ مثلاً قرآن کریم بعد از نسخ جریان قبله از قدس به کعبه، نماز به طرف قدس را عمل صالح نمی‌داند.<sup>۲</sup>

دمکراسی

آنچه در گذار دمکراسی کهن به مدرن تغییر کرده، اصل حاکمیت مردم نیست، بلکه شیوه‌های اجرایی و اعمال آن است. مهمترین اصول دمکراسی را می‌توان در محورهای ذیل خلاصه کرد:

۱. نسبی‌گرایی؛ هیچ عقیده و ارزشی به عنوان حقیقت ازلی و ابدی قلمداد نمی‌شود و به جای اعتقاد به یک حقیقت مطلق، دمکراسی به پراگماتیسم و نسبیت عقاید و ارزش‌ها معتقد است. در چنین نظامی، قوانین، ناشی از خواست انسان‌ها و محصول عقل و اندیشه است و ارتباطی به ماورای طبیعت و وحی ندارد. ۲. مشروعیت مردمی؛ قوام دمکراسی به مشارکت است. در حکومت دمکراسی، عدم شرکت شهروندان در انتخابات، به هر دلیلی که باشد، بیانگر کاستی در دمکراسی است. ۳. آزادی؛ آزادی یکی از موضوعاتی است که مورد احترام همه انسان‌ها است و البته در هیچ جامعه‌ای آزادی مطلق وجود ندارد. دمکراسی مبتنی بر لیبرالیسم مدعی است که دولت باید حداقل دخالت را در امور جامعه داشته باشد و در مقابل، شهروندان از حداکثر آزادی برخوردار باشند. کار

۱. مجله معرفت، شماره ۲۳، لگنهاوسن، محمد، بررسی دیدگاه متفکران اسلام، ترجمه: نرجس جواندل.  
۲. (بقره ۲): ۱۵۰.

ویژه دولت تأمین امنیت است و تنها در صورتی قانون وضع می‌کند که آزادی برخی به آزادی افراد دیگر لطمه بزند.

صرف نظر از معایب و محاسن هر کدام از این ستاره‌های تمدن مادی، امروزه در جهان شاهدیم، ادعاهایی نظیر دموکراسی، آزادی، لیبرالیسم و... به فریبی برای استثمرات جوامع و ملت‌ها بدل گشته و این سیستم‌های حکومتی، تنها تأمین‌کننده منافع سرمایه‌داران و ثروتمندان جهان‌اند و اصل حاکمیت عموم و مردم، افسانه‌ای بیش نیست. نظام سیاسی که سرمایه‌داران بنا کرده و امروزه به جد طرفدار، حامی و مبلغ آنند به‌گونه‌ای است که ثروتمندان می‌توانند به راحتی به قدرتمندان سیاسی تبدیل شوند. این واقعیت را می‌توان در دلیل مخارج و هزینه‌های گزاف پیکارهای انتخاباتی به روشنی جستجو کرد. بنابراین جای تعجب نیست اگر در مجلس سنای آمریکا، هر صد سناتور آن، میلیونرهای تجاری و اقتصادی و کارتل‌ها و تراست‌ها باشند. در واقع در این‌گونه جوامع، چرخه‌ی قدرت- ثروت و ثروت- قدرت، ماهیت اصلی دموکراسی، انتخابات و رأی مردم را تشکیل می‌دهد. مردم تنها هنگام رأی دادن مورد اهمیت و توجه‌اند، آراء آنها کالایی قابل خرید و فروش است و پس از آن، تأمین نیازها و خواسته‌های آنان تا آنجا مورد توجه و اهتمام است که زمینه‌های بیداری و آگاهی و در نتیجه قیام و اعتراض و احیانا شورش و انقلاب را از بین برده و مخل امنیت و سودجویی هر چه بیشتر حاکمان و سرمایه‌داران نگردد. آزادی نیز تا آنجا جایگاه و احترام دارد که مخل این سیستم حاکمیتی و نظام سود و ثروت نباشد.

توهم دیگر موجود در دموکراسی جوامع غربی حاکمیت اکثریت است. علاوه بر آنکه این مسئله خود به تنهایی نمی‌تواند شاخص حقانیت حاکمیت‌ها باشد، امروزه شاهدیم که دموکراسی موجود در جوامع غربی نه تنها حاکمیت اکثریت نیست بلکه حاکمیت اقلیتی است که قادرند با زر و تزویر و سیاست- بازی و تبلیغات خاص، افکار و سلایق مردم را به سمت خویش مایل گردانند. علاوه آنکه در انتخابات این کشورها غالباً اقلیت افراد واجد صلاحیت رأی می‌دهند و حال آنکه موکل‌های این اقلیت، بر کل افراد جامعه حکمرانی می‌کنند و مهم‌تر آنکه اینان وکیلانی هستند که دیگر کسی حق عزل آنان تا پایان دوران وکالتشان را ندارد. اگر امروزه بشر پس از گذران دوره‌های تاریخ باستانی، قرون وسطایی، رنسانس و انقلاب‌های صنعتی و علمی، اجتماعی و سیاسی، به کیمیای به ظاهر مترقی "دموکراسی" و به واقع برده‌داری مدرن دست یافته و اگر با استفاده از فلسفه‌ی یونان، به سیاست و حکومت و جامعه مدنی و با بهره‌گیری از آراء عمومی و انتخابات و قراردادهای اجتماعی، به دموکراسی و لیبرالیسم و نظم نوین جهانی نایل گردیده، اما به روشنی شاهدیم که هرگز نتوانسته به رابطه گسترده و پیچیده انسان با تمام عوالم هستی اعم از عوالم شهود و عوالم غیب دست یابد و نظام حکومتی خود را بر اساس آن بنا نهد.

#### حقوق بشر

اعلامیه حقوق بشر با یک مقدمه و ۳۰ ماده، در اجلاس ۱۹۴۸م/ ۱۳۲۷ش. به تصویب رسید. مقدمه‌ی این اعلامیه، دربردارنده اندیشه‌های بنیادی است و دربردارنده اصولی چون: وحدت خانواده بشری، حیثیت ذاتی انسان، شناسایی حقوق ناشمار آن، برابری انسان‌ها، آزادی عقیده و بیان، گسترش پیوندهای دوستانه ملت‌ها است. در ماده یک، سه اصل بنیادین و اصلی حقوق بشر یعنی آزادی،

برابری و برادری آمده است و ماده دو، بر ناروایی برتری‌دادن‌های ناروا تأکید دارد. دیگر ماده‌های اعلامیه، به چهار دسته، درخور دسته بندی است.<sup>۱</sup>

دیدگاه انتقادی منتقدان، برخاسته از این باور است که حقوق بشر بدون توجه به پاره‌ای از ویژگی‌های طبیعی و فطری انسان و نیازهای واقعی برآمده از آنها و در نتیجه بی‌اعتنا به آموزه‌های دینی که خداوند برای بشر فرو فرستاده و مصالح و مفسد واقعی و حقیقی را در کانون توجه خود دارد، سامان یافته است. از همین روی، مبانی فلسفی و معرفتی آن مورد اشکال و انتقاد است. از نظر شهید مطهری تکیه گاه این اعلامیه مقام ذاتی انسان است. شرافت و حیثیت ذاتی انسان است. نقطه قوت این اعلامیه همین است و از این جهت که اعلامیه براساس احترام به انسانیت، آزادی، برابری و احیای حقوق بشر، پدید آمده، مورد احترام و تکریم هر انسان باوجدانی است.<sup>۲</sup> اما ایشان میان (حیثیت ذاتی انسان) به عنوان یک اصل و انسان‌شناسی در فلسفه‌های غربی، ناسازگاری آشکاری را بیان می‌نماید و معتقد است؛ در فلسفه غرب تا آن جا که ممکن بوده به این جایگاه (حیثیت ذاتی انسان) آسیب وارد شده و مقام انسان در حد یک ترکیب مادی-ماشینی پایین آورده شده است. تفکر غرب، انسان را حیوانی از تبار بوزینگان (داروینیسیم) و فشرده‌ای از عواطف سرکوب‌شده شهوتناک (فرویدیسیم) و موجودی برای ابزار تولید (مارکسیسم) و زاید و فضله‌ی طبیعت (نهیلیسم) و روباه و گرگ خود (هابز) و خودبنیاد و بی‌هویت (اگزیستانسیالیسم) می‌بیند. حال این تفکر چگونه می‌تواند از جایگاه و شرافت انسانی و حقوق او سخن بگوید!<sup>۳</sup>

نتیجه‌ی سخن آنکه اسلحه ابلیس وسوسه است که با گلوله‌هایی از جلوه‌های تمدن مادی، انسانیت انسان را نشانه رفته است؛ (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ)<sup>۴</sup> «گفت: پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من (جلوه‌هایی) را در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت.» او اولین فریبکاری را از آدم (ع) شروع کرد و آدم اولین تجربه‌ی دشمن‌شناسی را در فردوس (بهشتی در عالم ملک) به دست آورد. اما آدم دیگر در مقابل وسوسه‌های ابلیس فریب نخورد و صفی‌الله شد.

\* \* \*

۱. دسته اول: ماده های ۳ تا ۱۱ را تشکیل می دهد که یادآور و دربردارنده حقوق و آزادیهای شخصی، مانند حق حیات است. دسته دوم: که مواد ۱۱ تا ۱۷ را در بر می گیرد. حقوق بنیادی فرد را در پیوند با خانواده، سرزمین و چیزهای جهان خارج بیان می کند. دسته سوم: ماده های ۱۸ تا ۲۱ است. آزادیهای عمومی و حقوق بنیادی است و شامل آزادی اندیشه، عقیده، مذهب و تشکیل اجتماعات و حق مشارکت در اداره عمومی کشورش از راه انتخابات و حق کار، در کارهای عمومی است. دسته چهارم: مواد ۲۳ تا ۲۷ را دربرمی گیرد که به نسبت از حقوق جدیدی سخن به میان می آورد و آن حق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. و ماده های ۲۸ تا ۳۰، اصول بنیادین پیوند فرد و جامعه را نشان می دهند. مجله حوزه؛ "اندیشمندان اسلامی و اعلامیه حقوق بشر" خرداد و تیر - مرداد و شهریور ۱۳۸۴، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲. نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، ۱۶۹-۱۷۰ ص، ۱۳۶۵.

۳. همان/ ۱۷۰-۱۷۳.

۴. این جلوه‌ها عبارتند از: ۱. جلوه‌های ظاهری که مربوط به حواس اند نظیر؛ موسیقی، عطر و بو و رنگ، کثرت و تعداد، مزه و طعم، شکل و صورت و...، ۲. ابزار قدرت مثل اسلحه، پول و ثروت. ۳. جلوه‌های تخیلی مثل سحر، شانس، سیاست، مکر و حيله و رندی که ذاتا فاقد ارزش‌اند و ارزش آن‌ها خیالی است. ۴. جلوه‌های علمی و تکنولوژی. ۵. جلوه‌های فرهنگی نظیر؛ شعر و موسیقی و هنر و دین و مغنویت؛ تبلیغات نیز اصولا بر این محورها طراحی می‌شود.

۵. (حجر) (۱۵): (۳۹).

این جزوه کامل نیست؛ لطفا جهت ارتقای این جزوه نقاط قوت و ضعف آن را در همین صفحه (حداکثر در چند سطر) نقد نموده و چنانچه پیشنهادی دارید مطرح فرمایید و پیش از امتحان به بنده تحویل دهید؛ با تشکر:

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....